



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

حضور

مجلس
مختار

درسهای تفسیر
سنت در عهد و...

کتابخانه ابن بابویه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حلقه دوم : سلسله درس های مهدویت : منزلت امام (علیه السلام)

نویسنده:

سید محمد بنی هاشمی

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	حلقه دوم : سلسله درس های مهدویت : منزلت امام علیه السلام
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۷	فهرست مطالب
۲۵	مقدمه
۲۷	فصل ۱ : جایگاه رفیع امامان علیهم السلام و معرفت ایشان
۲۷	درس اول: نقش پیامبران در ارائه طریق بندگی
۲۷	فایده نبوت و امامت
۳۰	شأن سفارت و معبریت از جانب خداوند
۳۳	معرفت خداوند به خودش و رسول به رسالتش
۳۶	درس دوم: عبادت خدا از طریق تسلیم در برابر برگزیدگان الهی
۳۶	برگزیده بودن پیشوایان الهی
۳۷	مرتبه اخلاص در بندگی خدا
۴۰	لزوم معرفت رسول صلی الله علیه و آله
۴۲	استکبار شیطان از سجده بر آدم علیه السلام
۴۵	ایمان قلبی نداشتن شیطان به خداوند
۴۸	درس سوم: مقام خلیفه اللهی برای حجت های خداوند
۴۸	معنای خلیفه الله
۴۹	عصمت خلیفه خدا
۵۱	موضوعیت و طریقت داشتن شناخت خلفای الهی
۵۳	شک نسبت به مقام خلیفه خدا
۵۶	پرسشهای مفهومی از درسهای ۱ تا ۳
۵۸	درس چهارم: برتری چهارده معصوم علیهم السلام بر همه خلایق

۵۸	برگزیده های برگزیدگان خدا
۶۶	سر افضلیت چهارده معصوم علیهم السلام
۶۹	قابل درک نبودن مقامات چهارده معصوم علیهم السلام
۷۲	درس پنجم: اهل بیت علیهم السلام یگانه راه به سوی خدا
۷۲	معرفت اهل بیت علیهم السلام، اساس هر منزلت الهی
۷۴	«وجه الله» بودن امام علیه السلام
۷۹	معنای «عین الله»، «لسان الله» و «ید الله»
۸۱	«باب الله» بودن ائمه علیهم السلام
۸۴	درس ششم: قطره ای از دریای معرفت امام علیه السلام
۸۴	اشاره
۸۵	معرفی امام رضا علیه السلام از امام علیه السلام
۸۸	ولایت ائمه علیهم السلام بر مؤمنان
۹۰	تفویض امر به ائمه علیهم السلام
۹۶	معرفی حضرت صادق علیه السلام از امام علیه السلام
۹۸	پرسشهای مفهومی از درسهای ۴ تا ۶
۹۹	فصل ۲: ارتباط ایمان با معرفت امام علیه السلام
۹۹	درس هفتم: وظیفه معرفت امام علیه السلام
۹۹	اشاره
۹۹	برترین واجبات
۱۰۱	پنج وظیفه امت در قبال امام علیه السلام
۱۰۵	درس هشتم: معرفی اهل بیت علیهم السلام در زیارت جامعه کبیره (۱)
۱۰۵	اشاره
۱۰۶	کمالات خدادادی ائمه علیهم السلام
۱۱۰	ائمه علیهم السلام، میزان حق و رضای خداوند
۱۱۳	نفی تفویض باطل
۱۱۶	درس نهم: معرفی اهل بیت علیهم السلام در زیارت جامعه کبیره (۲)

- ۱۱۶ ----- منزلت اهل بیت علیهم السلام در همه عوالم هستی
- ۱۱۹ ----- رضای امام علیه السلام شرط لازم آمرزش گناهان
- ۱۲۷ ----- رفع اشکال از تشبیه امام علیه السلام به چوپان
- ۱۲۹ ----- درس دهم: معرفت امام علیه السلام سرچشمه همه خیرات
- ۱۲۹ ----- اشاره
- ۱۲۹ ----- عقلی بودن لزوم تبعیت از امام علیه السلام
- ۱۳۱ ----- امام علیه السلام باب خدا
- ۱۳۷ ----- امام علیه السلام، پدر دلسوز و مادر مهربان
- ۱۳۹ ----- دو نوع هدایت امام علیه السلام
- ۱۴۱ ----- پرسشهای مفهومی از درسهای ۷ تا ۱۰
- ۱۴۲ ----- درس یازدهم: امام شناسی، تنها پایه خداشناسی
- ۱۴۲ ----- اشاره
- ۱۴۲ ----- تعریف خداشناسی صحیح
- ۱۴۹ ----- درس دوازدهم: انکار امام علیه السلام انکار خداست
- ۱۶۳ ----- فصل ۳: نقش تولی و تبری در دین داری
- ۱۶۳ ----- درس سیزدهم: حقیقت ایمان: حب و بغض به خاطر خدا
- ۱۶۳ ----- اشاره
- ۱۶۴ ----- روح عبادت: کوچکی در برابر خداوند
- ۱۶۸ ----- اعمال ولایت الهی در حق بنده مؤمن
- ۱۶۹ ----- حب و بغض برای خداوند، معیار درجه ایمان
- ۱۷۲ ----- درس چهاردهم: تجلی حب و بغض فی الله در حب و بغض به خاطر اهل بیت علیهم السلام
- ۱۷۲ ----- دوستی با دوست خدا و دشمنی با دشمن او
- ۱۷۳ ----- اهل بیت علیهم السلام، محبوب بالذات خداوند
- ۱۷۶ ----- مؤدت فی القربی، روح بندگی خداوند
- ۱۸۰ ----- پرسشهای مفهومی از درسهای ۱۱ تا ۱۴
- ۱۸۲ ----- درس پانزدهم: موضوعیت و طریقت تبری

- ۱۸۲ ----- عبادت بودن تبری از دشمنان خدا
- ۱۸۴ ----- طریقت تبری برای تحقق دینداری
- ۱۸۶ ----- بدعت گذاشتن عمدی خلفا در دین
- ۱۹۶ ----- درس شانزدهم: طریقت تبری برای قبول شدن اعمال
- ۱۹۶ ----- اشاره
- ۱۹۶ ----- تولی و تبری، شرط قبولی و رد اعمال
- ۲۰۰ ----- اهمیت قالب و ظاهر عبادت
- ۲۰۱ ----- ایمان و عمل صالح، دو شرط لازم برای سعادت
- ۲۰۵ ----- درس هفدهم: ولایت اهل بیت علیهم السلام روح همه عبادات
- ۲۰۵ ----- دلالت ولی خدا در همه اعمال
- ۲۰۷ ----- مأجور نبودن مستضعفان نیکوکار
- ۲۱۲ ----- معرفت امام علیه السلام ابتدا و انتهای هر عبادتی
- ۲۱۶ ----- پرسشهای مفهومی از درسهای ۱۵ تا ۱۷
- ۲۱۸ ----- درس هجدهم: معرفت و انکار امام علیه السلام، معیار ایمان و کفر
- ۲۱۸ ----- معذور نبودن مردم در نشناختن امام علیه السلام
- ۲۱۹ ----- مستضعف با ضال
- ۲۲۰ ----- منکر امام علیه السلام هم کافر است و هم مشرک
- ۲۲۱ ----- بت بودن ائمه کفر برای پیروانشان
- ۲۲۴ ----- معنای عبادت در برابر مخلوق
- ۲۲۷ ----- درس نوزدهم: آثار و لوازم «ولایت» و «برائت»
- ۲۲۷ ----- ادعای گزاف محبت
- ۲۲۹ ----- لعن خداوند بر دشمنانش
- ۲۳۰ ----- لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام
- ۲۳۵ ----- یاری اهل بیت علیهم السلام از طریق لعن بر دشمنان ایشان
- ۲۳۷ ----- درس بیستم: رضا و سخط اهل بیت علیهم السلام، معیار حق و باطل
- ۲۳۷ ----- علی علیه السلام مدار حق

۲۳۹ ----- معنای رضا و سخط الهی

۲۴۹ ----- فهرست منابع

۲۵۶ ----- درباره مرکز

حلقه دوم : سلسله درس های مهدویت : منزلت امام علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : بنی هاشمی، سید محمد، 1339 -

عنوان و نام پدیدآور : سلسله درس های مهدویت / محمد بنی هاشمی.

مشخصات نشر : تهران: منیر، 1388-1389.

مشخصات ظاهری : 14 ج.

شابک : دوره : 2-158-539-964-978 ؛ 28000 ریال: ج.1 : 3-148-539-964-978 ؛ 29000 ریال : ج.2 : 2-964-978-964-978-539-149-0 ؛ ج.3 : 3-150-539-964-978 ؛ 31000 ریال : ج.4 : 3-151-539-964-978 ؛ 28000 ریال : ج.5 : 5-978-964-978-539-152-0 ؛ ج.6 : 6-153-539-964-978 ؛ 35000 ریال: ج.7 : 7-208-539-964-978 ؛ 26000 ریال: ج.8 : 8-978-964-978-539-209-1 ؛ 28000 ریال: ج.9 : 9-210-539-964-978 ؛ 35000 ریال: ج.10 : 10-4-211-539-964-978 ؛ 30000 ریال: ج.11 : 11-9789645392121 ؛ 30000 ریال: ج.12 : 12-0-222-539-964-978 ؛ 35000 ریال: ج.13 : 13-978-964-978-539-223-7 ؛ 38000 ریال: ج.14 : 14-4-224-539-964-978

وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری (فایا)

یادداشت : ج.1 - 6 (چاپ اول: 1388).

یادداشت : ج.11 (چاپ اول: 1389).

یادداشت : ج.7 - 14 (چاپ اول: 1389).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.1. معرفت و بندگی. - ج.2. منزلت امام. - ج.3. شناخت امام علیه السلام. - ج.4. لوازم معرفت. - ج.5. نعمت امام علیه السلام. - ج.6. غربت امام عصر علیه السلام. - ج.7. غیبت امام عصر علیه السلام. - ج.8. راز غیبت. - ج.9. رمز ظهور. - ج.10. انتظار فرج. - ج.11. برکات انتظار. - ج.12. دعا و اجابت. - ج.13. دعا برای امام عصر علیه السلام. - ج.14. کیفیت دعا.

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق -

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق. - - احادیث

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق. - - غیبت

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق. - - دعاها

موضوع : مهدویت

رده بندی کنگره : BP224/ب83س8 1388

رده بندی دیویی : 297/462

شماره کتابشناسی ملی : 1729415

ص : 1

اشاره

فهرست مطالب

فصل اول: جایگاه رفیع امامان علیهم السلام و معرفت ایشان - 13

درس اول: نقش پیامبران در ارائه طریق بندگی - 13

فایده نبوت و امامت - 13

شأن سفارت و معبریت از جانب خداوند - 16

معرفی راهنمایان الهی به وسیله خداوند - 17

معرفت خداوند به خودش و رسول به رسالتش - 19

درس دوم: عبادت خدا از طریق تسلیم در برابر برگزیدگان الهی - 22

برگزیده بودن پیشوایان الهی - 22

مرتبۀ اخلاص در بندگی خدا - 23

لزوم معرفت رسول صلی الله علیه و آله - 26

استکبار شیطان از سجده بر آدم علیه السلام - 28

ایمان قلبی نداشتن شیطان به خداوند - 31

درس سوم: مقام خلیفۀ الهی برای حجتهای خداوند - 34

معنای خلیفۀ الله - 34

عصمت خلیفه خدا - 35

موضوعیت و طریقت داشتن شناخت خلفای الهی - 37

شك نسبت به مقام خلیفه خدا - 39

پرسشهای مفهومی از درسهای 1 تا 3 - 42

درس چهارم: برتری چهارده معصوم علیهم السلام بر همه خلائق - 44

برگزیده های برگزیدگان خدا - 44

برتری چهارده معصوم علیهم السلام بر فرشتگان الهی - 48

سر افضلیت چهارده معصوم علیهم السلام - 52

قابل درك نبودن مقامات چهارده معصوم علیهم السلام - 55

درس پنجم: اهل بیت علیهم السلام یگانه راه به سوی خدا - 58

معرفت اهل بیت علیهم السلام: اساس هر منزلت الهی - 58

«وجه الله» بودن امام علیه السلام - 60

معنای «عین الله» «لسان الله» و «یدالله» «باب الله» بودن ائمه علیهم السلام - 65

درس ششم: قطره ای از دریای معرفت امام علیه السلام - 67

معرفی امام رضا علیه السلام از امام علیه السلام - 70

ولایت ائمه علیهم السلام بر مؤمنان - 71

تفویض امر به ائمه علیهم السلام - 74

معرفی حضرت صادق علیه السلام از امام علیه السلام - 76

پرسشهای مفهومی از درسهای 4 تا 6 - 82

فصل دوم: ارتباط ایمان با معرفت امام علیه السلام - 84

درس هفتم: وظیفه معرفت امام علیه السلام - 85

برترین واجبات - 85

پنج وظیفه امت در قبال امام علیه السلام - 87

درس هشتم: معرفی اهل بیت علیهم السلام در زیارت جامعه کبیره (1) - 91

کمالات خدادادی ائمه علیهم السلام - 92

عملکرد ائمه علیهم السلام در انجام مسئولیت‌های الهی - 94

ائمہ علیہم السلام میزان حق و رضای خداوند - 96

نفی تفویض باطل - 99

درس نهم: معرفی اهل بیت علیہم السلام در زیارت جامعہ کبیرہ (2) - 102

منزلت اهل بیت علیہم السلام در همه عوالم هستی - 102

گوشه ای از برکات و جودی اهل بیت علیہم السلام برای ما - 103

رضای امام علیہ السلام: شرط لازم آمرزش گناہان - 105

امام علیہ السلام راعی و سرپرست امت - 106

رفع اشکال از تشبیه امام علیہ السلام به چوپان - 113

درس دهم: معرفت امام علیہ السلام، سرچشمہ همه خیرات - 115

عقلی بودن لزوم تبعیت از امام علیہ السلام - 115

امام علیہ السلام باب خدا - 117

نیاز انسان به امام علیہ السلام در اصول فروع دین - 120

امام علیہ السلام، پدر دلسوز و مادر مہربان - 123

دو نوع ہدایت امام علیہ السلام - 125

پرسشہای مفہومی از درسہای 7 تا 10 - 127

درس یازدہم: امام شناسی، تنها پایہ خداشناسی - 128

تعریف خداشناسی صحیح - 128

معنای دقیق «ہدایت» و «ضلالت» در قرآن - 132

درس دوازدهم: انکار امام علیہ السلام انکار خداست - 135

شرك منكر ولايت - 135

مراتب انکار امامت - 138

منکر امام علیه السلام مسلمان کافر است - 140

ولایت، شرط ضروری توحید - 143

معرفی امیر المؤمنین علیه السلام از زبان خودشان - 145

فصل سوم: نقش تولی و تبری در دینداری - 149

درس سیزدهم: حقیقت ایمان: حب و بغض به خاطر خدا - 149

روح عبادت: کوچکی در برابر خداوند - 150

اعمال ولایت الهی در حق بنده مؤمن - 154

حب و بغض برای خداوند، معیار درجه ایمان - 155

درس چهاردهم: تجلی حب و بغض فی الله و بغض به خاطر اهل بیت علیهم السلام - 158

دوستی با دوست خدا و دشمنی با دشمن او - 158

اهل بیت علیهم السلام، محبوب بالذات خداوند - 159

مؤدت فی القربی، روحی بندگی خداوند - 162

پرسشهای مفهومی از درسهای 11 تا 14 - 166

درس یازدهم: - موضوعیت و طریقت تبری - 168

عبادت بودن تبری از دشمنان خدا - 168

1 - طریقت تبری برای تحقق دینداری - 170

بدعت گذاشتن عمدی خلفا در دین - 172

پیروی از پیشوایان ضلالت - 174

ائمه کفر، ریشه هر شر - 177

شرك بودن ائمه کفر در همه جنایات - 180

درس شانزدهم: طریقت تبری برای قبول شدن اعمال - 182

2- تولی و تبری، شرط قبولی و رد اعمال - 182

اهمیت قالب و ظاهر عبادت - 186

ایمان و عمل صالح، دو شرط لازم برای سعادت - 187

درس هفدهم: ولایت اهل بیت علیهم السلام روح همه عبادات - 197

دلالت ولی خدا در همه اعمال - 191

مأجور نبودن مستضعفان نیکوکار - 193

ولایت اهل بیت علیهم السلام وسیله امتحان خلائق در دنیا و قبل از آن - 196

معرفت امام علیه السلام ابتدا و انتهای هر عبادتی - 198

و جوب ولایت در هر حال - 200

پرسشهای مفهومی از درسهای 15 تا 17 - 202

درس هجدهم: معرفت و انکار امام علیه السلام، معیار ایمان و کفر - 204

معذور نبودن مردم در نشناختن امام علیه السلام - 204

مستضعف با ضال - 205

منکر امام علیه السلام هم کافر است و هم مشرک - 206

بت بودن ائمه کفر برای پیروانشان - 207

معنای عبادت در برابر مخلوق - 210

شرك ناآگاهانه منکران ولایت - 211

درس نوزدهم: آثار و لوازم «ولایت» و «برائت» - 213

ادعای گزاف محبت - 213

اهمیت صلوات بر اهل بیت علیهم السلام - 214

لعن خداوند بر دشمنانش - 215

لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام - 216

یاری اهل بیت علیهم السلام از طریق لعن بر دشمنان ایشان - 221

درس بیستم: رضا و سخط اهل بیت علیهم السلام، معیار حق و باطل - 224

علی علیه السلام مدار حق - 223

معنای رضا و سخط الهی - 225

خلقت تکوینی و تشریحی براساس محبت اهل بیت علیهم السلام - 227

درجات بهشت و جهنم بر مبنای حب و بغض نسبت به اهل بیت علیهم السلام - 231

پرسشهای مفهومی از درسهای 18 تا 20 - 233

فهرست منابع - 235

مقدمه

از مباحث حلقه اول روشن شد که معرفت، صنع خداست و وظیفه بندگان این است که پس از اعطای معرفت از جانب خدا، آن را بپذیرند و تسلیم آن شوند، آن گاه به پشتوانه آن معرفت و این تسلیم، اقدام به بندگی سخدا نمایند.

اما نحوه بندگی خدای متعال صرفاً از طریق حجت‌های او معرفی می‌گردد. از این رو پس از شناخت خدا، شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام اهمیت بسیار زیادی می‌یابد، تا آن جا که گوهر دینداری و تنها راه بندگی خدا را معرفت آن بزرگوران تشکیل می‌دهد. در این حلقه به تحلیل این مسئله مهم می‌پردازیم.

فصل 1 : جایگاه رفیع امامان علیهم السلام و معرفت ایشان

درس اول: نقش پیامبران در ارائه طریق بندگی

فایده نبوت و امامت

نحوه بندگی خدا، اگر بخواهد مورد قبول ذات مقدسش قرار گیرد، باید از ناحیه خودش ارائه شود. ما عقلاً می توانیم به این که باید خدا و رب و منعم خود را بندگی کنیم، پی ببریم، اما همین عقل نسبت به راه و طرز بندگی او حکم می کند که باید از خود خدا اخذ نماییم، به خصوص که می دانیم خداوند ما را به حال خود رها نکرده تا هر طور که می خواهیم به بندگی او بپردازیم، بلکه از جانب خویش رسولانی فرستاده تا آیین بندگی او را به ما بیاموزند و به این وسیله حجت خود را بر ما تمام کرده است. بنابراین ما نمی توانیم هر گونه که دلمان بخواهد، او را عبادت کنیم.

اصولاً فایده نبوت و امامت برای بشر همین است که راه بندگی خدا

را از انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام به طور صحیح یاد بگیرد و با رأی و سلیقه شخصی خود در این مسیر قدم بر ندارد. انسان عاقل ارسال رسل و بعث انبیاء را از طرف خدا پسندیده و ممدوح می داند. لذا وقتی با انبیاء و اولیای الهی برخورد می کند، دین حق را می شناسد و سعی می کند خود را با آن تطبیق دهد.

وقتی یکی از منکران وجود خدا از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا خدا (مطابق عقیده شما) نمی تواند خود را بر آفریدگانش آشکار کند تا او را ببینند و بشناسند تا با یقین عبادت شود؟! ایشان فرمودند:

لیس للمحال جواب.

چیزی که (وقوعش) محال است، پاسخ ندارد!

دیدن خداوند به صورت مشاهده حسی، محال است و وقتی وقوع چیزی محال باشد، دیگر این که خدا بر انجام آن قدرت دارد یا ندارد، مطرح نمی شود و به همین جهت سؤال آن زندیق پاسخی ندارد. آن شخص بلافاصله بعد از این پرسش که بی پاسخ ماند، سؤال می کند: فمن این اثبت انبیاء و رسلا؟ امام علیه السلام در پاسخ می فرمایند:

انا لما اثبتنا ان لنا خالقاً صانعاً متعالیاً عنا و عن جميع ما خلق، و كان ذلك الصانع حکیماً متعالیاً لم یجز ان یشاهده خلقه و لا یلامسوه فیباشرهم و یباشروه و یحاجهم و یحاجوه، ثبت انله سفراء فی خلقه یعبرون عنه الی خلقه و عباده و یدلونهم علی مصالحهم و منافعهم و ما به یقاؤهم و فی ترکه فناؤهم.

فثبت الا-مرون و الناهون عن الحكيم العليم في خلقه و المعبرون عنه جل و عز. و هو الانبياء عليهم السلام و صفوته من خلقه، حکماء مودين بالحكمة، مبعوثين بها غير مشاركين للناس على مشاركتهم لهم في الخلق و التركيب في شى من احوالهم، مؤيدين من عند الحكيم العليم بالحكمة. (1)

وقتی برای ما وجود آفریدگار صانعی که از ما و همه مخلوقات خود متعالی است (شبیه به هیچ يك از مخلوقات نیست) ثابت شد و (نیز روشن شد که) او حکیم و بلند مرتبه است به طوری که محال است آفریدگارش او را مشاهده و لمس کنند تا این که بی واسطه با او ارتباط داشته و او هم با ایشان بی واسطه در ارتباط باشد و با هم بحث و گفتگو داشته باشند، (نیاز به) وجود سفیرانی در میان مخلوقات خدا اثبات می شود که از طرف او برای مخلوقات و بندگانش سخن بگویند و مصالح و مفسد ایشان را به آنها یاد دهند و از آن چه سبب بقای ایشان و در صورت ترك، باعث از بین رفتنشان می شود، آگاهشان کنند.

بنابراین وجود امر و نهی کنندگان از جانب خدای حکیم دانا در میان خلق خود و سخنگویان از جانب او ثابت می شود. و اینها عبارتند از پیامبران و برگزیدگان الهی از میان آفریدگانش که به حکمت تربیت شده و با حکمت هم مبعوث شده اند. اینها با آن که در شکل و ترکیب خلقت خود شبیه بقیه مردم هستند ولی با

1-1. احتجاج طبرسی، جلد 2، صفحه 77 و 78، اصول کافی، کتاب الحجّة، باب الاضطرار الى الحجّة، حدیث 1 متن بخش دوم حدیث مطابق نقل کافی است.

دیگران متفاوت بوده، از جانب خداوند حکیم دانا، مؤید به حکمت هستند.

خداوند اگر می خواست، می توانست با همه مخلوقات خود بدون واسطه ارتباط برقرار کند، این برای او سخت تر نیست از این که با عده خاصی ارتباط مستقیم برقرار کند و از طریق آنها با دیگران سخن بگوید. اما در عمل چنین نکرده است و می بینیم که نوعاً افراد، ارتباط طرفینی با خداوند ندارند. البته هر کس می تواند با خدای خود سخن گوید و با او مناجات نماید و او هم سخن همه را می شنود و احتیاج به واسطه ای در اینجا نیست، اما این که انسانها از خواست خدا و رضا و سخط او آگاه شوند، چیزی نیست که برای نوع آنها بدون واسطه انجام شده باشد. (1)

شان سفارت و معبریت از جانب خداوند

لازمه منزه بودن خدا از صفات مخلوقات، این است که هیچ يك از آنها نمی توانند مواجهه مستقیم با او داشته باشند و با او گفتگو پردازند. چنین ارتباطی از جانب انسان با خدا برقرار نمی شود و این

1- این مطلب در غیر حوزه مستقلات عقلیه است و در مستقلات، نظیر «حسن عدل» و «قبح ظلم» رضا و سخط الهی به حکم عقل برای همه عقلا- روشن می شود و در این حوزه خدای متعال به صورت تکوینی با همه افراد عاقل ارتباط برقرار کرده و حجت را بر ایشان تمام کرده است. بنابراین در مستقلات عقلیه - مثل مواردی که حسن یا قبح چیزی ذاتی آن است - شخص عاقل نیاز به مراجعه به رسول ظاهری ندارد بلکه از طریق عقل که رسول باطنی نامیده می شود، می داند که خدا از او چه خواسته و بندگی سخدا به تبعیت از همین مستقل عقلی صورت می پذیرد.

فقط خدای متعال است که با هر کس بخواهد این گونه رابطه برقرار می کند و او را «سفیر» و «معبّر» خود در میان مرم قرار می دهد. پس راه چنین ارتباطی از طرف ما با خدای متعال بسته است و این خداست که با هر کس بخواهد، چنین ارتباطی برقرار می سازد. خدای متعال نشانه هایی هم برای این ارتباط قرار می دهد تا هر کس بتواند تشخیص دهد این چنین ارتباطی را خدا با چه کسانی برقرار کرده است. این نشانه ها همان معجزاتی است به دست پیامبران و ائمه علیهم السلام ظاهر می شود.

لازمه داشتن چنین منصبی از طرف خداوند این است که آن انسان برگزیده به وسیله خالق خود تأیید شود و هیچ گاه از مسیر رضای الهی خارج نشود. زیرا شأن سفارت و معبر بودن از جانب خدا، اقتضا می کند که سخن و قول او برای دیگران حجت باشد. زیرا اگر مردم احتمال خطا و اشتباه را درباره او بدهند، دیگر به هیچ سخنی که او از طرف خدا می گوید، اعتماد نمی کنند و این موجب نقض غرض الهی از ارسال رسل و بعث انبیاست. بنابراین داشتن علم و حکمت الهی - که اشتباه در آن راه ندارد - و نیز برخوردار بودن از کمال «عصمت» - یعنی حفظ و صیانت الهی - لازمه دارا بودن عنوان «سفیر» و «معبّر» از جانب خداست.

معرفی راهنمایان الهی به وسیله خداوند

ویژگی هایی که برای برگزیدگان الهی بیان شد، چیزهایی نیستند که انسان بتواند با خواست و میل خود در کسی به وجود آورد و یا حتی کسانی سرا که چنین ویژگی هایی دارند، با عقل خود بشناسد. بنابراین هم ایجاد این ویژگی ها و هم شناخت آنها فقط باید به وسیله خود خداوند

انجام شود. یعنی هم خدا این خصوصیات را به هر کس که بخواهد، عطا می کند و هم معرفی این افراد به وسیله خداوند انجام می پذیرد.

مثلاً تشخیص ویژگی «عصمت» از عهده انسان عاقل خارج است. ما حداکثر می توانیم در يك حوزه بسیار محدودی که دین به ما تعلیم داده است، تشخیص دهیم که آن پیامبر یا امام، طبق آن عمل می کند یا خیر. ولی این، عصمت نیست. عصمت یعنی حفظ و صیانت الهی از هر گونه احتمال اشتباه و لغزش. این يك امر آشکار و نمایان نیست که قابل تشخیص حسی یا عقلی باشد. بنابراین تنها راه حصول اطمینان از وجود این ویژگی در برگزیدگان الهی، این است که خود خدا نشانه هایی را برای تشخیص این افراد در آنها قرار دهد، مانند معجزه که عبارت است از عمل خارق العاده ای که نشان دهنده قدرت الهی (نه بشری) در برگزیده خداست، قدرتی که تحصیل آن با قوای انسانی غیر ممکن است.

پس از آن که نبوت يك رسول برای انسان ثابت گردید، اوصیای او هم به وسیله خودش از طرف خدا معرفی می شوند. نکته مهم این است که ما در مقام تشخیص نباید به چیزهایی برخورد کنیم که با شأن سفارت و معبریت از جانب خداوند ناسازگار باشد، که اگر چنین بود، معلوم می شود که آن شخص، مدعی دروغین مقام و منصب الهی است.

مثلاً برگزیدگان الهی باید انسانها را به سوی خدای واقعی دعوت کنند و خود نیز از معرفت و توحید صحیح بهره مند باشند. اگر در این زمینه خودشان محتاج دستگیری و تعلیم دیگر انسانها باشند، نمی توان به حرف و سخن ایشان اعتماد کرد. اینجاست که سر سخن حکیمانه امام صادق علیه السلام برای ما روشن می شود:

اللهم عرفني نفسك. فانك انلم تعرفني نفسك، لم اعرف نبيك. اللهم عرفني رسولك. فانك ان لم تعرفني رسولك، لم اعرف حجبتك. اللهم عرفني حجبتك. فانك ان لم تعرفني حجبتك، ضللت عن ديني. (1)

خدایا، خود را به من بشناسان، که اگر خود را به من نشناسانی، پیامبرت را نمی شناسم. خدایا، رسول خود را به من بشناسان، که اگر رسول خود را به من نشناسانی، حجت تو را نمی شناسم.

خدایا، حجت را به من بشناسان، که اگر حجت خود را به من نشناسانی، از دین خود گمراه می شوم.

این دعایی است که امام صادق علیه السلام برای خصوص زمان غیبت امام عصر علیه السلام تعلیم داده اند. مفاد آن این است که شناخت پیامبران الهی از طریق شناخت و معرفی خدا صورت می گیرد و شناخت حجت الهی نیز از طریق شناخت پیامبران، شناخت خود خدا احتیاج به وساطت غیر ندارد.

معرفت خداوند به خودش و رسول به رسالتش

خدا به خودش شناخته می شود. اما رسول خدا به رسالتی که از طرف خدا دارد، شناخته می شود. امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اعرفوا بالله، و الرسول بالرسالة. (2)

خداوند را به خداوند، و رسول را به رسالت بشناسید.

1-1. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، حدیث 5.

2-2. اصول کافی، کتاب التوحید، باب انه لا يعرف الا به، حدیث 1.

رسالت رسول چیست؟ این که انسان را با خدای فطری اش آشناتر کند و او را در مسیر شناخت عمیق تر او و بندگی بیشتر پیش ببرد. هر چند که انسان، خدا را ابتدائاً به واسطه پیامبران نمی شناسد، بلکه او را به خودش می شناسد، اما پیامبران هستند که انسان را در طریق خداشناسی حفظ می کنند و همه پیامشان دعوت به توحید و بندگی خداست. (1)

همین امر، بهترین راه شناخت پیامبران حقیقی و تشخیص آنها از مدعیان دروغین سفارت و نبوت است. بنابراین بزرگترین و مهمترین سند حقانیت پیامبر که شاهد راستگویی اوست، همانا ذات مقدس پروردگار می باشد که فرمود:

قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللّٰهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ (2)

(ای پیامبر) بگو: بزرگترین شاهد کیست؟ بگو: خداوند بین من و شما شاهد می باشد.

این از آن جهت است که سخنان و دستورات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله انسان را در مسیر خداشناسی به جلو سوق می دهد و بهترین راه فهمیدن حقانیت رسول، این است که انسان ببیند آیا دعوت او به سوی همان خدای فطری است که می شناسد و سخنانش تذکر نسبت به همان معرفت فطری است یا خیر. همه انبیای الهی رسالتشان این بوده که بشر را برای معرفت و عبادت خدای متعال تربیت کنند و عمل کردن به تعالیم ایشان انسان را در این مسیر پیشرفت می دهد.

1-1. البته کسی که خداوند را مطابق آن چه انبیاء آورده اند، بندگی کند، بر عمق معرفتش به خالقش افزوده می گردد.

2-، . انعام 19.

بنابراین اصل رسالت و نبوت پیامبر به وسیله خداوند و از طریق معرفی او ثابت می شود. سپس پذیرفتن رسالت آن رسول و حرکت در مسیری که او دعوت می کند، عملاً انسان را خداشناس تر و در پیشگاه مقدس الهی بنده تر می سازد.

درس دوم: عبادت خدا از طریق تسلیم در برابر برگزیدگان الهی

برگزیده بودن پیشوایان الهی

دانستیم رسالت پیشوایان الهی این است که انسانها را در مسیر معرفت و عبودیت خدای متعال سوق دهند. حال که چنین است، خدای متعال به کسانی که می خواهد در طریق بندگی او مربی بشر باشند، بیشترین بهره را از معرفت و عبودیت عطا می فرماید و به اصطلاح بنده خالص خود می گرداند و آنها را به مرتبه خلوص در بندگی می رساند.

در قرآن کریم چنین می خوانیم:

وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ (45) إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (46) وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ (1)

(ای پیامبر) یاد کن از بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب که دارای قدرت و بصیرت بودند. ما ایشان را به وسیله تذکر نسبت به آخرت، خالص گردانیدیم. و اینها نزد ما از برگزیدگان و بهترینها هستند. س

پیامبران الهی به وسیله خود خدا، خالص نگه داشته شده اند و خدا ایشان را از لغزش و معصیت حفظ می کند. به عنوان نمونه در داستان حضرت یوسف علیه السلام می خوانیم:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّاٰ اَيُّ بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ (1)

مرتبه اخلاص در بندگی خدا

وقتی خداوند بخواهد کسی را از واقع شدن در معصیت حفظ نماید، کافی است معرفت خود را برای او شدت بخشد، به طوری که او خدا را حاضر و ناظر اعمال خود ببیند. هنگامی که این حالت وجدانی در انسان شدید شود، دیگر دنبال معصیت نمی رود و هر چه آن حالت بیشتر جلوه نماید، انسان کم کم فکر گناه کردن را هم فراموش می کند.

یاد مرگ و آخرت نیز هر چه در انسان بیشتر و شدیدتر گردد، کمتر گرد

معصیت خواهد گشت. خداوند با همه این وسایل می تواند بندگان برگزیده خود را از انحراف و لغزش حفظ نماید.

پس خالص گردانیدن خدا لازمه اش سلب اختیار از پیامبر یا امام نیست، بلکه خدا کاری می کند تا اینها با اختیار و انتخاب خود به بدی تمایل پیدا نکنند. مثلاً حضرت یوسف علیه السلام با دیدن برهان پروردگارش، اصلاً نیت سوء نکرد. (1)

حال این که آن برهان خداوند چه بوده، مهم نیست. آن چه اهمیت دارد این است که خداوند بندگان برگزیده خود را به حال خود رها نمی کند و آنها را در مسیر بندگی خویش حفظ می نماید. این خالص گردانیدن خدا به قدری با قطعیت و صراحت انجام پذیرفته که حتی شیطان نیز از این که بتواند آنها را تحت تأثیر خود قرار دهد، ناامید شده است:

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (82) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (2)

1-1. امام رضا علیه السلام فرمودند: لقد همت به. و لو لا ان رای برهان ربه، لهم بها كما همت به، لکنه کان معصوماً و المعصوم لایهم بذنب و لا یاتیه. و لقد حدثنی ابی عن ابیه الصادق علیه السلام انه قال: همت بان تفعل و هم بان لا یفعل. عیون اخبار الرضا علیه السلام، جلد 1، صفحه 201 یعنی: زلیخا نسبت به او حضرت یوسف علیه السلام قصد سوء کرد. و ایشان حضرت یوسف علیه السلام هم اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، قصد سوء نسبت به زلیخا کرده بود. اما ایشان معصوم بودند و معصوم نه نیت گناه می کند و نه مرتکب آن می شود. و همانا پدرم از پدرش حضرت صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرمودند: زلیخا قصد انجام گناه کرد، ولی حضرت یوسف علیه السلام قصد انجام ندادن آن را نمود. حضرت یوسف علیه السلام به عنایت و دستگیری خداوند، نه تنها قصد و نیت گناهی نکرد، بلکه به سبب عصمت الهی نیت انجام ندادن گناه را داشت.

2-2. ص، 82 و 83.

(شیطان) گفت: پس قسم به عزت تو، همه بنی آدم را - به جز بندگان خالص شده ات - فریب می دهم.

معلوم می شود که خداوند به شیطان هم بندگان خالص شده خود را شناسانده و ویژگی عصمت را هم در آنها نمایانده است تا این که همه مخلوقات بدانند حساب این برگزیدگان با بقیه متفاوت است و خدا خودش متکفل حفظ آنان شده است. عنایت الهی فقط به حفظ این بزرگواران از خطرات خلاصه نمی شود، بلکه به طور کلی خداوند در تمام مراحل تربیت ایشان، عنایت خاصی دارد تا آن گونه که خودش می پسندد، ساخته شوند.

به عنوان نمونه: خداوند به مادر حضرت موسی علیه السلام وحی کرد قنداقه او را در تابوتی قرار داده، به دریا بیندازد. آن گاه آن را در اختیار فرعون که دشمن خدا و موسی بود، قرار داد و فرمود:

وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي (1)

خداوند محبتی را از جانب خود نسبت به حضرت موسی علیه السلام در دل دیگران از جمله فرعون قرار داد، تا همگان او را دوست داشته باشند و موسی علیه السلام آن چنان که خدا می پسندد، تربیت گردد. پس خدای متعال تربیت برگزیدگانش را زیر نظر رحمت خاص و عنایت ویژه خود قرار می دهد تا آنها را برای انجام مأموریت الهی آماده سازد سو عبودیت منحصه خود را در ایشان متجلی گرداند. در ادامه همان

آیات می فرماید:

وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (1)

خدای متعال حضرت موسی علیه السلام را تربیت شده خاص خود خوانده است چون او را در همه مراحل، مطابق رضای خودش تربیت کرد.

سایر برگزیدگان خداوند هم به همین شکل مورد عنایت خاصه حضرتش قرار داشته اند و لذا راهنمایان الهی بهترین و خالص ترین بندگان او بوده اند.

لزوم معرفت رسول صلی الله علیه و آله

پس از آن که خداوند، بندگان برگزیده خود را به مردم معرفی کرد، آن چه به عهده آنها می باشد، تسلیم و پذیرفتن معرفت آنهاست. سدرست همان وظیفه ای که در برابر شناخت خود خدا بر مردم بوده، پس از آن نسبت به شناخت رسولان و حجج الهی بر عهده ایشان می باشد.

احادیثی هم که در باب معرفت واجب بر انسانها آمده است، نوعاً خاص معرفت خداوند نیست. به عنوان مثال به این حدیث شریف از امام صادق علیه السلام که در حلقه اول آوردیم، توجه فرمایید:

لیس لله علی خلقه ان یعرفوا. و للخلق علی الله ان یعرفهم و لله علی الخلق اذا عرفهم ان یقبلوا. (2)

1-1. طه، 41.

2-2. اصول کافی، کتاب التوحید، باب حجج الله علی خلقه، حدیث 1.

همان طور که ملاحظه می شود ذکری از متعلق معرفت نشده و حدیث فقط در مقام بیان معرفت خدا نیست، بلکه شامل معرفت نسبت به حجج الهی هم می شود.

بنابراین همان طور که وظیفه مردم پس از شناخت خداوند، پذیرش و تسلیم نسبت به آن است، پس از شناخت برگزیدگان او نیز، وظیفه مردم پذیرش و قبول آن می باشد. همین پذیرفتن که عقلاً و نقلاً واجب می باشد، به عنوان «معرفه الرسول» یا «معرفه الامام» که بر مردم واجب است - تعبیر شده است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

ان افضل الفرائض و اوجبها على الانسان معرفة الرب و الاقرار له بالعبودية ... و بعده معرفة الرسول و الشهادة له بالنبوة و ادنى معرفة الرسول الاقرار بنبوته و ان ما اتى به من كتاب او امر او نهى. فذلك من الله عزوجل. (1)

همانا با فضیلت ترین و ضروری ترین واجبات بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست... و پس از آن، معرفت رسول و شهادت دادن به نبوت اوست. و پایین ترین حد معرفت رسول این است که انسان به نبوت او و به این که هر چه آورده - کتاب آسمانی یا امر و نهی - از طرف خدای عزوجل می باشد، اقرار و اعتراف نماید.

می بینیم که «معرفت» به «اقرار» تفسیر شده است و این، سهم انسان

1-1. بحار الانوار، جلد 36، صفحه 407، حدیث 16، از کفایة الاثر.

و فعل اختیاری ساو پس از معرفی رسول از طرف خدای متعال می باشد.

معرفت امام علیه السلام هم که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است، پس از معرفت رسول صلی الله علیه و آله واجب دانسته شده که در مباحث آینده خواهد آمد.

خلاصه این که: خداوند متعال راه بندگی خود را معین فرموده که منحصر است در شناخت برگزیدگان سخدا و تسلیم به مقام و منصبی که از جانب پروردگار به ایشان عطا شده است. عبادت هیچ کس جز از این طریق، مقبول درگاه الهی واقع نمی شود. پس اگر کسی به گمان خود به معرفت خدا و ربوبیت او گردن نهد و سر تسلیم در پیشگاه مقدس او فرود آورد، اما نسبت به پذیرفتن تنها راهی که خداوند برای بندگی خود قرار داده، حالت انکار و یا حتی تردید و شك داشته باشد، در حقیقت بنده خدا نبوده، پیروی از هوای نفس و میل و تشخیص خود می کند.

چنین کسی اگر واقعاً تسلیم پروردگار است، چه انگیزه ای او را از پذیرفتن باب بندگی خدا باز می دارد؟! حق این است که او خدا را هم حقیقتاً به عنوان رب و مالک و صاحب اختیار خویش پذیرفته است.

استکبار شیطان از سجده بر آدم علیه السلام

نمونه ای که در جریان خلقت حضرت آدم علیه السلام پیش آمد، درس عبرتی است برای همه کسانی که خیال می کنند با میل و سلیقه خود می توان خدا را بندگی کرد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

... قال الله تبارك و تعالی للملائكة : اسجدوا لادم فسجدوا

له. فاخرج ابليس ما كان فى قلبه من الحسد فاب ان يسجد.

فقال الله عزوجل: «ما منعك الا تسجد اذ امرتك؟! فقال: «انا خير منه خلقتنى من نار و خلقتة من طين»(1). فاول من قاس ابليس. و استكبر و الاستكبار هو اول معصية عصى الله بها.

فقال ابليس: يا رب اعفنى من السجود لدم و انا اعبك عبادة لم يعبدكها ملك مقرب سو لاني مرسل. فقال الله: لا حاجة لى الى عبادتك. انما اريد ان اعبد من حيث اريد لا من حيث تريد. فابى ان يسجد. فقال الله تبارك و تعالى: «اخرج منها فانك رجيم. و ان عليك لعنتى الى يوم الدين»(2). (3)

1-1. اعراف 12

2-2. ص، 77 و 78.

3-3. بحار الانوار، جلد 11، صفحه 141، حديث 7، از تفسير قمى.

فرشته مقرب و پیامبر فرستاده شده ای، تو را آن گونه عبادت نکرده باشد. خدا فرمود: من نیازی به عبادت تو ندارم. من می خواهم فقط از طریقی که خود می خواهم، عبادت شوم، نه آن گونه که تو می خواهی. ابلیس هم زیر بار سجده نرفت. پس خدای متعال فرمود: «از بهشت بیرون برو تورانده شده هستی. و لعنت من تا روز جزا بر تو باد».

می بینیم که شیطان به ظاهر، منکر خدایی خدا و ربوبیت او نبوده است و آن گاه که خدا را می خواند، می گوید: «یا رب». اما چون نمی خواست به فضایل خلیفه خدا حضرت آدم علیه السلام (و در رأس آنها خلاف ایشان) اقرار و اعتراف نماید، استبکار ورزید (1)

و مسیر دیگری

1-1. مطابق احادیث متعددی از ائمه علیهم السلام منقول است امر خداوند به سجده بر آدم علیه السلام به جهت تعظیم و بزرگداشت آن حضرت بوده و این که سجده کنندگان به فضیلت ایشان اقرار و اعتراف نمایند. تعبیر امیر المؤمنین علیه السلام درباره وجه و جوب سجده بر آدم علیه السلام چنین است: «لکن اعترافاً لادم بالفضیلة» تفسیر کنز الدقائق، جلد 1، صفحه 355، به نقل از الاحتجاج البته فضیلت حضرت آدم علیه السلام نیز به این جهت بوده که ایشان حامل انوار چهارده معصوم علیهم السلام بوده است و شیطان هم چون نمی خواست در برابر این انوار مقدسه خضوع و تواضع کند، از سجده بر آدم استتکاف ورزید و کافر شد. قسمتی از فرمایش امام حسن عسکری علیه السلام در این خصوص چنین است: امر الله الملائكة بالسجود لادم تعظيماً له و انه قد فضله بان جعله وعاء لتلك الاشباح التي قد عم انوارها الافاق. بقره، 34. ابی ان يتواضع لجلال عظمة الله و ان يتواضع لانوارنا اهل البيت قد تواضعت الملائكة كلها فاستكبر و ترفع و كان بابائه و تكبره من الكافرين تفسیر کنز الدقائق، جلد 11. مطابق احادیث متعددی از ائمه علیهم السلام منقول است امر خداوند به سجده بر آدم علیه السلام به جهت تعظیم و بزرگداشت آن حضرت بوده و این که سجده کنندگان به فضیلت ایشان اقرار و اعتراف نمایند. تعبیر امیر المؤمنین علیه السلام درباره وجه و جوب سجده بر آدم علیه السلام چنین است: «لکن اعترافاً لادم بالفضیلة» تفسیر کنز الدقائق، جلد 1، صفحه 355، به نقل از الاحتجاج

صفحه 358 به نقل از شرح الایات الباهره)

را غیر از آن چه خداوند مقرر کرده بود. برای بندگی خدا پیشنهاد کرد (!) در حالی که روح و حقیقت بندگی خدا این است که امر او اطاعت شود و تنها عملی عبادت است که به قصد امتثال امر او و انقیاد و تسلیم نسبت به خواست او انجام شود. اگر چنین نباشد، هر قدر شیطان با انسان یا مخلوق دیگری تلاش کند و زحمت بکشد، تلاش و زحمتش عبات خدا نیست بلکه سرکشی و عصیان نسبت به خداوند متعال است. راه بندگی خدا تنها به وسیله خود خدا مشخص و معین می گردد و او نیز آن را منحصر در تسلیم و پذیرش منصب الهی برگزیدگان خویش کرده است.

ایمان قلبی نداشتن شیطان به خداوند

آری، اگر ایمان شخص در حد اقرار به زبان نباشد، بلکه قلباً به خدای بزرگ ایمان آورده باشد، لازمه آن، تسلیم کامل نسبت به امر پروردگار متعال است. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

ان الایمان قد یكون علی وجهین ایمان بالقلب، و ایمان باللسان، کما کان ایمان المنافقین علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله لما قهرهم بالسيف و شملهم الخوف. فانهم آمنوا بالسنتهم و لم تؤمن قلوبهم. فالایمان بالقلب هو التسليم للرب. و من

سلم الامور لمالكها، لم يستكبر عن امره كما استكبر ابليس عن السجود لادم و استبكر اكثر الامم عن طاعة انبيائهم فلم ينفعهم التوحيد كما لم ينفع ابليس ذلك السجود الطويل.

فانه سجد سجدة واحدة اربعة الاف عام لم يرد بها غير زخرف الدنيا و التمكين من النظرة. (1)

ایمان به دو صورت است: ایمان قلبی و ایمان زبانی. (شکل دوم) مانند ایمان منافقین است در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی با شمشیر بر ایشان غلبه کرد و ترس آنها را فرا گرفت. آنان با زبان ایمان آوردند ولی دلهایشان مؤمن نبود. اما ایمان قلبی عبارت است از تسلیم در پیشگاه پروردگار. و کسی که کارها را به صاحب اختیارش واگذار کند، از فرمان او سرپیچی نمی کند، آن چنان که ابلیس از سجده بر آدم سرپیچی کرد و آن چنان که بیشتر امتها از اطاعت پیامبران خود سرپیچی کردند و به همین جهت اعتقاد به توحید فایده ای برای ایشان نداشت، همان طور که سجده طولانی ابلیس برای او فایده نکرد. او يك سجده کرد که چهار هزار سال طول کشید، اما هدف او جز کسب زینت دنیا و این که (خداوند) به او مهلت بدهد، نبود.

می دانیم که شیطان سپس از رانده شدن از درگاه خدا، تقاضای زنده ماندن تا روز قیامت را کرد. در این جا حضرت می فرماید که آن سجده چهار هزار ساله به خاطر همین بود که اگر روزی از خدا مهلت

1- از این حدیث و امثال آن می توان فهمید که سبب کفر شیطان عدم اعتراف او به فضایل و مقامات خلفای الهی حضرت آدم علیه السلام و انوار مقدسه چهارده معصوم علیهم السلام بوده است.

بخواهد، تقاضایش برآورده شود. (1)

آن سجده برای شیطان فایده ای نکرد و آن جا که باید او را از لغزش حفظ می کرد، به کارش نیامد، به خاطر این که روح بندگی در عمل وی نبود تا او را بنده محض خدا سازد. همین طور بود وضعیت اکثر امتهای پیشین که با وجود قبول توحید، چون تسلیم پیامبران خود نشدند، همان توحید نیز برایشان فایده نکرد و آنها را از وادی ضلالت به مسیر هدایت نیاورد.

پس تنها راه نجات همانا تسلیم شدن به پیامبران و حجج الهیه است که برگزیدگان پروردگار هستند.

1-1. برای پذیرفتن این مطلب لزومی ندارد قائل به علم غیب برای شیطان بشویم، بلکه همین فرض کفایت می کند که بگوییم قصد شیطان از سجده چهار هزار ساله اخلاص در بندگی خداوند نبود بلکه - به خیال خود - می خواست با این کارش وجهه و آبروی نزد خدا پیدا کند تا روزی از این موقعیت به دست آمده! استفاده دنیوی کند. همین پیش بینی احتمالی کار نادرست شیطان را توجیه می کند. و این چیزی جز زینت دنیوی نیست.

درس سوم: مقام خلیفه الهی برای حجت‌های خداوند

معنای خلیفه الله

خداوند برگزیدگان خاص خود را، «خلیفه الله» لقب داده است. در مورد خلقت حضرت آدم علیه السلام چنین می‌خوانیم:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (1)

به چه معناست حضرت آدم علیه السلام «خلیفه خدا» خوانده شده است؟ خداوند که سنخیتی با هیچ کس ندارد تا او بخواهد جانشین خدا گردد.

پس خلافت در این جا به چه معناست؟ جانشین يك شخص به کسی گفته می‌شود که وقتی دسترسی به آن شخص نباشد، همه امور به دست جانشین انجام می‌شود و کسانی که

می خواهند با مخلف عنه ارتباطی داشته باشند، می دانند که با رجوع به خلیفه این کار میسر می گردد. البته خداوند هیچ گاه از مخلوقات خود غایت نمی شود، ولی چنان که بیشتر بیان شد، راه ارتباط طرفینی از بنده به سوی خدا با میل و اختیار انسان باز نمی شود. چون چنین است. به خلیفه او مراجعه می کنیم تا از او همان چیزی را بگیریم که خود، راهی برای به دست آوردنش نداریم. اوست که با خدا ارتباط دارد و از خواست خدا مطلع می باشد و در تشخیص کلام خدا با غیر آن اشتباه نمی کند، و از تأثیر القائنات شیطانی در امان است.

عصمت خلیفه خدا

از این جا روشن می شود که تعبیر «خلیفة الله» فقط بر حجت‌های معصوم الهی که برگزیده او هستند، اطلاق می شود و غیر از ایشان هیچ کس را نمی توان موصوف به این صفت دانست. در احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز «خلیفة الله» به همین معنا به کار رفته است. حضرت باقر العلوم علیه السلام از جد گرامی خود امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که ایشان آیه مورد بحث را چنین توضیح داده اند:

قال: «انی جاعل فی الارض خلیفة» لی علیهم فیکون حجة لی علیهم فی ارضی.

(خدای متعال) فرمود: من در زمین برای خود خلیفه ای بر آنها قرار می دهم پس او حجت من بر ایشان در زمینم می باشد.

در ادامه حدیث، قسمت دیگری از فرمایش خدای متعال آمده است که فرمود:

انی ارید ان اخلق خلقاً بیدی اجعل ذریة انبیاء مرسلین و عباد صالحین و ائمة مهتدین. اجعلهم خلفائی علی خلقی فی ارضی ینھونهم عن المعاصی و ینذرونهم عذابی و یهدونهم الی طاعتی و یسلکون بهم الی طریق سبیلی و اجعلهم حجة لی. (1)

همانا من (خداوند) می خواهم مخلوقی به دست خود بیافرینم که فرزندان او را پیامبران فرستاده شده و بندگان شایسته و پیشوایان هدایت یافته قرار دهم. ایشان را جانشینان خود بر آفریدگانم در زمینم قرار می دهم تا آنها را از گناهان باز داشته و از عذاب من بترسانند و به اطاعت از من هدایتشان کنند و ایشان را به راه من آورند و من آنها (جانشینان خود) را حجت خود قرار می دهم.

در این عبارات روشن است که شأن خلیفة اللہی اختصاص به حجتہای برگزیده الہی دارد و بنابراین نسبت دادن این وصف به همه انسانها، به هیچ وجه قابل قبول نیست.

همین شأن است که هیچ کس نمی تواند آن را نادیده بگیرد و بگوید من می خواهم بنده خدا باشم اما به خلیفه او که تنها باب بندگی اوست، کاری ندارم. چنین چیزی نمی شود. چون انکار خلیفه و تسلیم نشدن به او، در حقیقت انکار خداوند و ربوبیت اوست.

موضوعیت و طریقت داشتن شناخت خلفای الهی

البته از این بیان نباید تصور کرد که تسلیم به خلفا و رسولان الهی فقط جنبه «طریقت» برای کشف احکام خدا دارد و پذیرفتن نبوت یا امامت ایشان فی نفسه اهمیتی ندارد. خیر، چنین نیست، بلکه آن چه خدا خواسته، در درجه اول پذیرفتن شأن الهی برگزیدگانش و سپس اخذ دستورات الهی از طریق ایشان است. یعنی قبول آنها هم «موضوعیت» دارد و هم «طریقت». اقرار به نبوت یا امامت ایشان در رأس همه واجبات، پس از پذیرفتن معرفت خدا، قرار دارد و در صدر رضای الهی واقع است - آن چنان که در احادیث اشاره شده و نمونه ای از آن بیشتر نقل گردید - و پس از آن نیز کشف رضا و سخط الهی در کلیه امور فقط از طریق مراجعه به ایشان امکان پذیر است. لذا شخص مؤمن و خداو باور، هر دو وظیفه را نسبت به این برگزیدگان الهی دارد، هم پذیرفتن خود آنها و تسلیم به مقام و منصب الهی ایشان و هم پذیرفتن آن چه از طریق ایشان اظهار می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

من زعم انه يحل الحلال و يحرم الحرام بغير معرفة النبي صلى الله عليه وآله لم يحل الله حلالاً و لم يحرم له حراماً. و ان من صلى و زكى و حج و اعتمر و فعل ذلك كله بغير معرفة من افترض الله عليه طاعته، فلم يفعل شيئاً من ذلك، لم يصل و لم يصم و لم يرك و لم يحج و لم يعتمر و لم يغتسل من الجنابة و لم يتطهر و لم يحرم الله حراماً و لم يحل لله حلالاً. ليس له صلاة و ان ركع و ان سجد. و لاله زكاة و لا حج. و انما ذلك

کله یکون بمعرفة رجل من الله جل و عز علی خلقه بطاعته و امر بالاخذ عنه. فمن عرفه و اخذ عنه، اطاع الله. (1)

کسی که گمان کند بدون معرفت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله حلال را حلال و حرام را حرام دانسته، در حقیقت هیچ حلال خدا را حلال و هیچ حرام او را حرام ندانسته است. و کسی که عمل نماز و زکات و حج و عمره را انجام دهد و همه اینها را بدون معرفت نسبت به کسی که خداوند اطاعت از او را واجب کرده، به جا آورد، در حقیقت هیچ یک از این اعمال را انجام نداده است، نه نماز خوانده، نه روزه گرفته، نه زکات داده و نه حج و عمره به جا آورده و نه غسل جنابت کرده و نه کسب طهارت نموده است. و حرام خدا را حلال او را حلال ندانسته است. چنین کسی نماز ندارد، هر چند که رکوع و سجود کند، زکات نمی پردازد و حج هم انجام نمی دهد. همه اینها نیست مگر به واسطه و همراه با معرفت کسی که خدای عزوجل بر مردم به خاطر اطاعت از او، منت نهاده و دستور پیروی از او را داده است. بنابراین کسی که معرفت او را داشته باشد و آن چه او می گوید بپذیرد، در واقع اطاعت خدا را کرده است.

بنابراین هر دو شرط برای سعادت لازم است، سهم «معرفت» و هم «اخذ» نمی توان به صرف عمل کردن به دستورات ایشان اکتفا کرد و کاری به خودشان نداشت. یعنی پیامبران و اوصیای آنها تنها وسیله و بلندگوی رسیدن احکام الهی به بشر نیستند، بلکه غیر از این شأن،

1-1. بحار الانوار، جلد 27، صفحه 176، حدیث 21، از علل الشرایع.

شناخت خود آنها - به شخص و به اوصاف - شرط بندگی خداست. لذاست که تسلیم حقیقی به آنها، در حقیقت هر دو ویژگی را با هم در بر می گیرد و کوتاهی در این زمینه به هیچ وجه مورد عفو و غفران الهی قرار نمی گیرد.

شك نسبت به مقام خلیفه خدا

اهمیت این تسلیم به اندازه ای است که اگر کسی نسبت به مقام خدادادی خلفای الهی حتی شك هم داشته باشد، از جانب پروردگار مورد هیچ عنایت و توجهی قرار نمی گیرد. در روایت آمده است:

در بنی اسرائیل خانواده ای بودند که اگر هر کدام از آنها چهل شب به درگاه خدا دعا می کرد و حاجتی را طلب می نمود، هرگز دست خالی بر نمی گشت، تا آن که یکی از ایشان برای خواسته خود، چهل شب تهجد کرد و دعا نمود ولی حاجتش روا نشد. خدمت حضرت عیسی علیه السلام رسید و نزد ایشان از حال خود گله کرد و از او درخواست دعا نمود. حضرت عیسی هم کسب طهارت کرد و به نماز ایستاد، آن گه به درگاه خداوند دعا کرد. خدا در پاسخ پیامبرش چنین فرمود:

یا عیسی، ان عبدی اتانی من غیر الباب الذی اوتی منه. انه دعانی و فی قلبه شك منك. فلو دعانی حتی ینقطع عنقه و تنثر انامله، ما استجبت له.

ای عیسی، بنده من از غیر آن دری که می توان نزد من آمد، آمده است. او در حالی مرا خوانده است که در قلبش نسبت به تو شك دارد. بنابراین اگر آن قدر مرا بخواند تا این که گردش قطع

شود و انگشتانش بیفتد، من جواب او را نخواهم داد.

فالتفت اليه عيسى عليه السلام فقال: تدعورك و انت في شك من نبية؟ فقال: يا روح الله، و كلمته، قد كان و الله ما قلت. فادع الله (لى) ان يذهب به عنى. فدعا له عيسى عليه السلام فتاب الله عليه و قبل منه و صار فى حد اهل بيته. (1)

عیسی رو به آن شخص کرد و فرمود: پروردگارت را می خوانی در حالی که درباره پیامبر او شك داری؟ گفت: ای روح خدا و ای کلمه او، قسم به خدا همان طور بود که گفتم. پس خدا را بخوان تا شك مرا از بین ببرد. برایش دعا کرد و خدا او را بخشید و از او پذیرفت و (او هم) در رتبه (سایر افراد) خانواده اش قرار گرفت.

ملاحظه می شود که همین مقدار کوتاهی کردن در تسلیم نسبت به پیامبر و حجت خدا، باعث رانده شدن از درگاه الهی می گردد. حالت «شك» همان طور که بیشتر بیان شد - به خاطر تردید و دودلی در وظیفه تسلیم، در انسان به وجود می آید. آن فرد از بنی اسرائیل با این که خود را بی تقصیر نمی دید، اما از پیامبر زمان خود تقاضا کرد که از خدا درخواست نماید تا شك او از بین ببرد، و خدا هم شك او را از بین برد.

پس پیدایش شك در انسان، در عین این که خود «شك» امر اختیاری نیست، به اختیار خود انسان مربوط می شود. باید انسان مراقب باشد

که لحظه ای و کوتاهی کردن و بی توجهی و غفلت از وظیفه، ممکن است باعث لغزش همیشگی انساندر ورطه هلاکت گردد. پس از آن هم معلوم نیست که لطف خدا دستگیر انسان گردد و اهل نجات شود، بلکه چه بسا هیچ گاه از آن حال خارج نگردد. لذا تقصیر در تسلیم شدن به برگزیدگان الهی، يك لحظه هم جایز نیست.

پرسشهای مفهومی از درسهای 1 تا 3

1. نیاز انسانها به پیامبران و امامان علیهم السلام چگونه عقلاً ثابت می شود؟
2. چرا برخورداری از کمال عصمت لازمه شأن سفارت و معبریت از جانب خداست؟
3. چرا راهنمایان الهی باید به وسیله خود خدا معرفی شوند؟
4. چگونه رسول را می توان از رسالتش شناخت؟
5. آیا خالص گردانیدن خدا لازمه اش سلب اختیار از پیامبر و امام است؟ توضیح دهید.
6. با توجه به این که معرفت، صنع خداست، چگونه در فرمایش ذیل، معرفت خدا را بر انسان واجب دانسته اند؟ «ان افضل الفرائض و اوجبها علی الانسان معرفة الرب».
7. مهمترین درسی که از ماجرای ابلیس می توان گرفت چیست؟
8. با توجه به این که خداوند هیچ سنخیتی با مخلوقات ندارد،

معنای «خليفة الله» چیست؟

9. آیا می توان همه انسانها را جانشین خدا دانست؟ چرا؟

10. منظور از «موضوعیت» و «طریقت» داشتن شناخت خلفای الهی چیست؟

درس چهارم: برتری چهارده معصوم علیهم السلام بر همه خلایق

برگزیده های برگزیدگان خدا

در میان همه برگزیدگان الهی، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصوم ایشان دارای ویژگیهایی هستند که آنها را از دیگران ممتاز کرده است و لذا می توان ایشان را برگزیده آن برگزیده ها دانست. در روایات آمده است که حضرت شیث علیه السلام وصی حضرت آدم علیه السلام نوشته ای را از پدرش به ارث برده بود که حاوی مطالبی در خصوص مقامات انبیاء و اوصیای الهی و برتری چهارده معصوم علیهم السلام بر سایرین بود. ما به بعضی عبارات آن که سؤالات حضرت آدم علیه السلام و جوابهای خداوند به ایشان است، در این جا اشاره می کنیم. و صحیفه مذکور با این عبارات آغاز می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم. لا اله الا انا الحي القيوم ... خلقت عبادي لعبادتي. و الزمتهم حجتي. الا اني باعث فيهم رسلي

و منزل علیهم کتبی. ابرم ذلك من لدن اول مذکور من بشر الی احمد نبیی و خاتم رسلی... .

به نام خداوند بخشنده مهربان، معبودی نیست جز من که حی قیوم هستم... بندگانم را برای این که مرا بندگی کنند آفریدم. و حجت خود را بر آنان تمام ساختم. آگاه باش که من فرستادگانم را در میان آنها مبعوث خواهم کر و کتابهای خود را بر ایشان فرو می فرستم و این کار را از زمان نخستین فرد بشر تا «احمد» که پیامبر من و آخرین فرستاده ام می باشد، استحکام می بخشم... .

پس از آن چنین آمده است:

قال آدم علیه السلام: من هولاء الرسل؟ و من احمد هذا الذی رفعت و شرقت؟ قال: کل من ذریتک. و احمد عاقبهم و وارثهم.

حضرت آدم علیه السلام پرسید: این فرستادگان چه کسانی هستند؟ و احمد که او را بلند مرتبه و شریف کرده ای کیست؟ خدا فرمود: همه اینها از فرزندان تو هستند. و احمد آخرین آنها وارث ایشان است.

قال: یا رب بما انت باعثهم و مرسلهم؟ قال: بتوحدی. ثم اقفی ذلك بثلاثمائة و ثلاثین شریعة انظمتها و اکملها لاحمد جمیعاً.

آدم علیه السلام پرسید: ای پروردگار من، ایشان را به چه کاری مبعوث می کنی و (نزد مردم) می فرستی؟ فرمود: برای آن که به توحید من دعوت کنند. و به دنبال آن سیصد و سی شریعت قرار میدهم که منظم ترین و کاملترین آنها برای احمد می باشد.

سپس خدای متعال صورتهایس انبیاء و رسل را همراه با اوصیای ایشان به شکل اشباحی از نور، به حضرت آدم علیه السلام ارائه می کند و در واقع آنها را به ایشان معرفی می نماید. در این معرفی، حضرت آدم علیه السلام برخی را نسبت به دیگران برتر و منورتر می بیند که وقتی از پروردگار علت آن را سؤال می کند، چنین پاسخ داده می شود:

انی انا الله. لا اله الا الله الرحمن الرحيم العزيز الحكيمة، عالم الغيوب و مضمرة القلوب. اعلم ما لم يكن مما يكون كيف يكون، و ما لا يكون لو كان كيف يكون.

منم الله که معبودی جز من نیست، بخشنده و مهربان با عزت و حکیم، آگاه از پنهانی ها و عالم، به آن چه در درون دلهاست. آن چه را وجود ندارد ولی موجو می شود، می دانم که چگونه خواهد بود.

و آن چه را هم که موجود نیست، می دانم که اگر موجود می شد، چگونه بود.

وانی اطلعت - یا عبدی - فی علمی علی قلوب عبادی، فلم ار فیهم اطوع لی و لا انصح لخلقی من انبیائی و رسلی. فجعلت لذلك فیهم روحی و کلمتی و الزمتهم عب، حجتی و اصطفیتهم علی البرایا برسالتی و وحیی...

ای بنده من، من در علم خود، بر دلهای بندگانم اطلاع پیدا کردم، پس در میان آنها کسانی که نسبت به من مطیع تر و نسبت به مخلوقات من خیر خواه تر از پیامبران و فرستادگان من باشند، ندیدم. پس به همین جهت روح و کلمه خود را در ایشان قرار دادم و سنگینی بار حجت خود را بر دوش آنها گذاشتم و آنها را

برگزیده خود بر خلاقیت قرار دادم تا رسالت و وحی مرا به ایشان برسانند....

تا اینجا فضایل همه برگزیدگان الهی بیان گردید. در ادامه حدیث برتری چهارده معصوم علیهم السلام نسبت به سایر برگزیدگان مورد تأکید قرار می گیرد.

ثم اطلعت علی قلوب المصطفین من رسلی، فلم احد فیهم اطوع لی و لا انصح لخلقی من محمد خیرتی و خالصتی فاخترته علی علمی و رفعت ذکرة الی ذکری. ثم وجدت کذلک قلوب حامته اللائی من بعده علی صفة قلبه فالحقتهم به و جعلتهم ورثة کتابی و وحیی و ارکان حکمتی و نوری.

و الیت بی ان لا اعذب بناری من لقینی معتصماً بتوحیدی و حبل مودتهم ابداً. (1)

سپس بر دلهای برگزیدگان خود از رسولانم آگاهی یافتم و در میان آنها کسی را مطیع تر نسبت به من و خیرخواه تر نسبت مخلوقاتم از محمد که برگزیده و خالص شده من است نیافتم.

پس با علم خود او را برگزیدم و نام و یاد او را همراه یاد و نام خود بلند مرتبه قرار دادم. سپس دلهای اهل بیت و نزدیکان او را پس از او، هم چون قلب او (مطیع تر و خیرخواه تر از دیگران) یافتم، پس آنها را هم به او ملحق ساختم و آنها را وارث کتاب و

1-1. بحار الانوار، جلد 26، صفحه 310، حدیث 77، از تفضیل الائمة علی الانبیاء للحسن بن سلیمان.

وحی خود و ارکان حکمت و نور خویش قرار دادم. و به خودم قسم یاد کردم که هر کس را که به توحید من و ریسمان محبت آنها چنگ زند و با این حال مرا ملاقات کند، هیچ گاه به آتش خود عذاب نکنم.

بنابراین می توانیم به صراحت، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت علیهم السلام را برگزیده های برگزیدگان الهی بدانیم. حکمتی که در حدیث فوق به آن اشاره شده، این است که خداوند با علم ذاتی خود می دانست که اگر اینها در شرایط مساوی با دیگر مخلوقات خلق می شدند، باز هم مطیع ترین افراد نسبت به خدا و خیر خواه ترین آنها برای مرم بودند و به همین جهت، امتیازاتی به آنها بخشید که به دیگران نداده است.

تا اینجا مقایسه ای بود میان چهارده معصوم علیهم السلام و انبیاء و رسل الهی که فضیلت و برتری آنها بر سایرین مشخص گردید.

برتری چهارده معصوم علیهم السلام بر فرشتگان الهی

حال در مقایسه ایشان با ملائکه که اهل معصیت خدا نیستند و از این جهت مقربان درگاه الهی محسوب می شوند، به حدیث ذیل توجه می کنیم:

قال: رسول الله صلی الله علیه و آله: ما خلق الله خلقاً أفضل منی و لا اکرم علیه منی. قال علی علیه السلام: یا رسول الله، فانت افضل ام جبرئیل؟ فقال صلی الله علیه و آله: یا علی، ان الله تبارک و تعالی فضل انبیاء المرسلین علی

ملائكته المقربين وفضلني على جميع النبيين والمرسلين.

والفضل بعدى لك - يا على - وللائمة من بعدك. فان الملائكة لخدامنا وخدام مجيئنا.

يا على، «الذين يحملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون للذين آمنوا».(1)

بولایتنا.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا مخلوقی بهتر و محترم تر از من نزد خود، نیافریده است. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله، آیا شما برتر هستید یا جبرئیل؟ پس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، خدای متعال پیامبران فرستاده شده خود را بر ملائکه مقرب خود، و مرا نیز بر همه پیامبران و رسولان، برتری داده است. و بعد از من برتری از آن تو، و بعد از تو از آن امامان است. زیرا ملائکه خدمتگزاران ما و خدمتگزاران دوستان ما هستند. س

ای علی، «کسانی سکه عرش را حمل می کنند و آنها که در اطراف عرش هستند، به وسیله حمل خدا تسبیح می کنند و برای کسانی که - به ولایت ما - ایمان آورده اند، طلب مغفرت می کنند».

یا علی، لولا نحن، ما خلق الله آدم و لا حواء و لا الجنة و لا النار و لا السماء و لا ارض. و کیف لا تكون افضل من الملائكة و قد سبقناهم الى التوحيد. و معرفة ربنا عزوجل و تسبيحة و تقدیسه و تهليله؟ الان اول ما خلق الله عزوجل

ارواحنا فانطلقنا بتوحيده و تمجيده، ثم خلق الملائكة. فلما شاهدوا ارواحنا نوراً واحداً، استعظموا امورنا فسبحنا، لتعلم الملائكة انا خلق مخلوقون و انه منزه عن صفاتنا فسبحت الملائكة لتسيبنا و نزهته عن صفاتنا.

ای علی، اگر ما نبودیم خدا آدم و حوا و نیز بهشت و جهنم و آسمان و زمین را نمی آفرید. و چگونه ما برتر از ملائکه نباشیم در حالی که در توحید و معرفت پروردگاران و نیز در تسبیح و تقدیس و اعتراف به الوهیت او بر ایشان سبقت گرفته ایم؟! زیرا اولین خلق خدای عزوجل ارواح ما بود. پس ما را به توحید و تمجید خود گویا کرد. (توحید و تمجید خود را از طریق معرفی خود به ما آموخت). سپس ملائکه را آفرید. و ایشان وقتی روح ما را به صورت يك نور مشاهده کردند، امور ما را بزرگ دانستند.

پس ما تسبیح گفتیم تا ملائکه بدانند که ما مخلوق هستیم و خداوند از صفات ما منزه است. آن گاه ملائکه همبه جهت تسبیح ما تسبیح گفتند و خداوند را از صفات ما (مخلوقات) تنزیه کردند.

فلما شاهدوا عظم شائنا، هللنا لتعلم ان لا اله الا الله و انا عبید و لسا بالهة يجب ان نعبد معه او دونه. فقالوا: لا اله الا الله.

فلما شاهدوا كبر محلنا كبرنا الله، لتعلم الملائكة ان الله اكبر من ان ينال و انه عظيم المحل. فلما شاهدوا ما جعل الله لنا من العزة و القوة: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم، لتعلم الملائكة ان لا حول و لا قوة الا بالله. فقالت الملائكة:

لا حول ولا قوة الا بالله. فلما شاهدوا ما انعم الله به علينا و اوجه لنا من فرض الطاعة قلنا: الحمد لله، لتعلم الملائكة ما يحق الله تعالى، ذكره علينا من الحمد على نعمه. فقالت الملائكة الحمد لله.

پس وقتی عظمت مقام و منزلت ما را مشاهده کردند، ما «لا اله الا الله» گفتیم تا ملائکه بدانند که خدایی و معبودی جز او نیست و ما بندگانی هستیم و معبودهائی نیستیم تا در کنار خدا یا به جای او لازم باشد که عبادت شویم. پس آنها هم «لا اله الا الله» گفتند.

پس وقتی بزرگی موقعیت ما را مشاهده کردند، ما «الله اکبر» گفتیم تا ملائکه بدانند که خدا بزرگتر از آن است که هر گونه دسترسی به او پیدا شود و او بلند مرتبه و عظیم است.

پس وقتی عزت و قوت خدادادی ما را مشاهده کردند، گفتیم: «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم» تا ملائکه بدانند که حول و قوه ای جز به خدا نیست. پس ملائکه هم گفتند: «لا حول ولا قوة الا بالله».

پس وقتی نعمتهای خدا به ما و وجوب اطاعت از ما را مشاهده کردند، گفتیم: «الحمد لله» تا ملائکه بدانند که خداوند متعال به خاطر نعمتهائی که به ما ارزانی داشته مستحق حمد است. پس ملائکه هم گفتند: «الحمد لله».

فبنا اهدوا الی معرفة (توحید) الله تعالی و تسیحه و تهلیله و تحمیده.

ثم ان الله تعالى خلق آدم عليه السلام و اودعنا صلبه و امر الملائكة بالسجود له تعظيماً لنا و اكراماً. و كان سجودهم لله عزوجل عبودية و لادم اكراماً و طاعة لكوننا في صلبه فكيف لا نكون افضل من الملائكة و قد سجدوا لادم كلهم اجمعون؟! (1)

بنابراین ملائکه به سبب ما به معرفت و توحید خدای متعال و تسبیح و تهلیل و تمجید او هدایت شدند. سپس خداوند متعال حضرت آدم علیه السلام را آفرید و ما را در صلب او به ودیعه گذاشت و به ملائکه فرمان داد تا برای بزرگداشت و احترام گذاشتن به ما (که در صلب او بودیم) بر آدم علیه السلام سجده کنند. سجده آنها بندگی خدای عزوجل و احترام به حضرت آدم علیه السلام و اطاعت از او بود به این جهت که ما در صلب او بودیم. پس چگونه برتر از ملائکه نباشیم در حالی که همگی آنها بر حضرت آدم سجده کردند (و سجده آنها در واقع احترام و اکرام ما بود)؟!

سر فضیلت چهارده معصوم علیهم السلام

در این حدیث علاوه بر این که به اصل فضیلت و برتری انوار مقدسه چهارده معصوم بر انبیاء و رسل الهی و بر ملائکه مقرب پروردگار تصریح شده است، سر این برتری نیز بیان گردیده که عبارت است از سبقت گرفتن ایشان در امر توحید و معرفه الله و تنزیه و تقدیس خداوند بر دیگران. این مسئله بسیار مهم است. زیرا چنان که در فصل

اول از بخش قبل بیان گردید، هدف از خلقت، بندگی به پیشگاه خدای متعال است و همین هدف، معیار برتری بعضی از بندگان خدا بر بعضی دیگر می باشد و از طرفی اصل در بندگی خدا معرفت او و اقرار به عبودیت اوست. لذا چهارده معصوم علیهم السلام که در این وادی از سایرین پیشتر و برتر بوده اند. بالاترین مقام و منزلت را نزد خدا پیدا کرده اند.

البته مطلبی که در حدیث، مورد اشاره قرار گرفته، مربوط به عالم ارواح و قبل از خلقت خاکی حضرت آدم علیه السلام بوده که در انتهای آن اشاره مختصری به خلق بدن خاکی حضرت آدم علیه السلام و به ودیعه گذاشتن نور چهارده معصوم علیهم السلام در صلب ایشان شده است.

به هر حال خدای متعال از طریق این انوار مقدسه درس توحید و تقدیس و تنزیه را به ملائکه داده است. بنابراین قبل از پیدایش انسانهای خاکی، وسیله هدایت ملائکه، همین چهارده معصوم علیهم السلام بوده اند و به همین جهت برتر و بالاتر از ملائکه می باشند.

قضیه دیگری در ماجرای سجده ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام پیش آمد که نقل آن نیز در بحث فعلی مفید فایده است. امام رضا علیه السلام می فرمایند:

ان آدم لما اكرمه الله تعالى ذكره باسجد ملائكة له و با دخاله الجنة، قال في نفسه: هل خلق الله بشراً افضل مني؟ فعلم الله عز وجل ما وقع في نفسه فناده: ارفع رأسك يا آدم فانظروا الى ساق عرشي. فرفع آدم رأسه فنظر الى ساق العرش فوجد عليه مكتوباً: لا اله الا الله. محمد رسول الله. علي بن ابيطالب امير المؤمنين . و زوجته فاطمة سيدة نساء العالمين . و

الحسن و الحسين سيداً شباب اهل الجنة.

فقال آدم عليه السلام: يا رب من هولاء؟ فقال عزوجل من ذريتك. و هم خير منك و من جميع خلقي. و لولا هم ما خلقتك، و لا خلقت الجنة و النار، و لا السماء و الارض. (1)

وقتی خدای متعال با به سجده آوردن ملائکه نسبت به حضرت آدم و داخل بهشت کردن او، مورد احترام و اکرام خویش قرارش داد، آدم پیش خود گفت: آیا خداوند انسانی بهتر از من خلق کرده است؟ پس خدا آن چه را به دل او آمده بود دانست و به او خطاب کرد: ای آدم، سر خود را بلند کن و به ساق عرش من بنگر. پس آدم سر خود را بلند کرد و به ساق عرش نگریست و این جملات را آن جا به صورت مکتوب یافت: «معبودی جز خدا نیست. محمد رسول خداست. علی بن ابیطالب امیر المؤمنین است. و همسرش فاطمه سرور زنان عالمیان است. و حسن و حسین و آقای جوانان اهل بهشت هستند».

آدم علیه السلام پرسید: پروردگارا، اینها چه کسانی هستند؟ خدای عزوجل فرمود: اینها از فرزندان تو هستند و از تو و از همه مخلوقاتم بهتر هستند و اگر اینها نبودند، من تو را نمی آفریدم، و نیز بهشت و جهنم و آسمان و زمین را نمی آفریدم.

پس بدون تردید خدای متعال در مجموع آفریده های خود، مخلوقاتی اشرف و افضل از این چهارده معصوم علیهم السلام ندارد و امتیازات و کراماتی به اینها عطا کرده که به احدی از مخلوقات خود نداده و

1-1. بحار الانوار، جلد 26، صفحه 273، حدیث 15، از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

نخواهد داد. مناسب است که قسمتهایی از عبارات زیارت جامعه کبیره را که در خصوص اهل بیت علیهم السلام از امام هادی علیه السلام وارد شده در این موضوع مورد دقت نظر قرار دهیم:

اتاکم الله مالم یؤت احداً من العالمین. طاطاً کل شریف لشرفکم. و بخر کل متکبر لطاعتکم و خضع کل جبار لفضلکم و ذل کل شیء لکم. (1)

خداوند به شما آن چه را که به احدی از جهانیان نداده بخشیده است. هر شرافتمندی در برابر شرافت شما سر به زیر انداخته. و هر صاحب کبریایی به اطاعت از شما گردن نهاده. و هر جباری نسبت به برتری شما خاضع گردیده. و هر چیزی (در عالم) در برابر شما خوار و ذلیل گشته است.

قابل درك نبودن مقامات چهارده معصوم علیهم السلام

خداوند قبل از آن که به انسانها کسوت خاکی بپوشاند، در عوالم قبل از این دنیا، وقتی خود را به ارواح همه مخلوقاتش معرفی کرد، پس از معرفی خویش، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به عنوان رسول و نبی خود و ائمه علیهم السلام را به عنوان ولی خود به همه مخلوقات معرفی فرمود، به طوری که عظمت مقام و منزلت والای ایشان، برای همگان، قبل از آن که به دنیا آیند، روشن و آشکار گردید. این شناخت به قدری عمیق بود که همه آنها دانستند هرگز طمع رسیدن به مقامات چهارده معصوم علیهم السلام را هم نمی توانند در سر پیوراندند. در زیارت جامعه کبیره چنین

1-1. بحار الانوار، جلد 102، صفحه 132، حدیث 4، از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

فبلغ الله بكم اشرف محل المكرمين و اعلى منازل المقربين و ارفع درجات المرسلين، حيث لا يلحقه لا حق و لا يفوفه فائق و لا يسبقه سابق و لا يطمع فى ادراكه طامع. حتى لا يبقى ملك مقرب و لا نبى مرسل و لا صديق و لا شهيد و لا عالم و لا جاهل و لا دنى و لا فاضل و لا مؤمن صالح و لا فاجر طالح و لا جبار عنيد و لا شيطان مرید و لا خلق فيما بين ذلك شهيد الا عرفهم جلاله امرکم و عظم خطرکم و کبر شأنکم و تمام نورکم و صدق مقاعدکم و ثبات مقامکم و شرف محلکم و منزلتکم عنده و کرامتکم عليه و خاصتکم لديه و قرب منزلتکم منه. (1)س

پس خداوند شما را به شریف ترین قام مکرمین و بالاترین منزلت مقربین و بالاترین درجات رسولان رساند، مقام و منزلتی که هیچ کس به آن نخواهد رسید، و هیچ کس بالاتر از آن نمی باشد، و کسی هم در رسیدن به آن مقام از شما پیشی نگرفته، و هیچ کس هم طمع رسیدن به آن را در سر نمی پروراند. تا آن جا که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مرسل و هیچ صديق و هیچ شهيد و هیچ عالم و جاهلی و هیچ پست و بالایی و هیچ مؤمن صالح با ایمانی ناشایسته ای و هیچ جبار سرکش و هیچ شیطان عصیانگری، و خلاصه هیچ شاهدی از مخلوقات در میان همه

اینها باقی نماند مگر آن که خداوند جلالت امر شما و عظمت موقعیت شما و بزرگی مقام شما و نور کامل شما و موقعیت های راستین شما و استواری مقام شما و شرافت جایگاه و منزلت شما را نزد خودش و احترام شما را پیش خود و امتیازات خاص شما را نزد خود و نزدیکی مقام شما را به خودش، بر آنان مشخص و آشکار گردانید.

پس همه خلایق قبل از این که در دنیا خلقت خاکی پیدا کنند، معرفت کامل نسبت به ویژگیهای خاص مقام چهارده معصوم علیهم السلام پیدا کرده اند. آری، دنیا سرای غفلت و فراموشی همه حوادث عوالم قبل است و خود خداوند چنین خواسته که انسانها آن چه را که در عوالم پیشین شناخته اند، از یاد ببرند و در این عالم دوباره آزمایش شوند. ولی البته فراموشی آن مطالب، در اصل وجود آن - که به دلایل نقلی معتبر اثبات می شود - لطمه ای وارد نمی سازد. (1)

درس پنجم: اهل بیت علیهم السلام یگانه راه به سوی خدا

معرفت اهل بیت علیهم السلام، اساس هر منزلت الهی

خداوند متعال همان طور که اهل بیت علیهم السلام را برتر از همه مخلوقات قرار داده و آنها را اختصاص به فضایی داده که هیچ کس را آرزوی رسیدن به آنها هم نیست، به همین ترتیب تنها راه تقرب به سوی خود و جلب عنایت خود را، معرفت این ذوات مقدسه قرار داده است.

معرفت ایشان - بنابر آن چه بیشتر بیان گردید - عبارت است از این که وقتی مقام و منصب آنها برای کسی روشن گردید، تسلیم کامل و اقرار محض نسبت به آن داشته باشد. هر قدر انسان در این مسیر با یقین و ثبات بیشتری قدم بردارد، نزد پروردگار محترمتر و دارای مقام و منزلت والاتری خواهد بود، تا آن حد که حتی انبیای عظام و برگزیدگان از امتهای پیشین هم اگر به مقام نبوت و رسالت نایل شده اند، از برکت همین معرفت و ارادت به اهل بیت علیهم السلام بوده است. امام

صادق علیه السلام می فرماید:

ما نبی نبی قط الا بمعرفة حقنا وفضلنا علی من سوانا. (1)

هیچ پیامبری به نبوت نرسید مگر از طریق معرفت نسبت به حق ما و برتری دادن ما بر غیر ما.

وقتی «نبوت» که از عالی ترین مناصب الهی است، به سبب معرفت و اقرار به فضیلت اهل بیت علیهم السلام حاصل شده باشد، سایر امتیازاتی هم که خداوند به هر بشری عنایت کرده یا می کند و هر کمالی که به هر کسی رسیده یا می رسد از همین راه و به همین سبب می باشد. این مطلب به دلایل نقلی قابل اثبات است:

روزی سلیم بن قیس هلالی از جناب مقداد خواست تا بهترین چیزی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره امیر المؤمنین علیه السلام شنیده است، بیان کند.

مقداد در پاسخ، حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که قسمتی از آن چنین است:

و الذی نفسی بیده، ما اری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لا اتخذه خلیلاً الا بنبوتی و الاقرار لعلی بعدی.

و الذی نفسی بیده، ما کلم الله موسی تکلیماً و لا اقام عیسی آیه للعالمین الا بنبوتی و معرفة علی بعدی. و الذی نفسی بیده، ما تنبأ نی الا بمعرفتی و الاقرار لنا بالولاية، و لا استاهل خلق من الله النظر علیه الا بالعبودية له و الاقرار لعلی بعدی. (2)

1-1. بحار الانوار، جلد 26، صفحه 281، حدیث 29، از بصائر الدرجات.

2-2. بحار الانوار، جلد 40، صفحه 96، حدیث 116، از کتاب سلیم بن قیس.

قسم به آن که جانم به دست اوست، خدا ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم ارائه نکرد و او را به مقام خلیل الهی نرساند مگر به سبب (قبول) نبوت من و اقرار نسبت به (ولایت) علی پس از من. قسم به این که جانم به دست اوست، خداوند با حضرت موسی سخن نگفت و او را به مقام کلیم الهی نرساند و هم چنین عیسی را نشانه جهانیان قرار نداد مگر به سبب (پذیرفتن) نبوت من و معرفت نسبت به علی. قسم به آن که جانم به دست اوست، هیچ پیامبری به پیامبری نرسید مگر به سبب معرفت اوست، هیچ پیامبری به پیامبری نرسید مگر به سبب معرفت نسبت به من و اعتراف به ولایت ما (اهل بیت). و هیچ يك از مخلوقات خدا شایستگی مورد عنایت خدا قرار گرفتن پیدا نکرد مگر به سبب بندگی نسبت به او و اعتراف به (ولایت) علی بعد از من.

ملاحظه می شود که در انتهای حدیث، يك اصل کلی بیان شده و آن این که: هر کس می خواهد مورد توجه و عنایت خدای متعال قرار بگیرد، منحصرأ باید به بندگی خدا و اقرار نسبت به مقامات اهل بیت علیهم السلام گردن بنهد. این قاعده کلی هیچ جا در عالم خلقت مورد استثناء قرار نگرفته است.

«وجه الله» بودن امام علیه السلام

با توجه به این مطلب، سر اطلاق بعضی تعابیر در آیات و روایات بر اهل بیت علیهم السلام روشن می شود، تعابیری نظیر «وجه الله»، «لسان الله»، «باب الله»، «ید الله» و ... که به توضیح آنها می پردازیم.

در حدیثی که ابصلت از امام رضا علیه السلام درباره معنای خبر «ان ثواب

لا اله الا الله النظر الى وجه الله تعالى» سؤال کرده است، حضرت در جوابش چنین فرموده اند:

يا ابا صلت، من وصف الله تعالى بوجه كالوجه فقد كفر، و لكن وجه الله انبياؤه و رسله و حججه صلوات الله عليهم هم الذين بهم يتوجه الى الله عزوجل و الى دينه و معرفته. و قال الله تعالى:

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (1)

و قال عزوجل:

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (2)

فالنظر الى انبياء الله تعالى و رسله و حججه عليهم السلام في درجاتهم ثواب عظيم للمؤمنين يوم القيامة. و قد قال النبي صلى الله عليه و آله: من ابغض اهل بيتي و عترتي، لم يرني و لم اره يوم القيامة. (3)

ای ابا صلت، کسی که برای خدای متعال وجهی مانند دیگر وجوه قائل شود، کافر شده است، ولی وجه خدا پیامبران و رسولان و حجج الهی عليهم السلام هستند که صرفاً از طریق آنها توجه به سوی خداوند عزوجل و دین او و معرفت او حاصل می شود. و خدای متعال فرمود: «هر کسی روی زمین از بین می رود و وجه پروردگارت باقی می ماند». و همو عزوجل فرمود: «همه چیز از بین می رود مگر وجه خدای متعال». پس نگرستن به پیامبران و رسولان و حجج الهی عليهم السلام در آن درجاتی که دارند، برای مؤمنان در روز قیامت پاداش بزرگی است. و پیامبر صلی الله علیه و آله هم فرمود:

1-1. رحمن، 26 و 27.

2-2. قصص، 88.

3-3. عیون اخبار الرضا علیه السلام، جلد 1، صفحه 115 و 116.

کسی که دشمنی اهل بیت و عترت مرا داشته باشد، روز قیامت نه من او را می بینم و نه او مرا می بیند.

بنابراین علت تسمیه حجج الهی و در رأس آنها اهل بیت علیهم السلام به «وجه الله» این است که «وجه» در لغت به معنای روی، سو و جهت می باشد. علت «وجه» نامیدن صورت انسان هم این است که انسان به صورت خود شناخته می شود و در واقع صورت آدمی، رو و سوی او را معین می کند. کسی هم که می خواهد به دیگری توجه کند، رو به صورت او می کند. بنابراین صورت انسان، راه توجه کردن دیگران را به انسان است. همین معنا در مورد خدای متعال رعایت شده بدون آن که تشبیهی لازم آید. هر چیزی غیر خدا، مخلوق خداست. آن موجوداتی هم که وجه خدا هستند از جهت مخلوق بودن هیچ تفاوتی با سایر مخلوقات ندارند. تنها چیزی که آنها دارند، این است که آنها وسیله و راه توجه کردن خلق به سوی خدا هستند و دین و معرفت الهی فقط از طریق روئیس کردن به اینها برای انسان حاصل می شود و به همین جهت وجه خدا خوانده می شوند. زیرا تنها طریقی هستند که اگر کسی بخواهد خدا را بندگی کند و به معرفت پروردگار گردن نهد، چاره ای جز پیمودن این طریق ندارد. این شأن راهم خود خدا به اینان عطا کرده است. چون منصبهای الهی همگی به جعل خود خداست و هیچ کس از غیر طریق جعل، نمی تواند به چنین مقاماتی نایل شود. اما نباید تصور کرد که اینها از بین رفتنی هستند به این معنا که فانی شدنشان محال عقلی باشد.

چنین نیست. همه مخلوقات از بین رفتنی هستند و اینها هم در مخلوقیت مانند دیگران هستند و تنها چیزی که از بین رفتنی نیست، خود خداست. اگر چیزی مخلوق باشد، از بین رفتن و فانی شدنش محال

نیست. ولی البتہ خدای متعال آن گاہ کہ بقیہ مخلوقات را فانی می کند، اینها را فانی نمی سازد و تا وقتی خدا بخواهد اینها باقی می ماند، ولی نه باقی ماندن به جسم خاکی بلکه باقی ماندن به مقام نورانی خود که در ابتدای خلقت به ایشان داده شده و با مرگ در دنیا از ایشان گرفته نمی شود. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «کل شیء هالک الا وجهه» فرمودند:

معناه کل شیء هالک الا دینه. ونحن الوجه الذی یؤتی الله منه. لم نزل فی عبادہ مادام الله له فیہم رویة. (1)

فاذا لم یکن له فیہم رویة، رفعنا الیه ففعل بنا ما احب.

قلت: جعلت فداک، و ما الرویة؟ قال علیه السلام: لحاجة. (2)

معنای آیه شریفه این است که: هر چیزی غیر از دین خدا از بین می رود. و ما هستیم آن وجهی که از طریق آن به خدا توجه می شود. ما همواره در میان بندگان خدا حضور داریم تا آن گاه که خدا در ایشان «رویه» دارد. پس وقتی دیگر در ایشان «رویه» نداشت، ما را به سو خود بالا می برد و آن چه را که دوست دارد با ما انجام می دهد.

راوی پرسید: فدایتان گردم، «رویه» چیست؟ فرمود: نیاز و حاجت.

حاجت خدا در میان خلق به این است که می خواهد به آنها لطف

1-1. مرحوم علامه مجلسی احتمال داده اند که این کلمه «رویه» باشد که به معنای حاجت است.

2-2. بحار الانوار، جلد 24، صفحه 193، حدیث 13، از تفسیر قمی.

کند و آنها را در مسیر معرفت و بندگی خود قرارشان دهد. طبق این حدیث شریف تا وقتی خدا بخواهد چنین هدفی را در میان خلق عملی سازد، ائمه علیهم السلام را در میان آنهع حفظ می کند و ایشان را از روی زمین بر نمی دارد. مجرا و مسیر هدایت الهی این وجودهای مقدس هستند که تنها راه شناسایی خدا محسوب می شوند و آن گاه که دیگر نخواهد چنین هدفی را پیاده کند، آنها را از میان خلق بیرون می برد و آن چه دوست داشته اشد با آنها انجام می دهد. پس نمی توان گفت که اینها اصلاً فانی و هالك شدنشان محال است، بلکه این امر به خواست و هدف خدای متعال در مورد ایشان و در مورد بندگان خود مربوط می شود.

حدیث جامعی را در خصوص برخی از مقامات اهل بیت علیهم السلام مرحوم کلینی نقل کرده است که در آن امام صادق علیه السلام می فرماید:

ان الله خلقنا فاحسن خلقنا. و صورنا فاحسن صورنا. و جعلنا عینه فی عباده، و لسانه الناطق فی خلقه، و یده المبسوطة علی عباده بالرافة و الرحمة، و وجهه الذی یؤتی منه، و بابه الذی یدل علیه، و خزانه فی سمائه و ارضه بنا اثمرت الاشجار و اینعت الثمار و جرت الانهار. و بنا ینزل عبث السماء و ینبت عشب الارض. و بعبادتنا عبدالله. و لولا نحن ما عبدالله. (1)

خداوند ما را آفرید، پس خلقت ما را نیکو ساخت. و ما را صورت بخشید، پس صورتهای نیکو به ما داد. و ما را چشم خود در میان

بندگانش، و زبان گویای خود در میان خلقتش، و دست باز خویش در مهربانی و رحمت بر بندگانش، و روی خود که وسیله توجه به اوست، و در خویش که بر او دلالت می کند، و گنجینه داران خود در آسمان و زمینش قرار داد. به سبب ما درختها میوه داده و میوه ها به ثمر رسید ه و نهرها جاری گشته اند. و به سبب ما باران از آسمان می بارد و گیاه از زمین می روید. و به وسیله عبادت ما خدا پرستش می شود. و اگر ما نبودیم خدا عبادت نمی شد.

معنای «عین الله»، «لسان الله» و «ید الله»

غیر از صفت «وجه الله» که توضیح آن گذشت، چند تعبیر دیگر بر اهل بیت علیهم السلام در این حدیث اطلاق شده است. یکی تعبیر «عین الله» به معنای چشم خدا - است. چشم وسیله دیدن در انسان است. و اگر کسی بخواهد شاهد و ناظر بر اعمال دیگران باشد، با چشم این کار را انجام می دهد. خدای متعال این ذوات مقدسه را از جانب خود، شاهد بر بندگان و ناظر بر ایشان قرار داده تا در قیامت نیز نسبت به عملکرد آنها شهادت دهند. لذا احتمال دارد که تعبیر «عین الله» از این جهت بر ایشان اطلاق شده باشد، آن چنان که مرحوم علامه مجلسی در کتاب شریف بحار الانوار، جلد 24، صفحه 202 فرموده اند.

البته منظور این نیست که خداوند برای شاهد و ناظر بودن خود بر اعمال بندگان نیاز به برگزیدگانش دارد. هرگز چنین نیست، و خداوند بدون آن که بر ظاهر و باطن بندگان خود قرار دهد، آگاهی و نظارت کامل بر ظاهر و باطن بندگان دارد. اما علاوه بر آن که خودش شاهد است، اینها را هم شاهد قرار داده، هم چنان که گروهی از ملائکه

خداوند به عنوان شاهد، موکل بر ایشان ساخته است.

تعبیر دیگر «لسان الله» است. زبان وسیله سخن گفتن و اظهار کردن خواست انسان است. خداوند متعال از طریق سفیران و حاجتهای خود با مردم سخن گفته و در واقع آنها را وسیله بیان آن چه از مردم می خواهد، قرار داده است. بنابراین زبان خدا بودن اینها کاملاً روشن و آشکار است.

«یدالله» هم عنوان دیگری است که برای این انوار مقدسه به کار می رود. از خود حدیث می توان فهمید که «ید» در این جا ید رحمت و رأفت الهی است. یعنی رحمت و رأفت خدا منحصرماً از طریق اینها به خلائق می رسد.

این ذوات پاک واسطه و سبب هر نعمت خدادادی در عالم هستند، چنان که در حدیث به آمدن باران و رسیدن میوه ها و رویدن گیاهان و به ثمر نشستن درختها به عنوان نمونه اشاره شده است. در فیضهای معنوی هم تنها واسطه فیض خدا اینها هستند که دیگران به برکت اینها از سفره نعمتها الهی بهره مند می گردند. و نعمت هدایت الهی تنها از طریق ایشان به همه مخلوقات می رسد. (1)

پس دست خدا کنایه از مظهر رحمت و قدرت الهی است که در وجود چهارده معصوم علیهم السلام خلاصه شده است. سایه این دست خدا بر سر همه خلائق از ابتدای خلقت تا انتهای آن، گسترده بوده و خواهد بود، زیرا که همه نعمتها از این طریق به خلائق رسیده و می رسد.

1-1. توضیح جهات مختلف نعمت بودن ائمه علیهم السلام در حلقه های بعدی این سلسله درسها در بحث «غربت» خواهد آمد.

«باب الله» بودن ائمه عليهم السلام

«باب الله» تعبیر دیگری است که در حدیث امام صادق علیه السلام به کار رفته بود و منظور از آن نیز روشن است. «در» موضعی است که از آن وارد خانه می شوند. اگر کسی بخواهد وارد خانه معرفت و بندگی خدا شود، باید صرفاً از این در وارد گردد. از غیر در نباید و نمی توان وارد خانه شد. قرآن کریم می فرماید:

وَلَا يَكِنُّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَىٰ ۖ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا (1)

اگر کسی می خواهد به هدف بندگی و معرفت خداوند برسد، باید از دری که خود خدا قرار داده وارد شود، و گرنه به هدف خود نمی رسد. به همین جهت در آخر حدیث فرموده اند: «لولا نحن ما عبد الله». زیرا راه بندگی خدا را ائمه عليهم السلام به خلاق یاد داده اند. حتی ملائکه هم - مطابق آن چه گذشت - درس توحید و تنزیه و تقدیس پروردگار را از این انوار مقدسه آموخته اند. بنابراین اگر اینها نبودند، اصلاً باب بندگی خدا مسدود بود.

باز هم توجه می دهیم که: منظور این نیست که خدا محتاج اینها می باشد، بلکه خود خدا چنین دری را برای بندگی خود باز نموده است.

س

این کار خدا بیش از هر چیز لطف و تکریمی است که به خود این انوار مقدسه فرموده تا به این وسیله در پیشگاه الهی مقربتر باشند. لذا خود

ایشان در بندگی خدا کاملتر و خالصتر از همه خلایق هستند و افتخار بندگی خدا بیش از هر کس نصیب ایشان شده است - که فرموده اند: «بعبادتنا عبدالله». خدا آن چنان که ما او را بندگی می کنیم، بندگی می شود، یعنی جز ما کسی نمی تواند آن چنان که شایسته است، بندگی خدا را بکند، هر چند که خود همواره به عجز و قصور خویش نسبت به حق بندگی خدا معترف بوده اند. این ناشی از معرفت عمیق خداست که ایشان دارا بوده اند.

در این زمینه حدیث دیگری است از امام باقر علیه السلام که فرموده اند:

بنا عبدالله: و بنا عرف الله. و بنا وحد الله تبارك و تعالی. و محمد صلی الله علیه و آله حجاب الله تبارك و تعالی. (1)

به وسیله ما خدا بندگی شده. و به وسیله ما خدا شناخته شده. و به وسیله ما توحید خداوند متعال تحقق یافته است. و حضرت محمد صلی الله علیه و آله حجاب خدای متعال است.

تحقق بندگی خداوند به وسیله ایشان از دو جهت است: یکی معرفت و عبادت خود اینها در پیشگاه خدای متعال، و دوم وساطت منحصر به فرد آنها در عبادت دیگران، زیرا اینها وسیله هدایت همه خلایق به سوی خدا هستند. بنابراین هر موحدی که در عالم یافت شود، به برکت وجود ایشان به توحید نایل شده و به همین جهت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را حجاب خدا نامیده اند.

«حجاب» یعنی واسطه. پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامی اش چون واسطه بین خدا و خلق هستند، حجاب خدا میان او و خلقش می باشند.

مسلماً حجاب به این معنا نیست که چیزی خلق خدا را از خدا محبوب نماید یا این که خدا از خلق محبوب باشد. بلکه خود خدا معرفت ایشان را واسطه و وسیله عبادت و معرفت خود قرار داده است، به طوری که اگر ایشان نبودند، اصلاً خداوند معبود و معروف نمی شد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

الاصیاء هم ابواب الله عزوجل التي يؤتی منها. ولولا هم ما عرف الله عزوجل. وبهم احتج الله تبارك و تعالی علی خلقه. (1)

اوصیای پیامبر هستند که درهای خدای عزوجل برای توجه به سوی او می باشند. و اگر آنها نبودند، خدای عزوجل شناخته نمی شد. و خدای متعال به وسیله ایشان حجت را بر خلق خود تمام کرده است.

1-1. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب ان الائمة علیهم السلام، خلفاء الله عزوجل...، حدیث 2.

درس ششم: قطره ای از دریای معرفت امام علیه السلام

اشاره

برای آن که ارتباط میان معرفت امام علیه السلام با معرفت خدا بیشتر روشن گردد، در این درس به بررسی دقیق «معرفت امام» می پردازیم.

چنان که گذشت معرفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله صنع خود خداست و مخلوقات نقشی در اعطای معرفت ندارند، بلکه وظیفه آنها پس از حصول معرفت، تسلیم نسبت به آن و پذیرفتن آن می باشد. در مورد معرفت امام علیه السلام این است که به معرفی خدا گردن نهد.

پس ابتدا باید دید که خداوند چگونه ائمه علیهم السلام را معرفی کرده است. این معرفی در دو بخش صورت گرفته است، یکی معرفی اشخاص ایشان، و دیگر معرفی اوصاف و ویژگیهایی که خدا به آنها عطا نموده است. [\(1\)](#)

وظیفه انسان هم پس از این معرفی عبارت است از این که همان اشخاص

1-1. توضیح دقیق معرفت به اسم و صفت و مراتب آن در حلقه سوم همین سلسله در سها خواهد آمد.

و افراد را متصف به آن صفات بداند و این را در دل معتقد گردد و از صمیم جان گردن نهد.

معرفی امام رضا علیه السلام از امام علیه السلام

در این جا اگر بخواهیم به همه اختصاصات ائمه علیهم السلام اشاره کنیم، بحثی بسیار طولانی لازم می آید که از حوصله این کتاب خارج است. لذا تنها به گوشه ای از اهم آنها در حد اشاره اکتفا می کنیم. امام رضا علیه السلام می فرماید:

الامام امین الله فی خلقه، و حجته علی عبادہ، و خلیفته فی بلادہ، و الداعی الی الله، و الذاب عن حرم الله. الامام المطهر من الذنوب، و المبری من العیوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدین، و عز المسلمین، و غیظ المنافقین و بوار الکافرین. (1)

امام امانتدار خدا در میان خلقش، و حجت او بر بندگانش، و خلیفه او در سرزمینهایش، و دعوت کننده به سوی خدا و دفاع کننده از حقوق واجب او بر بندگان است. امام پاك گردیده از گناهان و بر کنار گشته از عیبهاست که همه علم اختصاص به او دارد و به حلم شناخته می شود. امام نظام دهنده به دین و باعث سر بلندی مسلمانان و خشم منافقان و از بین رفتن کافران است.

اگر فقط همین چند ویژگی را خوب متوجه شویم، برای تسلیم کامل

1-1. اصول کافی، کتاب الحجة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، حدیث 1.

و سر سپردگی به امام علیه السلام کفایت می کند، تا چه رسد به این که ویژگیهای دیگر این بزرگواران برای ما روشن گردد.

درباره تعبیر «خليفة الله» بیشتر توضیح دادیم و روشن شد که راه ارتباط با خدا و کشف رضا و سخط او برای مخلوقات، منحصر است در این که با خلیفه او ارتباط داشته، سخن او را به عنوان خواست خدا بدانند. چنین کسی تحت تأثیر القائنات شیطان قرار نمی گیرد و خدا او را از شر آفات شیطانی حفظ می فرماید. لذا حضرت فرموده است: «المطهر من الذنوب» که مقام عصمت ائمه علیهم السلام را بیان می کند.

ائمه علیهم السلام کسانی هستند که از دهان ایشان جز سخن وحی خارج نمی شود و اگر چیزی را امر کنند، امرشان امر خداست و در صورتی که از چیزی نهی نمایند، آن نهی هم نهی خداست.

تعبیر دیگر «المخصوص بالعلم» است. یعنی امام علیه السلام کسی است که همه علم اختصاص به او دارد. بنابراین هیچ علمی را خدا خلق نکرده مگر این که امام علیه السلام به آن آگاهی دارد. هر کس دیگر هم که می خواهد بهره ای از علم داشته باشد، چون همه علم نزد امام علیه السلام است. باید منحصراً از ایشان اخذ کند و به غیر او مراجعه نکند.

پس تنها چنین کسی است که می تواند از هر جهت حجت خدا بر بندگان باشد. «حجت» یعنی دلیل قاطع و برنده. امام علیه السلام چون دارای آن اختصاصات است، قول و فعل و تقریرش حجت خداست بر مردم که طریق صحیح بندگی خداوند را به آنها نشان می دهد. اگر مردم واقعاً و با جان و دل تسلیم ائمه علیهم السلام گردند و خود را به ایشان بسپرنند، دین الهی در جامعه نظام می یابد و مسلمانان سر بلند و منافقان خشمگین می گردند

و کافران هم از بین می روند، درباره تعبیر «امین الله فی خلقه» نیز به زودی سخن خواهیم گفت.

ادامه فرمایش امام رضا علیه السلام چنین است:

الامام واحد دهره. لایدانیه احد. و لا یعادلہ عالم. و لا یوجد منه بدل. و لا له مثل و نظیر. مخصوص بالفضل کله من غیر طلب منه له و لا اکتساب، بل اختصاص من المفضل الوهاب.

امام یگانه روزگار خویش است. هیچ کس (در مقام) به (منزلت) او نزدیک نمی شود. و هیچ عالمی با او برابری نمی کند. و جایگزین برای او پیدا نمی شود. و شبیه و مانند ندارد. همه فضیلتها مخصوص اوست بدون آن که آنها را طلب کرده و به اختیار خود کسب کرده باشد، بلکه این امتیازی از طرف فضل کننده بسیار بخشنده (خداوند) برای امام می باشد.

امام علیه السلام را باید این گونه بشناسیم و برای او در هیچ یک از اوصافش شبیه و نظیر قائل نشویم و از هر جهت او را یگانه و بی نظیر بشماریم، تا آن حد که مطمئن باشیم همه فضایل انحصاراً در اختیار اوست.

«مخصوص بالفضل کله» یعنی هیچ فضلی از طرف خدا به کسی نمی رسد مگر آن که این نعمت در اصل، از آن امام علیه السلام بوده و ایشان از هر جهت بر آن صاحب فضل، برتری و اولویت دارد، به طوری که هیچ کمالی نصیب خلایق نمی گردد مگر با حفظ اولویت امام علیه السلام نسبت به آن در حق همه صاحبان کمال. بنابراین انسانها در هر نعمت و فضیلتی باید خود را مدیون امام علیه السلام بدانند.

ولایت ائمه عليهم السلام بر مؤمنان

این ویژگی در حق امام علیه السلام همان است که در فرهنگ کتاب و سنت به کلمه «ولایت» تعبیر شده است و عظمت مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه عليهم السلام از این اصطلاح به خوبی شناخته می شود. این تعبیر در قرآن کریم به این شکل آمده است.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّـهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (55) وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّـهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (1)

از آیه شریفه، در محل خود اثبات می شود که مراد از گروه مؤمنان که در حال رکوع خود صدقه می دهند، امیر مؤمنان علیه السلام و ائمه عليهم السلام از فرزندان ایشان هستند که طبق نص قرآن دارای مقام ولایت بر همه مؤمنان هستند. نیز اثبات می شود که منظور از «ولایت» در آیه فوق همانا سرپرستی و صاحب اختیار بودن نسبت به مؤمنان می باشد که در قرآن تعبیر دیگری هم از آن برای پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده است، چنان که می فرماید:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (1)

کسی که اختیارش نسبت به انسان از خود او بیشتر است، اگر چیزی را بخواهد، باید خواست او را بر خواست خود مقدم داشت و چنین شأنی را خدای متعال به این ذوات مقدسه بخشیده است. پس ولایت ایشان ولایة الله است و خودشان اولیاء الله هستند، یعنی کسانی که ولایت بر مؤمنان را از طرف خدا دارا شده‌ند. بنابراین، مؤمنان، اگر واقعاً مؤمن هستند، باید همان طور که به ولایت خدا و رسول صلی الله علیه و آله گردن می‌نهند، نسبت به ولایت ائمه علیهم السلام هم خاضع و تسلیم باشند و از خود در مقابل ایشان حقت هیچ اختیار و تصمیمی را قائل نباشند. این تعبیر «ولایت» در احادیث زیادی در حق ائمه علیهم السلام به کار رفته است و ما با دقت در معنای آن، به حقایق مهمی درباره معرفت امام علیه السلام نایل می‌شویم:

«ولی» به معنای سرپرست، به کسی اطلاق می‌شود که فرد یا افرادی تحت تکفل و اختیار او هستند و مسئولیت حفظ و نگهداری آنها به او سپرده شده است. مثلاً پدر بر فرزند کوچک خود «ولایت» دارد. یعنی در واقع آن بچه به او سپرده شده تا در حفظ و نگهداری او در حد توان خود بکوشد و نیازهای اولیه مادی و معنوی فرزند را برآورده سازد.

کودک نابالغ مصالح و مفسد خویش را تشخیص نمی‌دهد و در این سزمینه تکیه گاهش پدر و مادرش می‌باشند. اگر خود را به آنها بسپارد و دست در دست آنها حرکت کند، از بلاها و آفات مصون می‌ماند، و گرنه

خود، توانایی حفظ خود را ندارد. همه امید فرزند هم پدر و مادرش هستند که در هر ناملامی رو به سوی آنها می آورد و چاره خود را در پناه آوردن به ایشان می جوید.

رابطه ائمه علیهم السلام هم با انسانهای عادی، شبیه رابطه پدر با فرزندان کوچک و نابالغ خویش است که از درك نفع و ضرر خود عاجز هستند و باید در همه چیز به پدر پناه بیاورند. خداوند مسئولیت حفظ و نگهداری مردم را به اولیای خود داده و در مقابل از آنها خواسته است که مردم را در مسیر عبودیت و معرفت خدای متعال سوق دهند. اگر انسانها به این اولیای خدا پناه بیاورند و خود را تحت و خود را تحت تربیت و تعلیم ایشان قرار دهند، یقیناً در طریق بندگی خدا قرار خواهند گرفت. این اولیا کسانی نیستند که ندانند چه باید بکنند و با قدرت انجام آن را نداشته باشند. هم «علم» و هم «قدرت» زیادی هم به آنها واگذار شده، به طوری که خدای متعال نسبت به آن چه در اختیار ایشان گذاشته، اطمینان کامل دارد که در حفظ و اعمال صحیح آن ذره ای کوتاهی و سستی نمی کنند بلکه مسئولیت الهی خود را به نحو احسن انجام می دهند.

تفویض امر به ائمه علیهم السلام

تعبیر «امین الله فی خلقه» که در حدیث قبل بیان شد، می تواند اشاره سببه همین معنا باشد که ائمه علیهم السلام در آن چه خدا از امور خلق در اختیارشان نهاده است، امانتدار بوده، ذره ای در آن خیانت نمی کنند.

مطلب از این هم بالاتر است. چرا که خدای متعال در قبال آن چه به ایشان بخشیده است، حسابرسی هم نمی کند، بلکه اختیار کامل به آنها

داده تا بر طبق آن چه خود می پسندند، عمل کنند. ولی البته خواست آنها همان خواست خداست و آنها چیزی جز آن چه خدا می پسندد، نمی پسندند و بنابراین حساب و مؤاخذه ای نسبت به ولایتی که بر مردم دارند، متوجه ایشان نیست. قرآن درباره حضرت سلیمان که دارای پادشاهی عظیمی بود، می فرماید:

﴿ذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (1)

حضرت سلیمان علیه السلام به نص قرآن قدرت تسلط بر باد و هوا را در اختیار داشت، با حیوانات صحبت می کرد و به طور کلی دارای ملکی بود که بسیار گسترده و پر نفوذ بود. بر طبق احادیث، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله همه آن چه را پیامبران الهی داشتند، به علاوه آن چه گذشتگان نداشتند، واجد بودند. امام کاظم علیه السلام می فرماید:

ما اتی الله عزوجل نبیاً من انبیائه شیئاً الا وقد اتی محمداً صلی الله علیه و آله مثله. وزاده ما لم یؤتهم. (2)

خداوند به هیچ یک از پیامبران چیزی نداد مگر آن که نظیر آن را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله داد. و به او چیزهایی را که به آنها نداده بود، افزون کرد.

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام بود که فردی وارد شد و درباره آیه ای از قرآن سؤال کرد. حضرت به او جواب دادند. سپس فرد دیگری

1-1. ص، 39.

2-2. فروع کافی، جلد 6، صفحه 281.

وارد شد و درباره همان آیه پرسید. حضرت جوابی غیر از جواب اول مرحمت فرمودند. آن شخص می گوید: حال من از مشاهده این امر دگرگون شد و طاقت تحمل آن را نداشتم. پیش خود گفتم: چطور این قدر خطا می کند! در همین اثنا فرد سومی داخل شد و درباره همان آیه سؤال کرد و امام علیه السلام جوابی مغایر با جواب اول و دوم دادند. فهمیدم که مسئله تقیه در کار است. (1)

آن گاه حضرت رو به من کرده، فرمودند:

ان الله عزوجل فوض الی سلیمان بن داود فقال: هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (2)

وفوض الی نبیه صلی الله علیه و آله فقال: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (3)

فما فوض الی رسول الله، فقد فوضه الینا. 4

خدای عزوجل (امر را) به جناب سلیمان بن داود واگذار کرد و فرمود: «این است بخشش ما. می خواهی ببخش یا نگهدار.

حسابی بر تو نیست». و (امر را) به پیامبرش صلی الله علیه و آله واگذار کرد و فرمود: «آن چه را رسول به شما داده است بگیرید و از آن چه شما را باز داشته است پرهیزید». و آن چه به رسول خدا صلی الله علیه و آله واگذار نموده، به ما واگذار کرده است.

1-1. البته جوابهای مختلف دادن حضرات ائمه علیهم السلام به يك سؤال - که موارد متعددی در سیره ایشان داشته است - می تواند به علت های مختلفی باشد که تقیه یکی از این علل است. بنابراین به صرف اختلاف در پاسخ های امام علیه السلام نمی توان در مورد ایشان که معصوم هستند تصور خطا نمود.

2-2. ص، 39.

3-3. حشر، 7.

بنابراین، مسئله، مسئله واگذار کردن (تفویض) است و این کار وقتی صورت می‌گیرد که این افراد به آن درجه از اطمینانی که از هر جهت لازم است، رسیده باشند. چون خدای متعال اینها را امین تشخیص داده و در واقع، خود، صلاحیتهای لازم را به ایشان بخشیده و امانتدارشان کرده است، لذا تفویض امر به آنها کار خلق را از اختیار خداوند خارج نمی‌سازد و اینها فقط بندگان خدا را به همان شکلی که خدا خواسته، تربیت می‌کنند و آنها را در مسیری که خواست خداست، تکامل می‌دهند از همین جهت است که وظیفه ما انسانها در هر حال و در مورد هر چیزی، رجوع و درخواست از ایشان است، اما وظیفه آنها جواب دادن به هر کس نیست بلکه اختیار دارند که هر گونه بخواهند، عمل کنند.

راوی می‌گوید: از امام رضا علیه السلام درباره آیه (فاسالوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون) (1)

فرمودند: نحن اهل الذکر ونحن المسؤولون.

ما اهل ذکر هستیم. و از ما باید پرسیده شود.

راوی می‌گوید: شما باید پرسیده شوید و باید از شما بپرسیم؟ حضرت می‌فرمایند: بلی. سپس راوی عرض می‌کند: بر شما لازم است که به ما جواب دهید؟ حضرت می‌فرمایند:

لا. ذاك الينا. ان شئنا فعلنا. و ان شئنا لم نفعل. اما تسمع قول

الله تبارك و تعالی: «هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب؟!» (1)

خیر. جواب دادن به اختیار ماست. اگر بخواهیم جواب می دهیم. و اگر بخواهیم جواب نمی دهیم. آیا فرموده خدای متعال را نشنیده ای که: «هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب؟! این واگذاری امر به ائمه علیهم السلام که از آن تعبیر به «تفویض» شده، غیر از آن اعتقاد باطلی است که «مفوضه» داشته اند. آنها کار را از تحت قدرت الهی خارج می دانستند و برای مخلوقات در اختیارشان، استقلال قائل نبودند، ولی به اعتقاد ما، اهل بیت علیهم السلام که امر هدایت و تعلیم و تربیت مردم به ایشان واگذار شده، (2)

دلهایشان ظرف مشیت الهی است و جز خواست خدا در دل آنها چیزی نمی گذرد.

شخصی به نام «کامل بن ابراهیم مدنی» برای سؤال از همین مطلب خدمت حضرت بقیة الله عجل الله فرجه رسیده بود. آن حضرت بدون آن که او چیزی بگوید، فرمودند:

جئت تسال عن مقالة المفوضة. كذبوا، بل قلوبنا اوعية لمشية الله عزوجل. فاذا شاء الله تعالى شئنا. والله يقول: «و

1-1. اصول کافی، کتاب الحجة، باب ان هذا الذكر...، حدیث 3.

2-2. در این جا سو در کل بحث ما، مسئله تفویض رزق و خلق بندگان به ائمه علیهم السلام اصلاً مطرح نیست، صرفاً مسئله هدایت و تربیت محل بحث است. توضیح وساطت تکوینی امام علیه السلام در نعمتهای الهی را می توانید در حلقه های بعدی این سلسله درسها در بحث «غربت» مطالعه فرمایید. در این جا توضیح کاملتری درباره «تفویض» امر به ائمه علیهم السلام نیز خواهد آمد.

ما تشاؤون الا ان يشاء الله». (1)، (2)

آمده ای درباره اعتقاد مفوضه سؤال کنی. ایشان دروغ می گویند (مطلب آن گونه که معتقدند نیست). بلکه دل‌های ما ظرف‌هایی برای خواست خدای عزوجل است، پس هرگاه خدای متعال بخواهد ما می خواهیم. و خداوند می فرماید: «و شما جز آن چه خدا می خواهد، نمی خواهید».

در حدیث دیگر آمده است:

ان الله تبارك و تعالی جعل قلوب الائمة مورد الارادته. و اذا شاء شيئاً، شاؤوه. و هو قوله: «و ما تشاؤون الا ان يشاء الله». (3)

خداوند متعال دل‌های ائمه را محل رود اراده خدا ساخته است و اگر او چیزی را بخواهد، آنها همان را می خواهند. و این فرمایش خداوند است که: «و شما جز آن چه خدا می خواهد، نمی خواهید».

بله، اگر چنین مقامی برای اهل بیت علیهم السلام نبود، آن گاه دادن چنان اختیاراتی به ایشان، تفویض باطل بود، ولی حال که چنین مورد لطف و عنایت حضرت باری تعالی هستند، خواست آنها از مردم همان چیزی است که خدا از ایشان می خواهد. خدا از مردم بندگی و معرفت خود را خواسته است و این ذوات مقدسه را از هر جهت شایسته این که مردم را به سوی آن هدف سوق دهند، قرار داده است.

1-1 انسان، 30.

2-2. الخرائج، و الجرائح، جلد 1، صفحه 459.

3-3. تفسیر برهان، جلد 4، صفحه 416.

معرفی حضرت صادق علیه السلام از امام علیه السلام

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

فالامام هو المنتجب المرتضى و الهادى المنتجى و القائم المرتجى. اصطفاه الله بذلك و اصطنعه على عينه فى الذرحين ذراه و فى البرية حين براه ظلاً قبل خلق نسمة عن يمين عرشه محبوباً بالحكمة من علم الغيب عنده اختاره بعلمه و انتجبه لظهره بقية من آدم عليه السلام و خيرة من ذرية نوح عليه السلام و مصطفى من آل ابراهيم عليه السلام و سلالة من اسماعيل عليه السلام و صفوة من عترة محمد صلى الله عليه و آله. لم يزل مرعياً بعين الله يحفظه و يكلؤه بستره، مطروداً عنه حبانل ابليس و جنوده، مدفوعاً عنه وقوب الغواسق و نفوثة كل فاسق، مصروفاً عنه قوارف السوء، مبرأ من العاهات، محجوباً عن الافات، معصوماً من الزلات، مصوناً عن الفواحش كلها. (1)

امام همان برگزیده پسندیده و هدایتگر محرم اسرار (الهی) و قیام کننده مورد امیدی است که خداوند او را برای این امور برگزیده و هنگام خلقتش در عالم ذر و در میان خلایق، وقتی نور وجودی اش را آفرید، پیش از آن که کسی را خلق کند از جانب راست عرش خود، امام را در حالی که به حکمت در علم غیب نزد خداوند ممتاز بود، زیر نظر خودش ساخت. خداوند او را با علم خود برگزید و به سبب پاکی اش انتخاب کرده در حالی که

1-1. اصول کافی، کتاب الحجة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، حدیث 2.

باقیمانده (نسل) از حضرت آدم علیه السلام و برگزیده از فرزندان حضرت نوح علیه السلام و انتخاب شده از آل ابراهیم علیه السلام و از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام و گل سر سبد خاندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد. (امام) همواره زیر نظر عنایت الهی حفظ شده و خدا او را در پس پرده مراقبت خود نگهداری می کند. دامها و لشکریان شیطان همیشه از او طرد و حوادث کور در تاریکیها و افسون زشتکاران از او دفع شده است. بدیها از او بازداشته می شود و از نقایص منزه است، از آفات برکنار، از لغزشها بازداشته، از همه زشتیها مصون است.

حال که شخصیت امام علیه السلام چنین است:

فلیس یجهل حق هذا العالم الا شقی. و لا یجحدہ الا غوی و لا یصد عنه الا جری علی الله جل و علا. (1)

پس کسی جز فرد شقی نسبت به حق چنین عالمی نادان نیست.

و تنها فریب خورده او را انکار می کند. و کسی جز آن که بر خدای بزرگ جرأت و جسارت دارد، از او روی بر نمی گرداند.

1-1. اصول کافی، کتاب الحجة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، حدیث 2.

پرسشهای مفهومی از درسهای 4 تا 6

1. چه حکمتی برای برگزیده شدن انبیاء و رسل علیهم السلام بیان شده است؟
2. سر برتری چهارده معصوم علیهم السلام چه امری بیان شده است؟ تحلیل کنید.
3. چه نتیجه ای از این فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می توان گرفت. «ولا استاهل خلق من الله النظر علیه الا بالعبودية له و الاقرار لعلی بعدی»
4. وجه تسمیه اهل بیت علیهم السلام به «وجه الله» چیست؟
5. تفسیر آیه شریفه: «کل شی ها لك الا وجهه» را بیان کنید.
6. فرمایش «بنا عبدالله» چه معنایی می تواند داشته باشد؟
7. «ولی» به چه کسی اطلاق می شود؟ «ولایت» ائمه علیهم السلام به چه معناست؟
8. منظور از «تقویض امر به ائمه علیهم السلام» و تفاوت آن را با اعتقاد مفوضه بیان کنید.

فصل 2 : ارتباط ایمان با معرفت امام علیه السلام

درس هفتم: وظیفه معرفت امام علیه السلام

اشاره

آن چه گذشت، گوشه ای از ویژگی های ائمه علیهم السلام می باشد که در فرمایشهای خودشان آمده است. وظیفه ما انسانها تسلیم شدن نیست به این کمالات الهی و قبول کردن آنهاست و سهم ما در معرفت امام علیه السلام همین پذیرفتن معرفی خدا است. این همان «معرفت امام علیه السلام» است که پس از معرفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله بر عهده ما قرار داده شده است.

برترین واجبات

در ادامه حدیثی که با فضیلت ترین واجبات را معرفت الله و سپس معرفت الرسول طرح کرده بود، چنین آمده است:

وبعدہ معرفتہ الام الذی بہ یؤتم، بنعتہ و صفتہ و اسمہ فی حال العسر سو الیسر. و ادنی معرفتہ الام انه عدل النبی صلی الله علیه و آله

الا درجة النبوة - و وارثه و ان طاعته طاعة الله. و طاعة رسول الله و التسليم له في كل امر و الرد اليه و الاخذ بقوله و يعلم ان الامام بعد رسول الله صلى الله عليه و آله علي بن ابيطالب، و بعده الحسن، و بعده الحسين، ثم علي بن محمد بن علي، ثم انا، ثم بعدى موسى، ابني، و بعده علي ابنه، و بعد علي محمد ابنه، و بعد محمد علي ابنه، و بعد علي الحسن ابنه، و الحججة من ولد الحسن. (1)

و بعد از آن (معرفت رسول) معرفت امامی است که به او اقتدا می شود - هم شناخت ویژگیها و اوصاف او و هم شناخت نامش چه در سختی و چه در آسایش. و پایین ترین حد معرفت امام این است که او همتای پیامبر صلی الله علیه و آله جز در نبوت - و وارث آن حضرت می باشد و این که اطاعت از امام (در حقیقت) اطاعت از خدا و رسول خداست. و (دیگر آن که باید) در هر چیزی تسلیم محض نسبت به امام بود (و همه امور را) به ایشان ارجاع داد و نظر ایشان را بر گرفت، و بداند که امام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابيطالب و پس از ایشان حسن و بعد از ایشان حسین، سپس علی بن الحسن، سپس محمد بن علی، سپس من، سپس بعد از من پسر من موسی، و بعد از ایشان پسرشان علی، و بعد از علی پسرشان محمد، و بعد از محمد پسرشان علی، و بعد از علی پسرشان حسن، و حضرت حجت از فرزندان حسن است.

1-1. بحار الانوار، جلد 36، صفحه 407، حدیث 16، از کفایة الاثر.

چنان که بیشتر نیز گفتیم، در ابتدای این روایت، تذکر به وجوب معرفت خدای متعال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام آمده است و از معرفت به عنوان يك وظیفه یاد شده است. این تعبیر نشان می دهد که هر فرد مکلف است که به خدایی که شناخته، اقرار کند و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام را قلباً بپذیرد و نسبت به کمالات آنها تسلیم باشد. این مرتبه تسلیم در حال سختی و آسایش فرقی ندارد و در هیچ حالت، این تکلیف از عهده انسان ساقط نمی شود، (1)

چرا که پذیرش و اعتقاد و تسلیم، حال قلب است و سختی ها قلب شخص را تسخیر نمی کند.

طبق این فرمایش، حداقل معرفت ما نسبت به امام علیه السلام که واجب می باشد، دو بخش است: بخش اول اعتقاد به فضایل و اوصاف امام علیه السلام و وظایفی که در قبال ایشان داریم و بخش دوم شناخت يك يك امامان به نام و نسب آنها.

پنج وظیفه امت در قبال امام علیه السلام

در بخش اول حداقل معرفت شامل امور ذیل می شود.

1. اعتقاد به این که جز مقام نبوت، سایر خصوصیات پیامبر صلی الله علیه و آله

1-1. در حالی که مورد دیگر واجبات حالات استثنایی وجود دارد و سختی ها و مشکلات و بیماریها و... تعییراتی در وظیفه انسان به وجود می آورد. مثلاً اگر آب نباشد تکلیف وضو از شخص ساقط شده، مکلف به تیمم می گردد. یا اگر کسی به دلیل بیماری، روزه برایش احتمال ضرر داشته باشد، این تکلیف از گردن او برداشته می شود هم چنین اگر کسی استطاعت مالی و جانی نداشته باشد، مکلف به حج نیست و همین گونه است در سایر احکام. ولی اعتقاد به امام و تسلیم بودن در برابر او مانند اعتقاد به خدا و رسول، وظیفه ای است که در هیچ وضعیتی ساقط نمی شود و هیچ جایگزینی ندارد. .

در امام علیه السلام هم یافت می شود. منظور از نبوت، به طور خلاصه تأسیس شریعت و مخاطب وحی تشریحی قرار گرفتن است.

وحی دین و شریعت به طور کامل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و آن چه ائمه علیهم السلام در بیان احکام و اعتقادات دینی ابلاغ می کنند. همه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا گرفته اند و مستقیماً به خود ایشان وحی نمی شود.

البته وحی غیر شریعت که شامل موضوعات (1)

می شود، به طور مستقیم برای ائمه علیهم السلام بوده است، ولی لازمه وحی موضوعات، مقام نبوت نیست، چون در آن تشریح نیست. بنابراین امکان دارد که امام علیه السلام وحی شریعت را که توسط جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله می شود بشنود و حتی جبرئیل را ببیند ولی مخاطب وحی، پیامبر صلی الله علیه و آله است نه امام علیه السلام. یعنی جبرئیل حامل وحی شریعت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله است و امام علیه السلام شاهد و ناظر قضیه هستند. از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود:

انك تسمع ما اسمع و ترى ما اری الا انك لست بنبی و لكنك لوزیر. و انك لعلی خیر. (2)

(ای علی) تو آن چه را من می شنوم، می شنوی و آن چه را من می بینم می بینی، با این تفاوت که تو پیغمبر نیستی ولی وزیر هستی. و تو بر مسیر خیر و خوبی حرکت می نمایی.

1-1. منظور از موضوعات، امور جزئی است که امام علیه السلام به وحی الهی از آن آگاه می شود، مانند این که چه حادثی در آینده اتفاق می افتد یا این که در قلب و درون افراد چه می گذرد. این گونه امور جزء شریعت نیست. شریعت عبارت است از کلیات سکه شامل اعتقادات، اخلاق و احکام کلی می شود.

2-2. نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه 234، قاصعه.

پس غیر از شأن نبوت، بقیه کمالات پیامبر صلی الله علیه و آله اعم از علم و عصمت و ولایت و ... همگی را امام علیه السلام داراست و بنابراین وارث همه صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از نبوت می باشد.

2. اطاعت از امام علیه السلام در حقیقت اطاعت از خدا و رسول او صلی الله علیه و آله می باشد.

3. در هر چیزی بدون استثناء باید تسلیم نظر امام علیه السلام بود. تسلیم این است که اگر در موردی نظر ایشان برای ما مشخص شد، دیگر تردیدی در عمل به آن نداشته باشیم و پذیرفتن نظر امام علیه السلام برای ما سخت و سنگین نباشد بلکه به راحتی سر تسلیم به ایشان بسپریم، چه مسئله برای ما و از دیدگاه ما روشن باشد و چه نباشد.

4. باید همه چیز را به ایشان ارجاع داد. یعنی در هر مسئله ای - اعم از اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و فردی، اولین قدم مراجعه به امام علیه السلام است و تا به ایشان رجوع نکرده ایم، نباید مطمئن باشیم که آن چه فهمیده ایم صحیح است. بنابراین مثلاً در تفاسیل اعتقادات مانند توحید و معاد و ... یا در احکام و اخلاق، سر لوحه و مأخذ باید احادیث ائمه علیهم السلام باشد نه آراء اشخاص و اتکا به فهم ناقص خود و دیگران.

5. پس از رجوع به امام علیه السلام باید نظر ایشان را برگرفت. البته رجوع انسان به روایات نباید برای تحصیل نظرات شخصی بر آنها و تفسیر احادیث مطابق فهم و سلیقه فردی باشد، بلکه در عمل باید آن چه را از احادیث ائمه علیهم السلام فهمیده می شود، بر هر چیز دیگری ترجیح داد.

با توجه به این جهات معلوم می شود که حد معرفت امام علیه السلام در

انسان به میزان تحقق این پنج مورد بستگی دارد. هر مقدار اینها کاملتر و عمیقتر باشد، معرفت بالاتر است و هر قدر کمتر و ناقص تر باشد، به همان اندازه معرفت هم ناقص است. لذا به صراحت ادعا و شناخت ظاهری، نمی توان ادعا معرفت امام علیه السلام را کرد.

بخش دوم حدیث اشاره به معرفی اشخاص ائمه علیهم السلام است که شامل دوازده امام شیعه اثنا عشری است. این نشان می دهد که امامت يك امر کلی نیست که تشخیص مصداق آن به عهده افراد گذاشته شده باشد، بلکه امامان علیهم السلام افراد خاصی هستند که باید به اسم و نسب، مورد اعتقاد باشند. لذا عقیده برخی از فرق شیعه - مانند زیدیه - که امامت فردی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را در اعتقاد به امامت کافی دانسته اند، مردود است.

درس هشتم: معرفی اهل بیت علیهم السلام در زیارت جامعه کبیره (1)

اشاره

اهل بیت علیهم السلام تنها و تنها از طریق بیان خودشان، که در واقع معرفی خداوند است. شناخته می شوند. بنابراین برای آشنایی با ایشان باید صرفاً به احادیث خودشان مراجعه کرد. بحث عقلی در این جا راه به جایی نمی برد. یکی از بهترین ادله نقلی که به خوبی معرف این ذوات مقدسه می باشد، عباراتی است که در زیارت جامعه کبیره از زبان امام هادی علیه السلام نقل شده است. [\(1\)](#)

ما در این درس و درس بعدی يك سیر اجمالی و گذرا به قسمتهایی از این زیارت که ما را به معرفت ایشان نزدیکتر می سازد، خواهیم داشت و خوانندگان محترم را به دقت در معانی عبارات این زیارت شریف دعوت می نماییم.

1-1. بحار الانوار، جلد 102، حدیث 127 تا 134 از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

کمالات خدادادی ائمه عليهم السلام

قسمتهای اول این زیارت، اشارتهایی است به مقامات الهی ائمه عليهم السلام و فضایل و کمالات خدادادی ایشان.

السلام عليكم يا اهل بيت النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و مهبط الوحي ... و ساسة العباد ... و ابواب الايمان و امناء الرحمن.

سلام بر شما اهل بيت نبوت و جایگاه رسالت (الهی) و محلرقت و آمد فرشتگان و منزلگاه وحی ... و تدبیر کنندگان امور بندگان ... و درهای ایمان و کسانی که امین (پروردگار) رحمان هستند.

اهل بيت عليهم السلام از طرف خدا مأمور اداره و تدبیر امور بندگان هستند و خدا ایشان را امین دانسته و نسبت به مسئولیتی که به آنها واگذار کرده، کاملاً اعتماد دارد که هیچ گونه تخطی از خواست خدا در کار ایشان روی نخواهد داد.

السلام على ائمة الهدى و مصابيح الدجى ... و كهف الورى.

سلام بر پیشوایان هدایت و چراغهای روشنگر تاریکیها ... و پناهگاه مردم.

اهل بيت عليهم السلام در مسیر هدایت پیشوا و مقتدا هستند و در تاریکیهای جهل و گمراهی، چراغ روشنگر صراط مستقیم، ایشان هستند. خداوند آنها را مأمور مردم ساخته است تا به آنها پناه بیاورند.

السلام على الدعاة الى الله و الادلاء على مرضاة الله... و المظهرين لامر الله و نهيه و عباد المكرميين الذين لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون.

سلام بر دعوت کنندگان به سوی خدا و نشان دهندگان رضای خدا... و آشکار کنندگان امر و نهی خدا و بندگان مورد اکرام خدا که در هیچ سخنی از او پیشی نمی گیرند و صرفاً به فرمان او عمل می کنند.

دعوت به سوی خدا، شأن اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است که محور همه فعالیت‌های پیامبران نیز همین بوده است. رضا و سخط الهی فقط از طریق اهل بیت علیهم السلام برای انسان روشن می شود. قول و فعل ایشان آشکار کننده امر و نهی الهی است. اینها بندگان عزیز خدا هستند که هیچ سخنی نمی گویند و هیچ کاری نمی کنند مگر آن که مطابق فرمان پروردگار است و از خود در برابر خواست خدا هیچ خواسته ای ندارند.

رضیکم خلفاء فی ارضه... و انصاراً لدینه... و تراجمة لوحیه و ارکاناً لتوحیده و شهداء علی خلقه و اعلاماً لعباده و مناراً فی بلاده و ادلاء علی صراطه. عصمکم الله من الزلل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و اذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیراً

خدا شایسته دانست و پسندید شما را برای این که خلیفه های او در زمین باشید... و برای این که یاری دهندگان دین او باشید... و برای این که ترجمان وحی الهی باشید و پایه های توحید خدا و گواهان بر خلق او و پرچمهای (هدایت) بندگان او و چراغهای

راهنما در سرزمینهای او و نشان دهندگان راه او باشید. خدا شما را از لغزشها حفظ کرده و از فتنه ها در امان داشته و از آلودگیها پاک نموده و هر گونه پلیدی را از شما دور ساخته و شما را کاملاً پاک قرار داده است.

یکی از شئون اهل بیت علیهم السلام این است که یاری کنندگان دین خدا هستند. یعنی خدای متعال به وسیله ایشان دین خود را حفظ و نگهداری می کند. اعتقاد به توحید خداوند در قلوب بندگان، بر پایه های وجود اهل بیت علیهم السلام استوار گشته و راه خدا را اینها نشان می دهند. تا این جا گوشه ای از کمالات ائمه علیهم السلام بیان گردید.

علمکرد ائمه علیهم السلام در انجام مسئولیتهای الهی

در قسمت بعدی زیارت اشاراتی است به عملکرد اهل بیت علیهم السلام و این که چگونه آن چه را خداوند از ایشان خواسته بود، تحقق بخشیدند.

فِعْظَمْتُمْ جَلَالَهُ. وَ اكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ. وَ مَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ. وَ اَدْمَعْتُمْ ذِكْرَهُ.

و وكدتم میثاقه. و احکمتم عقد طاعته. و نصحتم له فی السر و العلانیه و دعوتم الی سبیله بالحکمة و الموعظة الحسنة.

و بذلتم انفسکم فی مرضاته. و صبرتم علی ما اصابکم فیس جنبه و اقمتم الصلاة. و آتیتم الزکاة. و امرتم بالمعروف. و نهیتم عن المنکر و جاهدتم فی الله حق جهاده. حتی اعلنتم دعوته، و بینتم فرائضه، و اقمتم حدوده، و نشرتم شرائع احکامه. و سننتم سنته، و صرتم فی ذلك منه الی الرضا، و سلمتم له القضاء و صدقتم من رسله من مضی.

شما حلال خداوند را بزرگ داشتید. بزرگی مقامش را پاس داشتید. و بزرگواری او را تمجید کردید. و یاد و نام او را به طور مداوم حفظ کردید. و میثاق او را محکم نمودید. و پیمان اطاعت از او را مستحکم داشتید. و در پنهان و آشکار برای او (مردم را) نصیحت کردند. و به وسیله حکمت و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کردید. و جانهای خود را در راه رضای او فدا کردید. و نسبت به آن چه از ناملایمات در مسیر الهی بر سرتان آمد، صبر نمودید. و نماز را به پا داشتید. و زکات را پرداختید. و امر به معروف و نهی از منکر کردید. و در راه خدا به شایستگی جهاد نمودید. تا آن که دعوت خدا را علنی ساختید، و واجبات او را واضح و آشکار نمودید، و حدود الهی را به پا داشتید، و احکام و شریعت او را نشر دادید، و سنتهای خدا را رواج دادید. و در این مسیر به گونه ای عمل کردید که خداوند از شما خشنود گشت و به خاطر او قضای الهی را گردن نهادید و همه پیامبران گذشته را تصدیق نمودید.

این قسمت از زیارت به روشنی نشان می دهد که اهل بیت علیهم السلام در آن چه خدا به ایشان محول کرده بود، به خوبی امتحان خویش را پس دادند و از عهده انجام مأموریت خود به نحو احسن برآمدند. همه عبارات فوق مربوط به پاسداری از حریم خدا و به طور خلاصه آشنا ساختن مردم با وظایفی است که در برابر پروردگار خود دارند. همین، کار اصلی ائمه علیهم السلام بوده و ایشان در راه نجات این مسئولیت از هیچ چیز فروگذار نکردند، بر همه مصائب و بلاهای سخت صبر کردند و مجاهده بزرگی در راه علنی کردن دعوت خدا از خود نشان دادند. همه

آنها - به استثنای آخرین حجت که ذخیره الهی است - در این راه به شهادت رسیدند و ذره ای در مسیر خود تزلزل و تردید نداشتند و تسلیم محض خواسته پروردگار خود بودند. آنها به گونه ای در این مسیر سعمل کردند که خدا از ایشان راضی گشت (صرتم فی ذلك منه الی الرضا) آن چنان که دوست و دشمن تصدیق کردند که:

اللَّهِ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِ سَالَتَهُ (1)

اُئِمَّة عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، مِيزَانِ حَقِّ وَ رِضَايِ خِداوند

حال که معلوم شد اهل بیت علیهم السلام عملاً چه کردند، قسمت سوم زیارت به عنوان نتیجه ای از قسمت دوم مطرح می شود:

فالراغب عنكم مارق. و اللازم لكم لاحق. المقصر في حقكم زاهق. و الحق معكم و فيكم و منكم و اليكم. و انتم اهله و معدنه. و ميراث النبوة عندهم. و اياهم الخلق اليكم. و حسابهم عليكم.

پس هر که از شما روی گرداند (از دین) خارج است. و هر که ملازم شما باشد (به سر منزل مقصود) می رسد. و هر کس در حق شما کوتاهی نماید، هلاک (بدبخت) می شود. و حق با شما و در شما و از شما و به سوی شماست. و شما اهل حق و سرچشمه آن هستید. و آثار نبوت نزد شماست. و بازگشت مخلوقات به

سوی شماسست. و حسابرسی ایشان به عهده شماسست.

این مقامات بالاترین مقامهایی است که خدا به بندگان خاص خود عنایت فرموده و دلایلش، آن چنان که از عبارات زیارت به دست می آید، همان جملات قبلی (قسمت دوم) زیارت است. در قسمت قبل روشن شد که نحوه عمل اهل بیت علیهم السلام نشانگر رضای خدا و تجسم عملی دین او بوده است. ایشان از پیش خود رضا و سخطی نداشته اند، رضا و سخط آنها فانی در رضا و سخط الهی بوده، جز به سوی خدا و بندگی او به چیزی دعوت نمی کردند. بنابراین کسی که دعوت آنها را نپذیرد، و آنها را رد کند، در حقیقت خدا را رد کرده، و هر که آنها را بپذیرد، در واقع دعوت خدا را پذیرفته است. پس روی گرداندن از اهل بیت علیهم السلام در حقیقت روی گرداندن از خدا و خروج از دین اوست. کسی که همین شأن الهی را برای ایشان قائل نشود و گمان کند که از طریق دیگری می تواند با رضا و سخط الهی آشنا شود و خدا را بندگی کند، خود را تباه و بدبخت کرده است. زیرا کوتاهی کردن در حق ائمه علیهم السلام به دور شدن از مسیری که ایشان انسانها را به آن سوق می دهند، منتهی می گردد و این جز هلاکت و تباهی شخص، اثر دیگری ندارد.

به بیان دیگر: خدای متعال تنها راه پاس داشتن حقوق خود را، پاسداری از حقوقی که اهل بیت علیهم السلام بر عهده خلایق دارند، قرار داده است. زیر آنها را تنها مظهر رضا و خشنودی خویش و ترجمان وحی و نشانگر راه بندگی خود ساخته است. به طوری که در عمل، هر کس را که حقوق ایشان را در همین خصوص پاسداری نکند، از لغزش و قرار گرفتن در معرض فریب شیطان، مصون نساخته و تنها ملازمت با

ایشان را ضمانت کرده است که هرگز به تباهی کشیده نشود. بنابراین کوتاهی در شناخت این شأن و مقام برای اهل بیت علیهم السلام انسان را در اعتقاد و عمل از مسیر تضمین شده عبودیت خدا خارج می کند.

بهترین تعابیر برای رساندن این معانی، همان است که در عبارات زیارت آمده است: «الحق معکم و فیکم و منکم و الیکم و انتم اهله و معدنه». حق همیشه با اهل بیت علیهم السلام است و هیچ گاه از ایشان جدا نمی شود. اصلاً حق از آنها سرچشمه می گیرد و به آنها هم منتهی می شود، و هیچ حقی که از ایشان نجوشیده باشد، وجود ندارد. بنابراین کسی اهل حق است که امام شناس باشد و خود را از ایشان و ادای حقشان جدا نکند. چون حق در اینها خلاصه می شود، در قیامت هم حساب خلائق با ایشان است. زیرا در آخرت حساب مردم طبق میزان حق سنجیده می شود و وقتی کسانی همه اعمالشان میزان حق باشد، پس محل مراجعه و معیار حسابرسی خلائق هم آنها خواهند بود.

امرہ الیکم من والاکم فقد والی اللہ. و من عاداکم فقد عادی اللہ. و من احبکم فقد احب اللہ. و من ابغضکم فقد ابغض اللہ. و من اعتصم بکم فقد اعتصم باللہ. انتم السبیل الاعظم و الصراط الاقوم و شهداء دار الفناء و شفعاء دار البقاء ... و الباب المبتلی به الناس. من اتاکم فقد نجی. و من لم یأتکم فقد هلك.

کار خا به شما واگذار شده است. کسی که با شما دوستی و همراهی کند، با خدا دوستی و همراهی کرده است. و کسی که با شما دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است. و کسی که شما را

دوست بدارد، خدا را دوست داشته. و کسی که بغض شما را داشته باشد، خدا را مبعوض داشته است. و کسی که به شما چنگ زند، به خدا چنگ زده است. شما شاهراه (هدایت) و طریق استوارتر و گواهان دنیا و شفیعان آخرت هستید... و آن دری هستید که مردم به (ورود) آن آزموده می شوند. هر کس به شما رجوع کند، نجات یافته، و هر کس به شما رجوع نکند، هلاک شده است.

با توجه به مضامین عبارات قبلی، روشن می شود که دوستی و دشمنی با خدا صرفاً به وسیله دوستی و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام شناخته می شود، و در نتیجه اهل نجات با هلاکت بودن انسان به قبول یا رد ولایت اهل بیت علیهم السلام برمی گردد.

نفی تفویض باطل

با توجه به آن چه گذشت می توان گفت که خداوند ائمه علیهم السلام را همه کاره خود در دنیا و آخرت قرار داده، البته بدون آن که تفویض باطل لازم آید. عبارات بعدی به منزله دلیل این مطلب است.

الی الله تدعون. و علیه تدعون. و به تؤمنون. و له تسلمون. و بامرہ تعملون. و الی سبیلہ ترشدون. و بقوله تحکمون.

به سوی خدا دعوت می کنید. و به او راهنمایی می کنید. و به او ایمان دارید. و به پیشگاه او تسلیم هستید. و به فرمان او عمل می کنید. و به راه او هدایت می کنید. و مطابق سخن او حکم می کنید.

تعبیر فوق، شبیه هر نوع تفویض باطل را برطرف می کند تا کسی

توهم نکند که اگر ملائک سعادت و شقاوت، ملازمت و عدم ملازمت با اهل بیت علیهم السلام می باشد، پس کار از دست خدا خارج است. خیر، چنین نیست. بلکه اهل بیت علیهم السلام چون فقط به سوی خدا دعوت می کنند و راه او را نشان می دهند و تسلیم او هستند و به فرمان او عمل می کنند و مطابق آن چه او خواسته حکم می کنند، معیار و میزان سعادت و شقاوت افراد هستند. آن چه اهل بیت علیهم السلام دارند و طبق آن عمل می کنند، بالاترین مظهر و تجسم بندگی خداست. پس اعمال و دستورات ایشان، ترازویی است که درجات بندگی افراد را بر طبق آن می سنجند و خداوند این بندگان کامل خود را معیار حق و حقیقت در وادی عبودیت قرار داده است. در ادامه، به عنوان نتیجه گیری از جملات فوق چنین آمده است:

سعد و الله من والاکم. و هلك من عاداکم. و خاب من جحدکم. و ذل من فارقکم. و فاز من تمسک بکم. و امن من لا الیکم. و سلم من صدقکم. و هدی من اعتصم بکم. من اتبعکم فالجنة ماواه و من خالفکم فالنار مشواه و من جحدکم کافر. و من حاربکم مشرک. و من رد علیکم فی اسفل درک من الجحیم.

کسی که با شما دوستی و همراهی کند، قسم به خدا سعادت مند می شود، و هر که با شما دشمنی کند، هلاک می گردد. و هر کس شما را انکار کند (از سعادت) محروم، و آن که از شما جدا شود، خوار می شود. و هر کس به شما تمسک کند، رستگار می گردد. و هر کس به شما پناه آورد، در امان خواهد بود. و هر که شما را

تصدیق نماید، سالم می ماند. و آن که به شما چنگ زند، هدایت می گردد. هر کس از شما پیروی نماید، بهشت جایگاهش است. و هر کس با شما مخالفت کند، آتش جایگاهش است. و هر کس شما را انکار کند، کافر، و آن که با شما بجنگد، مشرک است. و کس که چیزی را از شما نپذیرد، در پایین ترین درکات جهنم خواهد بود.

اینها همه، لوازم اعتقاد به معیار حق بودن ائمه علیهم السلام است که در قسمت قبل توضیح داده شد.

درس نهم: معرفی اهل بیت علیهم السلام در زیارت جامعه کبیره (2)

منزلت اهل بیت علیهم السلام در همه عوالم هستی

معیار حق بودن ائمه علیهم السلام اختصاص به محدوده و عالمی خاص ندارد بلکه در همه عوالم هستی ساری و جاری است. لذا در ادامه زیارت به همین حقیقت اشاره می شود که رضا و سخط اهل بیت علیهم السلام معیار حق و باطل و نیز بهشت و جهنم می باشد و بنابراین مقامات ایشان محدود به زمان حیات آنها و حتی محدود به عالم دنیا نیست، بلکه از ابتدای خلقت و در عوالم قبل از دنیا و نیز بعد از فناى دنیا تا قیام قیامت، این قضایا ادامه داشته و خواهد داشت.

اشهد ان هذا سابق لکم فیما مضى و جار لکم فیما بقى.

شهادت می دهم که این (کمالات) در گذشته برای شما بوده و در آینده هم برای شما خواهد بود.

گوشه ای از برکات و جودی اهل بیت علیهم السلام برای ما

در ادامه زیارت، خلقت نورانی اهل بیت علیهم السلام و مراحل پس از آن مطرح می شود که منشأ خیرات و برکات زیادی برای همه خلایق بوده است.

خلقکم الله انواراً فجعلکم بعرضه محققین، حتی من علینا بکم فجعلکم من بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ. و جعل صلواتنا علیکم و ما خصنا به من ولایتکم طیباً لخلقنا و طهاره لانفسنا و تزکیه لنا و کفاره لذنوبنا.

خداوند انوار شما را خلق کرد، پس شما را به دور عرش خود جمع نمود (به دور عرش خلقه زدید) تا آن گاه که بر ما به وسیله شما منت گذاشت و شما را در خانه هایی قرار داد که خداوند اجازه بالا رفتن آنها و این که در آنها نام او برده شود را داده است. و صلوات ما بر شما و ولایت شما را که خدا اختصاص به ما داده است، سبب پاکیزگی خلقت (طینت) ما و پاکی جانهای ما و پاک گردانیدن ما و کفاره گناهان ما قرار داد.

بنابراین، مراحل پس از خلقت نورانی اهل بیت علیهم السلام و آشنا کردن ما با ایشان، منتی بوده که خدا بر سر ما گذاشته است. آنها برای بندگی خود احتیاج به ما نداشته و ندارند و این ما هستیم که برای پاک شدن و در مسیر صحیح بندگی خدا قرار گرفتن، احتیاج به اهل بیت علیهم السلام داریم و خدا به وسیله ایشان بر ما منت نهاده تا راه هدایت را پیش بگیریم. اما متأسفانه شاهد بوده ایم که پیشوایان هدایت الهی و بهترین خیرخواهان بشر که برای ادا رسالت خود هیچ اجر و مزدی هم از

انسانها نخواستند، چگونه مظلومانه به دست همین بشر نادان و ظالم گرفتار آمده و همه گذشتگان ایشان به دست کسی که ظاهراً از پیروان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند، به شهادت رسیدند.

زائر ائمه علیهم السلام با اعتقاد عمیق به مقامات ایشان به آنجا می رسد که می خواهد خودش و همه نزدیکان و دارایی اش را فدای آن حضرت نماید و چنین عرضه می دارد:

بابی اتم و امی و نفسی و اهلی و مالی! من اراد الله بدا بکم.

و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم.

پدر و مادرم و خودم و بستگانم و اموالم فدای شما باد! کسی که خدا را بخواهد از شما شروع می کند. و موحدان، (توحید و سایر معالم دین را) از شما گرفته اند. و کسی که مقصودش خدا باشد، به واسطه شما به او روی می کند.

در این عبارات، اهل بیت علیهم السلام به عنوان وسیله انحصاریتوجه به خدا و در رأس همه معرفتها اعتقاد به توحید، مورد عنایت قرار گرفته اند. دقت در عبارت «من وحده قبل عنکم» این حقیقت را برای ما روشن می سازد که همه معارف دینی به خصوص توحید واقعی تنها از طریق اهل بیت علیهم السلام به دست می آید. کسی که درس خداشناسی را از ایشان نگیرد و به سایر تعالیم ایشان گردن نهد، بالاخره گرفتار شرک و تشبیه می شود و نمی تواند يك موحد واقعی باشد. واقعیت تاریخ هم بر این امر گواهی می دهد که هر کدام از متفکران بزرگ بشری که در توحید خدای متعال تسلیم مکتب اهل بیت علیهم السلام نشده اند، دیر یا زود به دام تشبیه گرفتار آمده اند و نتوانسته اند از شر شرک و الحاد

مصون بمانند.

بابی انتم و امی و نفسی بموالاتکم علمنا الله معالم دیننا.

پدر و مادرم و خودم فدای شما باد! به وسیله دوستی و همراهی با شما خداوند ما را با نشانه های دین خود آشنا کرده است.

حقیقت این است که اگر ما اهل بیت علیهم السلام را نداشتیم و با ایشان آشنا نبودیم، هیچ چیز از اسلام نمی دانستیم و در تاریکی جهل و گمراهی به سر می بردیم.

رضای امام علیه السلام شرط لازم آموزش گناهان

در اواخر زیارت، خطاب به ولی و حجت خدا چنین می خوانیم:

یا ولی الله، ان بینی و بین الله عزوجل ذنوباً لا یاتی علیها الا رضاکم. فبحق من ائتمنکم علی سره و استرعاکم امر خلقه و قرن طاعتکم بطاعته. لما استوهبتم ذنوبی و کنتم شفعاى، فانی لکم مطیع. من اطاعکم فقد اطاع الله. و من عصاکم فقد عصی الله. و من احبکم فقد احب الله. و من ابغضکم فقد ابغض الله.

ای ولی خدا، بین من و خدا گناهایی است که چیزی جز خشنودی شما آن را از میان بر نمی دارد. پس به حق آن که شما را نسبت به سر خود امین قرار داده و شما را مسئول رسیدگی به کار خلق خویش ساخته و اطاعت از شما را قرین و همراه اطاعت خود کرده است، قسمت آن می دهم که برای گناهان من بخشایش طلبید و شفیعان من باشید، که من مطیع شما هستم، هر کس شما را

اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده. و هر کس نافرمانی شما را بکند، خدا را نافرمانی کرده است. و هر کس شما را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هر کس با شما دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است.

در این قسمت غیر از تأکید بر این مطلب گذشته، دو نکته مهم جلب توجه می کند:

یکی این که شرط لازم آمرزش گناهان انسان این است که ولی خدا از او خشنود گردد. خداوند رضای اهل بیت علیهم السلام را رضای خودش قرار داده است به طوری که تا خشنودی ایشان جلب نشود، خدا هم از بنده اش راضی نمی گردد.

امام علیه السلام راعی و سرپرست امت

نکته دوم تعبیر «استرعاکم امر خلقه» است که نشان می دهد خداوند امر هدایت خلق را به عهده ائمه علیهم السلام گذاشته و آنها را مسئول این کار ساخته است.

«راعی» به مسئول رسیدگی و مراقبت از يك یا چند چیز یا شخص گفته می شود. چوپان گله گوسفند را هم «راعی» می گویند، چون مسئول نگهداری و مراقبت و پروراندن آن گوسفندان همان چوپان است.

خداوند هم اهل بیت علیهم السلام را چوپان امت اسلام قرار داده و آنها را مسئول حفظ و مراقبت و هدایت امت به سوی خدا و دین الهی کرده است. در مقابل از مردم خواسته است تا به مسئولان و مریبان خود روی آورده، تسلیم ایشان باشند و اوامر آنها را اوامر خدا و نواهی آنها را نواهی خدا بدانند.

اگر کسی خود را این گونه به اولیای خدا بسپارد، دیگر باکی از گمراهی ندارد. زیرا ایشان خود از او دستگیری لازم را می کنند و او را از خطرات محافظت می نمایند، همان طور که ك چوپان گوسفندان خود را از خطرات حفظ کرده و نمی گذارد که هیچ يك از آنها طعمه گرگ و امثال آن شوند.

این بیان تعبیر دیگری از مسئله «ولایت» ائمه علیهم السلام است که به معنای سرپرستی و صاحب اختیار بودن ایشان نسبت به مخلوقات می باشد. امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرمودند:

كل من دان الله عزوجل بعباده بجهد فيها نفسه و لا امام له من الله، فسعيه غير مقبول و هو ضال متحير و الله شاني لاعماله. و مثله كمثل شاه ضلت عن راعيها و قطيعها فهجمت ذاهية و جائية يومها. فلما جنها الليل بصرت بقطيع غنم مع راعيها فحنت اليها و اغترت بها فباتت معها في مريضها. فلما ان ساق الراعي قطيعه انكرت راعيها و قطيعها، فهجمت متحيرة تطلب راعيها و قطيعها، فبصرت بغنم مع راعيها فحنت اليها و اغترت بها، فصاح بها الراعي: الحقى براعيك و قطيعك فانت تائهة متحيرة عن راعيك و قطيعك. فهجمت ذعرة متحيرة تائهة، لا راعي لها يرشدها الى مرعاها او يردها. فبينما هي كذلك اذا اغتتم الذئب ضيعتها فاكلها.

و كذلك و الله - يا محمد - من اصبح من هذه الامة لا امام له

من الله عزوجل ظاهر عادل اصبح ضالا تائها. و ان مات على هذه الحالة، مات ميتة كفر و نفاق. (1)

هر کس خدای عزوجل را با انجام عبادتی که خود را در آن به زحمت می افکند، بندگی کند، اما امامی از جانب خدا نداشته باشد، زحماتش بی نتیجه و خودش گمراه و سرگردان است و خدا هم دشمن اعمالش می باشد. و داستان او هم چون گوسفندی است که چوپان و گله خود را گم کرده و تمام روز را سرگردان این طرف و آن طرف می رود. پس چون شب فرا رسد، یک گله گوسفند همراه با چوپانش می بیند پس به سوی آن متمایل می شود و فریب می خورد (آن را گله خود می پندارد). لذا شب را در خوابگاه آن گله سپری می کند و (صبح) وقتی چوپان گله خود را حرکت می دهد او و گله اش را ناآشنا می بیند. پس سرگردان به دنبال چوپان و گله خود می گردد، تا این که چشمش به یک گله گوسفند به هراه چوپانش می افتد و به سوی آن متمایل می شود و فریب می خورد (آن را گله خود می پندارد). (همین که به آن گله می رسد) آن چوپان بر سرش فریاد می زند: برو سراغ چوپان و گله خودت! تو چوپان و گله خود را گم کرده ای و سرگردانی! پس وحشت زده و سرگردان و گمگشته به راه می افتد، هیچ چوپانی که او را به چراگاه خود هدایت کند، یا این که جای قبلی اش برگرداند، پیدا نمی کند. در این میان، ناگهان گرگ فرصت را غنیمت شمرده او را می درد.

1-1. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب معرفة الامام، و الرد اليه، حدیث 8.

و به خدا قسم - ای محمد - هر کس از امت اسلام امامت امام منصوب از طرف خدای عزوجل را که شناخته شده و عادل است نپذیرد، و گمراه می شود. و اگر به همین حال بمیرد، به مرگ کفر و نفاق از دنیا رفته است.

در این حدیث شریف امام علیه السلام به چوپان، و امت به گله گوسفند تشبیه شده اند. و آن مسلمانی که اسلام را پذیرفته اما امام منصوب از جانب خدا را نپذیرفته است، به گوسفندی تشبیه شده که چوپان و گله خود را گم کرده است و به این طرف و آن طرف پناه می آورد، به گروههای مختلف برخورد می کند که هر يك از آنها به نحوی با او رفتار می کنند، یا پناهش نمی دهند، یا در میان آنها احساس آرامش و پناه نمی کند. لذا باز هم به این طرف و آن طرف می زند، تا بالاخره با همان حال سرگردانی، طعمه گرگ بیابان شده و هلاک می گردد.

مسلمانی هم که امام ندارد، همین طور است. او چون مسلمان است، می خواهد خدا را بندگی کند، تلاش و مجاهدت هم می کند، اما از راهی که باید دین خود را اخذ کند، نمی رود. چنین کسی هر چند صباحی به يك گروه و يك آیین متمایل می شود، ابتدا آن گروه را مؤمن و خدا شناس می پندارد و گول ظواهر اسلامی آنها را می خورد، یا فریب اعمال عبادی به ظاهر زیبای آنها را می خورد و به آنها می گراید، اما پس از مدتی می بیند که گمشده اش آنجا نیست و به جای آن که به معرفت و بندگی خدا نزدیک شود، از آن دور شده است، لذا آنها را ترك می کند.

شب تاریک کنایه از جهل و گمراهی است. این که شب را در کنار آنها به سر برد، یعنی این که نمی داند آنها چه کسانی هستند و فریب ظاهرشان را خورده و با آنها همراه می گردد. اما صبح، یعنی وقتی نور

علم بر قلب او می تابد و حقیقت کیفر آلود و گمراه آنها را می شناسد، دگیر نمی تواند با آنها همراهی کند و رهبر و پیشوای آنها را دارای صلاحیتهای لازم برای هدایت به سوی خدا نمی یابد. این بیان حال اوست نسبت به بعضی از گروههای فکری.

در مورد بعضی از مکاتب دیگر و پیروانشان نیز از دور ایشان را ظاهر الصلاح می بیند و فریب ظاهر مسلمانی آنها را می خورد، ولی وقتی به آنها نزدیک می شود، از همان ابتدا طردش می کنند، چون ملتزم به اموری است که آنها قبول ندارند و لذا نمی توانند او را همراه و هم کیش خود بدانند. بنابراین از آنها هم رانده می شود. به این ترتیب هیچ مأمّن و پناهی نمی یابد، هیچ مکتب و آیینی که او را به گمشده اش برساند، پیدا نمی کند و از همه آن چه دیده، متنفر و رانده شده است. لذا سرگردان می ماند. از طرفی اعتقاد به خدا و معاد را نمی تواند کنار بگذارد و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را هم نمی تواند منکر شود، و از طرف دیگر آن چه از مکتبهای مختلف دیده و شنیده است، پاسخگوی سؤالات و اشکالات او و برطرف کننده شبهاتش در مسائل اعتقادی نیستند. این است که سرگردان مانده، پناهی برای خود احساس نمی کند.

این وضعیت آن قدر ادامه می یابد که بالاخره شیطان کار خود را می کن و یکی از این جریانات فکری باطل، یا بعضی از افرادی که هیچ صلاحیتی در شناخت دین ندارند، او را از راه به در کرده، نسبت به اصل دین - یعنی اعتقاد به خدا و معاد و نبوت - متزلزل و بی ایمان می کنند.

البته این بی ایمانی چه بسا به صورت صریح و علنی نباشد، بلکه با حفظ اسم دین و اسم خدا و معاد، از درون بی محتوا می شود. در این صورت

شخص ممکن است نماز خود را بخواند اما در دل نسبت به خدا و حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله شك داشته و به قیامت هم اعتقاد چندانی نداشته باشد. کسی که با این حال از دنیا رود، عقیده به اسلام و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه با حال کفر و نفاق از دنیا رفته است.

برخی از جریانهای فکری معاصر که مدعی روشنگری هم هستند، شاهد خوبی برای صدق این سخنان هستند. افرادی بدون بصیرت در دین و بی هیچ تخصصی ادعای دین شناسی دارند، کسانی هم فریب آنان را خورده، بدون آن که خود بفهمند و بدانند، اعتقادات خود را از ریشه از دست می دهند. مشکل از اینجا ناشی شده که اینها نه خود و نه پیروانشان معرفت صحیحی نسبت به اهل بیت علیهم السلام و این که باید در امر دین به ایشان رجوع کنند، ندارند و لذا کم کم در ورطه کفر و گمراهی فرو می روند. آری، این است نتیجه نشناختن امام علیه السلام و حقوق واجب ایشان.

پس حفظ اسلام، یعنی توحید و نبوت و معاد، تنها برای کسانی امکان پذیر است که ولایت اهل بیت علیهم السلام و هدایت ایشان را در امر دین پذیرفته باشند. علت این امر آن است که دسترسی به اعتقادات صحیح و بندگی خدا از غیر طریق وحی امکان ندارد و این تنها اهل بیت عصمت و طهارت هستند که ترجمان وحی الهی می باشند. بنابراین هر کس هر سخن صحیحی در دین - چه اعتقادات و چه اخلاق و احکام - آورده، با واسطه یا بی واسطه از ایشان گرفته است، هر چند خودش متوجه نباشد.

بهترین شاهد بر این مدعا، احادیثی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و آئمه

اطهار علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام درباره توحید خدای متعال رسیده است. با توجه به این که اصل اصیل و یگانه اساس اسلام و هر دین الهی، توحید است، می توان از این راه به حقانیت ایشان و بطلان دیگران پی برد.

در این خصوص می بینیم که دقیق ترین و ظریف ترین نکات در توحید که انطباق کامل بر فطرت و وجدان انسانهای عاقل دارد، فقط و فقط از زبان اهل بیت علیهم السلام بیان شده و دیگران - چه مدعیان دروغین امامت و چه غیر آنها - يك سطر از آن سخنان را نه گفته و نه نوشته اند. آن چه بزرگترین متفکران بشری در طول تاریخ ادیان و فلسفه آورده اند، قابل مقایسه با يك کلمه از فرمایشهای اهل بیت علیهم السلام نیست. این حقیقت را کسی که معارف توحیدی ائمه علیهم السلام را بشناسد و آنها را با معارف بشری تا حدودی مقایسه کند، به خوبی در می یابد.

هیچ يك از متفکران بشری نتوانسته اند بشر را روی مرز توحید - نفی تعطیل و تشبیه - حفظ کنند و بالاخره به یکی از این دره ها لغزیده اند. اما در مکتب اهل بیت علیهم السلام انسان هر چه با تعالیم ایشان آشنا تر شود، به وجدان توحید حقیقی نزدیکتر می گردد و هرگز به تعطیل یا تشبیه نمی لغزد. این امر برای همه کسانی که با معارف توحیدی قرآن و احادیث، آشنایی عمیق پیدا کنند، قابل تصدیق است.

با این توضیحات روشن می شود که سخنان اهل بیت علیهم السلام در باب توحید، یکی از مصادیق چوپانی ایشان نسبت به امت اسلام است که هر کس ایشان را مرجع و متکای خود قرا می دهد، از انحراف و لغزش در آن مصون می ماند.

رفع اشکال از تشبیه امام علیه السلام به چوپان

ناگفته نماند که تشبیه امام علیه السلام به چوپان و امت به گله گوسفند، به این معنا نیست که انسانها بدون هدایت امام علیه السلام هیچ خیر و شری را تشخیص نمی دهند و درست هم چون گوسفندانی هستند که کورکورانه به دنبال چوپان خود به راه می افتند. چنین برداشتی از تشبیه فوق کاملاً نادرست و خلاف واقع است. در هر تشبیهی همواره يك جهت مشترك میان مشبه و مشبه به وجود دارد که اساس و پایه تشبیه، همان وجه شباهت می باشد. غیر از این وجه، سایر خصوصیات مشبه به را نمی توان بدون دلیل و شاهدی که حکایت از قصد گوینده کلام کند، به مشبه سرایت داد.

در تشبیه مورد بحث، انسانها از این جهت که علم کافی برای یافتن راه سعادت اخروی خویش ندارند، مانند گله گوسفند دانسته شده اند که تا چوپانی هدایتشان نکند، راه را از چاه تشخیص نمی دهند. این در حالی است که گوسفندان هم مقدار ناچیزی از فهم و شعور را دارا هستند (مثلاً خطراتی مانند گرگ را می شناسند و از آن فرار می کنند) ولی آن درجه ناچیز برای نجات آنها از لغزشها و انحرافات است که تهدیدشان می کند، کافی نیست. پس گوسفند - در حد گوسفند بودنش - خیر و شری برای خود می شناسد. انسانها هم در درجه بسیار بالاتری از گوسفندان دارای فهم و شعور هستند که عقل نامیده می شود و بزرگترین افتخار و مایه برتری انسان بر حیوانات به شمار می آید. اما عقل برای رساندن آنها به درجات کمال انسانی - که بندگی تمام عیار خداوند است - کفایت نمی کند. همین ویژگی وجه شباهت انسانها را به

گوسفندان در نیاز به يك چوپان تشکیل می دهد.

مهم این است که همین عقل، نیازمندی انسان را به پیشوایان معصوم و منصوب از جانب خداوند تشخیص می دهد و عجز او را از این که بدون دستگیری ایشان بتواند مسیر بندگی خدا را به طور صحیح و کامل طی کند، برایش آشکار می سازد.

پس دنباله روی انسانهای عاقل از ائمه علیهم السلام به هیچ وجه کورکورانه و بی دلیل نیست، بلکه لزوم آن را عقل انسانی تصدیق می نماید. بنابراین نمی توانیم پیروی عقلا از پیشوایان الهی را از روی نافهمی - و به تعبیری گوسفند وار - بدانیم. تشبیه امت به گله گوسفند، نباید باعث چنین سوء برداشت مغرضانه ای بشود.

درس دهم: معرفت امام علیه السلام سرچشمه همه خیرات

اشاره

مطالب گذشته این واقعیت را روشن می کند که شناخت و تبعیت از اهل بیت عصمت و طهارت، نه صرفاً از باب تعبد بلکه به حکم عقل انسان است. چرا که انسان خداشناس راهی به سوی خداوند جز آن چه خود او قرار داده، ندارد و از غیر این راه نمی تواند به رضا و سخط الهی آگاه شود. عاقلی که از پس پرده غیب خبر ندارد، دنبال کسی که او هم مانند خودش جاهل و نادان است، نمی رود، بلکه کسی را می جوید که به آن چه او نمی داند، آگاهی کامل دارد. اگر چنین کسی را شناخت، دیگر در این که باید او را پیروی کند، تردید و تأمل نمی کند.

عقلی بودن لزوم تبعیت از امام علیه السلام

پس مراجعه انسانها به ائمه اطهار علیهم السلام از باب مراجعه جاهل به عالم و یک حکم عقلی است و امر تحکمی و تعبدی محض نمی باشد.

همان طور که عاقل، در امور مادی و دنیوی خود، اگر نسبت به چیزی

نادان باشد، به دانا و متخصص آن مراجعه می کند و به هر چیزی از راه خودش وارد می شود، در امور معنوی و اخروی هم عقل همین گونه حکم می کند. لذا در بحث لزوم معرفت امام علیه السلام به همین حکم عقل تنبه داده شده است. امام باقر علیه السلام می فرمایند:

يا ابا حمزة، يخرج احدكم فراسخ فيطلب لنفسه دليلاً. و انت بطرق السماء اجهل منك بطرف الارض. فاطلب لنفسك دليلاً. (1)

ای ابوحمزه، هر يك از شما که بخواند چند فرسخ مسافتی را طی کند، برای خود راهنمایی می گیرد. و تو نسبت به راههای آسمان از راههای زمین نادانتر هستی. پس برای خود راهنمایی بگیر.

راههای آسمان، راههای هدایت الهی است که از طریق وحی به کسانی تعلیم داده شده و هر کس این علم را دارد، به حکم عقل باید از او تبعیت کرد. اگر به جز چهارده معصوم علیهم السلام در امت اسلام کسی این آگاهی را داشته باشد، از او هم می توان تبعیت کرد. اما این دانایی منحصر به چهارده نفر از امت اسلام است، پس پیروی ما هم باید فقط از اینها باشد. در این امر، پسند یا ناپسند کسی حقیقت را تغییر نمی دهد.

ما به هر حال محتاج علم ایشان هستیم. بنابراین چه دوست داشته باشیم و چه دوست نداشته باشیم، چاره ای جز پیروی از ایشان نداریم.

1-1. اصول کافی، کتاب الحجة، باب معرفة الامم و الرد اليه، حدیث 1.

امام علیه السلام باب خدا

«باب الله» بودن ائمه علیهم السلام به همین جهت است. اگر کسی می خواهد به سر منزل برسد، باید از این راه برود و از غیر این طریق، راه به جایی نمی توان برد. درست مانند این که اگر کسی بیمار شود، به حکم عقل باید به طبیب مراجعه کند. اگر بیماری بگوید من از خود خدا شفا می خواهم و بنابراین سراغ پزشک نمی روم، در خانه می نشینم و دعا می کنم تا خدا مرا شفا بخشد، همه عقلا او را مذمت می کنند. چون کسی که از خدا شفا می خواهد، باید از همان طریقی که خدا شفا را قرار داده، برود و فرض این است که مراجعه به پزشک همان طریق مذکور است.

البته در این مثال هیچ پزشکی منصوب و منصوص از طرف خدا نیست، ولی در بحث امامت همه تأکید بر مراجعه به کسانی است که منصوب از طرف خدای متعال هستند و خود، ایشان را «ابواب الله» نامیده است. پس لزوم پیروی از اهل بیت علیهم السلام برای آنان که تا حدی به فضایل و کمالات ایشان پی برده اند، يك حکم عقلی است نه يك دستور تعبدی محض.

در احادیث مقایسه ای میان واجبات اصلی در اسلام و امر ولایت صورت گرفته است که نمونه ای از آن چنین است:

عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال: بنى الاسلام على خمسة اشياء على الصلاة والزكاة والحج والصوم والولاية قال زرارة: فقلت: و
 ای شیء من ذلك افضل؟ قال عليه السلام الولاية افضل. لانها مفتاحهن والوالی هو الدلیل علیهن. (1)

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام، حدیث 5.

زراره از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز و زکات و حج و روزه و ولایت.

زراره می گوید: عرض کردم: کدام يك از اینها برتر هستند؟ فرمود: ولایت برتر است. زیرا ولایت کلید آنها و صاحب ولایت راهنما و نشان دهنده آنهاست.

اگر آشنایی با پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام نبود، نه نماز، نه روزه، نه حج، و نه زکات و نه هیچ حکم دیگری در دین برای ما روشن نبود در مورد اعتقادات هم همین طور است. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

ان الله تبارك و تعالی لو شاء لعرف العباد نفسه، ولكن جعلنا ابوابه و صراطه و سبيله و الوجه الذى يؤتى منه. فمن عدل عن ولايتنا، او فضل علينا غيرنا، فانهم عن الصراط لناكبون.

فلا- سواء من اعتصم الناس به و لا سواء حيث ذهب الناس الى عيون كدرة يفرغ بعضها فى بعض و ذهب من ذهب الينا الى عيون صافية تجرى بامر ربها لانفاد لها و لا انقطاع. (1)

خدای متعال اگر می خواست خودش را - مستقیماً و بی واسطه - به بندگان می شناساند، ولی ما را درها و راه و طریق خود و آن جهت و سویی که باید از آن داخل شوند قرار داده است. بنابراین کسانی که از ولایت ما روی گردانند، یا دیگری را بر ما ترجیح دهند، از صراط (مستقیم) می لغزند. آنها که مردم به ایشان چنگ

زده اند (با ما) مساوی نیستند. زیرا مردم (اهل سنت) به سوی چشمه های آب تیره رنگی که بعضی از آنها به بعضی دیگر می ریزد، روی آورده اند اما کسانی که به سوی ما آمدند به سوی چشمه های زلالی روی آورده اند که به فرمان پروردگارشان جاری هستند، آب آنها تمام نمی شود و خشک نمی گردند.

خداوند اهل بیت علیهم السلام را واسطه تقرب به سوی خودش قرار داده است. در هر چیزی حتی در توحید و معرفت خدای یکتا، ایشان واسطه فیض الهی هستند و تا کسی به ایشان رجوع نکند، به توحید حقیقی و معرفت راستین خداوند نایل نمی شود و آن چه به دست آورده است، از او دستگیری نمی کند. کسانی که به سراغ غیر ایشان رفته اند، به چشمه زلال علم و معرفت روی نیاورده اند. غیر اهل بیت علیهم السلام هم اگر بهره ای از آب معرفت برده باشند، آن را با گل و لای و آلودگیهای دیگر مخلوط کرده اند و از معرفت خالص الهی بی بهره مانده اند و بنابراین از صراط مستقیم خداوند دور افتاده اند. آن چشمه معرفتی که ناخالصی ندارد و چیزی آب زلال آن را آلوده نکرده، تنها از سینه و دهان اهل بیت علیهم السلام جاری است و تشنگان معرفت را تنها این چشمه می تواند سیراب نماید.

علم ایشان تمامی ندارد و هیچ کس از سر چشمه ایشان تشنه بازمی گردد. پس چرا انسان عاقل که چنین افرادی را شناخته است، سراغ دیگران برود یا در سر سپردگی به اهل بیت علیهم السلام تردید داشته باشد؟! اگر کسی همه چیز خود را از ائمه علیهم السلام بگیرد، محتاج هیچ کس نمی شود و همه خیرات را می تواند با قبول ولایت و سرپرستی ایشان بر خود، کسب کند. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

نحن اصل كل خير. و من فروعنا كل بر. فمن البر التوحيد و الصلاة و الصيام و كظم الغيظ و العفو عن المسيء و رحمة الفقير و تعهد الجار و الاقرار بالفضل لاهله. (1)

ما ریشه هر خوبی هستیم. و هر نیکی از شاخه های ماست. و از جمله نیکیهاست، توحید، نماز، روزه، فرو بردن خشم، گذشت از خطاکار، ترحم به فقیر، احساس مسئولیت نسبت به همسایه و اعتراف به برتری آن که شایستگی آن را دارد.

اهل بیت علیهم السلام چون ساخته دست عنایت و لطف خدا هستند، ریشه و منشأ هر خوبی می باشند و همه نیکی ها از شاخه ها و ثمرات وجودی درخت اهل بیت علیهم السلام است. در صدر همه نیکی ها اعتقاد به توحید خدای متعال است - که اصل دین می باشد - و سپس بقیه خوبیها که فروع دین هستند. اصل و فرع دین از طریق معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام به دست می آید.

نیاز انسان به امام علیه السلام در اصول و فروع دین

در آن بخش از اصول و فروع دین که خارج از حوزه کشف عقل است و صرفاً باید تعبد حاکم باشد، نیاز انسان به راهنمایی اولیای خدا واضح و روشن است. روزه و نماز احکامی هستند که انسان با عقل خویش به وجوب آنها پی نمی برد، اما وقتی حجت خدا و لسان وحی الهی وظیفه انسان را بیان کرد، تعبداً از آن تبعیت می کند.

اما اکثر مسائل دینی این طور نیست. در اصول دین، خصوصاً امر

توحید، و هم چنین در بسیاری از فروع، خصوصاً احکام قلبی اخلاقی، برای عقل آدمی روشنایی خاصی وجود دارد. توحید خداوند مطابق فطرت و عقل آدمی است و این را که خدا باید از حد تعطیل و تشبیه خارج باشد، عقل کاملاً تصدیق می کند. هم چنین فرو بردن خشم و گذشت از خطاکاران و رعایت همسایه و ... اینها امور عقلانی هستند که حسن آنها را عاقل می فهمد.

آن چه در این گونه امور اهمیت دارد، حفظ انسان در مسیر صحیح و عقلانی است و این هدف، در صورتی که انسان به خود وا گذاشته شود، تحقق نمی پذیرد. انسان نیازمند تزکیه و تربیت صحیح است و بدون آن، گر چه بسیاری از مسائل را در ابتدا بداند، ممکن است خیلی زود از مسیر درست منحرف شود و آن چه را دارد، از دست بدهد.

وقتی برای انسان عاقل جرعه اعتقاد صحیح به توحید زده شود، فوراً تصدیق می کند، اما افکار بشری و القانات نادرست نمی گذارند همان اعتقاد صحیح را حفظ کند و انواع وساوس شیطانی یا انسانی او را از حرکت در مسیر درست باز می دارند. لذا با این که توحید در معارف اهل بیت علیهم السلام بسیار روشن و وجدانی است، اما متأسفانه بسیاری از کسانی که حتی احادیث ائمه علیهم السلام را هم در این مورد دیده و شنیده اند، چون از سر خضوع و تسلیم با آنها برخورد نکرده اند، نتوانسته اند خود را از تأثیر سوء افکار بشری مصون بدارند و لذا به توجیه و تأویل آیات و روایات پرداخته اند. اینها مصداق آن گروه هستند که در فکر و عمل، دیگران را بر اهل بیت علیهم السلام ترجیح داده اند و به جای آن که سخن دیگران را درباره توحید به سخنان ائمه علیهم السلام محک بزنند، تعالیم دیگران را

اصل گرفته و احادیث را با آنها توجیه و تأویل نموده اند. به همین جهت با این که مسئله توحید در معارف اهل بیت علیهم السلام از بدیهی ترین بدیهیات است، اما بر بسیاری از متفکران و اهل مطالعه هم پوشیده مانده است.

پس بشر در امور غیر تعبدی هم احتیاج به مربی و معلم معصوم دارد و باید خود را به او بسپرد تا با دستورات او و طبق برنامه تربیتی او رشد کند و از انحراف در امان بماند. وقتی در خداشناسی - که روشن ترین مسئله است - وضعیت چنین باشد، به طریق اولی در پیغمبر شناسی و امام شناسی و معاد شناسی هم که اصول و پایه های دین هستند، همین طور خواهد بود. زیرا جنبه های تعبدی در اینها بیش از توحید است. به هر حال هر امر خیری از اهل بیت علیهم السلام سرچشمه می گیرد و با تمسک به ایشان می تواند به آن دسترسی پیدا کرد:

ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و ماواه و منتهاه. (1)

اگر از خوبی یاد شود، شما ابتدای آن و ریشه و شاخه آن و سرچشمه و پناهگاه و انتهای آن هستید.

اصل و فرع خوبیها و ریشه و شاخه نیکیها و ابتدا و انتهای آنها و سرچشمه مه خیرات، ائمه علیهم السلام هستند. نیکی همان است که آنها می گویند یا انجام می دهند.

1-1. بحار الانوار، جلد 102، صفحه 132، از عمون اخبار الرضا علیه السلام عباراتی از زیارت جامعه کبیره.

امام علیه السلام، پدر دلسوز و مادر مهربان

کدام مربی و معلمی بهتر از اینها که دست پروردگان خدای متعال هستند؟! خداوند ولایت و سرپرستی مردم را به اینها سپرده است و ایشان هم در کمال محبت و آقایی و بزرگواری به موالیان خود رسیدگی کرده و با دلسوزی تمام برای آنها پدری و مادری می کنند. امام رضا علیه السلام می فرماید:

الامام الماء العذب على الظمأ و الدال على الهدى و المنجى من الردى ... الامام الانيس الرفيق و الوالد الشفيق و الاخ الشفيق و الام البرة بالولد الصغير و مفرغ العباد في الداهية الناد. (1)

امام آب شیرین و گوارای زمان تشنگی و نشانگر هدایت و نجات بخش از هلاکت است... امام مونس مهربان و پدر دلسوز و برادر همسان و مادر نیکوکار برای فرزند کوچک و پناه بندگان در گرفتاری سخت است.

پدر دلسوز اگر ببیند که فرزندش راه خطا می رود و اشتباهی را مرتکب می شود، با مهربانی و ملاحظت، او را از خطایش باز می دارد و به هر قیمتی که شده از سقوط در انحراف نجاتش می دهد. برادر، در سختیها و گرفتاریها، برادر خود را تنها نمی گذارد. آن که برادری مانند خود دارد، هیچ گاه خود را تنها احساس نمی کند. مادر مهربان کودک خود را از خودش بیشتر دوست دارد، حاضر است به جای او همه

1-1. اصول کافی کتاب الحجّة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، حدیث 1.

ناراحتیها و مشکلات را تحمل کند اما آن طفل به سختی نیفتد و در دام بلا گرفتار نشود. همه اینها و بالاتر از اینها، در وجود نازنین امام علیه السلام جمع شده و خداوند چنین بزرگواری را مرب و پدر و مادر بندگان خود قرار داده است.

کسی که ولایت چنین امامی را بپذیرد، خود را در کنف حمایت و زیر سایه مهر و عطوفت چنان شخصی قرار داده، دیگر از هیچ خطری نگرانی ندارد و دلش شور چیزی را نمی زند. کدام پدر از امام علیه السلام مهربانتر، آگاهتر، توانمندتر، متقی تر، خداشناس تر، و دستگیرتر می توان یافت؟! کارهایی را امام علیه السلام می تواند انجام دهد که از عهده هیچ پدر و مادری در حق فرزندشان بر نمی آید. کسی که چنین ولیی دارد و خود را به او سپرده است، هر جا بخواهد بلغزد یا تفهمد یا هوای نفس بر او غلبه کند یا ... در همه این موارد مربی و سرپرست او بالای سرش هست و با آن ویژگیهای که در مورد ایشان بیان شد، هرگز فرزند خود را رها نمی کند.

وقتی کودکی هنوز راه رفتن بلند نیست، یا در تاریکی می خواهد به راهی که تا به حال نرفته قدم بگذارد، دست خود را در دست پدر می گذارد و اگر چشمانش هم بسته باشد، مطمئن خواهد بود که به مقصد می رسد و از راه منحرف نمی گردد. بندگان خدا کودکانی هستند که باید دست در دست مربی و پدر خود، راه بندگی خدا را طی کنند تا در این راه از شر شیاطین مصون و محفوظ بمانند. اما کسی که امام ندارد و ولایت چنین شخصیتی را گردن نهاده است، هم چون کودک بی پدری است که خودش راه را بلد نیست اما می خواهد با افت و خیز و حرکات

بچگانه مسیری را طی کند که بزرگان در آن مسیر به زمین خورده اند.

آیا امکان پذیر است؟! چنین کسی پناهی ندارد و در مشکلات خود را بی پناه احساس می کند، ولی اهل معرفت، امام علیه السلام را پناهگاه خود می دانند.

دو نوع هدایت امام علیه السلام

به اعتقاد شیعه هدایتگری امام علیه السلام به دو صورت انجام می شود، یکی «ارائه طریق» و دیگری «ایصال الی المطلوب». اولی نشان دادن راه است به نادان تا این که خود به پای خود آن را طی نماید. دومی حرکت دادن نادان است، اما نه به پای خود بلکه به پای مربی و هادی خود.

شخص باید خود را از امام علیه السلام جدا نکند تا با همراهی ایشان به مطلوب برسد. بنابراین اعمال ولایت امام علیه السلام در مورد اشخاص ممکن است به هر يك از دو شکل فوق، یا به هر دو صورت با هم باشد. البته نحوه آن به اختیار خودشان است که چه مقدار لطف و محبت به زیردستان خود داشته باشند.

هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (1)

ما اگر می خواهیم بیشتر مورد لطف ایشان قرار بگیریم، باید ارادت و محبت خود را به آنها بیشتر کنیم و به هر وسیله ممکن توجه و خشنودی آنها را به سوی خود جلب نماییم.

با توجه به مطالب فوق، ارزش و اهمیت «معرفت امام علیه السلام» برای ما روشن می شود و این که اگر کسی به این گوهر گران قدر و اکسیر اعظم دسترسی پیدا کند، در حقیقت به سرچشمه همه خوبیها و خیر کثیر،

دست یافته است. امام صادق علیه السلام درباره حکمت در آیه

وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا (1)

فرمودند:

طاعة الله و معرفة الامام. (2)

(منظور از حکمت) فرمانبرداری از خدا و معرفت امام علیه السلام است.

حکمت، آن علم مستحکمی است که قابل رخنه و سست شدن نیست. در مسیر هدایت، محکمترین پایه و اساس، اطاعت و فرمانبرداری از خدا همرا با معرفت امام علیه السلام است که تنها راه تحقق اطاعت می باشد. کسی که امامش را بشناسد و ولایت او را بپذیرد، همه خیرات را به دست می آورد و کسی که امام شناس نباشد، هیچ خیری ندارد.

بنابراین خیر کثیر چیزی جز معرفت امام علیه السلام نیست.

1-1 بقره، 269.

2-2. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب معرفة الامام و الرد اليه، حدیث 11.

پرسشهای مفهومی از درسهای 7 تا 10

1. آیا به ائمه علیهم السلام هم وحی می شود؟ توضیح دهید.
2. «معیار حق» بودن اهل بیت علیه السلام را توضیح دهید و لوازم آن را بیان کنید.
3. عبارت «استرعاکم امر خلقه» را توضیح دهید.
4. در تشبیه امام علیه السلام به چوپان چه اشکالی ممکن است مطرح شود و پاسخ آن چیست؟
5. توضیح دهید که چگونه شناخت و تبعیت از اهل بیت علیهم السلام حکم عقل انسان است.
6. نیاز انسان به راهنمایی اولیای خدا در آن بخش از اصول و فروع دین که در حوزه مستقلات عقلی می باشد، از چه جهتی است؟
7. دو نوع هدایت امام علیه السلام را بیان کنید. چگونه می توان از این هدایت ها بهره مند شد؟
8. منظور از «حکمت» در آیه شریفه: «و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً» طبق فرمایش ائمه علیهم السلام چیست؟ خیر کثیر بودن آن را توضیح دهید.

درس یازدهم: امام شناسی، تنها پایه خداشناسی

اشاره

در بحث از معرفت خدا، به این حقیقت اشاره شد که اعطای معرفت از جانب خود خداست و انسان پس از معرفی او، اگر آن معرفت را بپذیرد و تسلیم شود، وظیفه خود را درباره معرفت خدا انجام داده است. چنین کسی را می توانیم خداشناس بدانیم و منظور از این تعبیر «خدا باور» است نه کسی که صرفاً حقیقت برایش روشن شده باشد. چه بسا حجت بر کسی تمام شده و خدا او را به معرفت خود رسانده باشد، اما تا وقتی تسلیم آن نگشته است به او خداشناس گفته نمی شود. خداشناس یعنی کسی که پس از نیل به معرفت، آن را تصدیق هم کرده باشد و ما در این بحث اصطلاح «معرفت خدا» را به عنوان فعل اختیاری انسان به همین معنا به کار می بریم.

تعریف خداشناسی صحیح

حال با توجه به این معنا، سخن در این است که خداشناسی بدون امام شناسی امکان ندارد. منظور از امام شناسی هم، نظیر خداشناسی،

این است که شخص پس از معرفی امام علیه السلام از جانب خدا، آن را بپذیرد و تسلیم شود و در حقیقت وظیفه خود را در باب معرفت امام انجام دهد.

چنین فردی را امام شناس می‌گوییم. پس امام شناس یعنی معتقد به امام و کسی که امامت ایشان را پذیرفته است. اکنون می‌توانیم تصدیق کنیم که خدا یآوری بدون اعتقاد به امام امکان ندارد. زیرا اگر شخص واقعاً تسلیم خدا و بنده اوست، باید نسبت به باب بندگی و تنها راهی که او خود به عنوان عبادت خود معرفی نموده است، حالت تسلیم و پذیرش داشته باشد.

امامت و ولایت، بایی است که خداوند برای بندگی خود باز کرده و عبادت را فقط از این طریق ممکن دانسته است. لذا نمی‌توان پذیرفت که شخصی ادعای معرفت خدا را داشته باشد اما نسبت به این امر، حالت تسلیم نداشته باشد. کسی که خدا را به خدایی باور دارد، باید پیامبرش را هم به پیامبری و امامش را هم به امامت قبول داشته باشد. اگر در یکی از اینها تزلزل و تردید داشته باشد، در حقیقت در خداشناسی تردید کرده و لذا معرفت خدا را ندارد. بنابراین معرفت امام علیه السلام لازمه لاینفک معرفت خدا می‌باشد. ابوحمزه ثمالی می‌گوید:

قال لی ابوجعفر علیه السلام: انما یعبد الله من یعرف الله. فاما من لا یعرف الله فانما یعبد هکذا ضلالاً.

قلت: جعلت فداک، فما معرفة الله؟ قال علیه السلام: تصدیق الله عزوجل و تصدیق رسوله صلی الله علیه و آله و موالاه علی علیه السلام و الائتتام به و بائمة الهدی علیهم السلام و البراءة الی الله عزوجل من عدوهم.

هكذا يعرف الله عزوجل. (1)

امام باقر علیه السلام به من فرمودند: تنها کسی خدا را بندگی می کند که معرفت او را داشته باشد. ولی آن که اهل معرفت خدا نیست، او را این چنین (مانند منکران ولایت) گمراهانه می پرستد.

عرض کردم: فدایت گردم، معرفت خدا چیست؟ فرمود: باور داشتن خدای عزوجل و باور داشتن پیامبرش صلی الله علیه و آله و دوستی و همراهی با علی علیه السلام و پذیرفتن امامت او و ائمه هدی علیهم السلام و بیزاری جستن از دشمنان ایشان به سوی خدای عزوجل. این است معرفت خداوند عزوجل.

ملاحظه می شود که پذیرفتن پیامبر به پیامبری و امام به امامت، جزء معرفت خدا قرار دارد. این از آن جهت است که خدا یاوری، بدون اعتقاد به باب بندگی خدا امکان ندارد. حدیث دیگر را در این زمینه جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است:

انما يعرف الله عزوجل و يعبد من عرف الله و عرف امامه منا اهل البيت. و من لا يعرف الله عزوجل و [لا] يعرف الامام منا اهل البيت فانما يعرف و يعبد غير الله هكذا - و الله - ضلالاً. (2)

تنها کسی اهل معرفت خدا و عبادت اوست که هم معرفت خدا را داشته باشد و هم امام از ما اهل بیت علیهم السلام را بشناسد. و کسی که خدا را نشناسد و معرفت نسبت به امام از ما اهل بیت نداشته

1-1. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب معرفة الامام و الرد اليه، حدیث 1.

2-2. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب معرفة الامام و الرد اليه، حدیث 4.

باشد، چنین کسی غیر خدا را شناخته - و قسم به خدا - بندگی غیر خدا را این چنین گمراهانه کرده است.

چنین کسی در حقیقت به جای خدا از هوا و هوس خود پیروی کرده است و به بیان قرآن گمراه ترین فرد به حساب می آید.

عن ابی الحسن علیه السلام فی قوله الله عزوجل:

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ (1)

قال: یعنی من اتخاذ دینه رأیه بغیر امام من ائمة الهدی. (2)

حضرت امام ابوالحسن علیه السلام سدرباره قول خدای عزوجل: «و کیست گمراهتر از آن که هدایت الهی را کنار گذاشته و دنبال هوا و هوس خود می رود». فرمود: منظور کسی است که دین خود را به جای آن که از پیشوایان هدایت بگیرد، رأی و نظر خویش قرار داده است.

بنابراین، انکار امام علیه السلام در واقع انکار خدای متعال است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

كان امير المؤمنين عليه السلام اماماً. ثم كان الحسن عليه السلام اماماً. ثم كان الحسين عليه السلام اماماً. ثم كان علي بن الحسين عليه السلام اماماً. ثم كان محمد بن علي عليه السلام اماماً. من انكر ذلك كان كمن انكر معرفة الله تبارك و تعالی و معرفة رسول صلی الله علیه و آله. (3)

1-1 قصص، 50.

2-2. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فیمن دان الله عزوجل بغیر امام ...، حدیث 1.

3-3. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب معرفة الامام و الرد الیه، حدیث 5.

(پس از پیامبر صلی الله علیه و آله) امیر المؤمنین علیه السلام امام بودند، و بعد از ایشان به ترتیب امام حسن علیه السلام و سپس امام حسین علیه السلام و بعد حضرت علی بن الحسین علیه السلام و آن گاه حضرت محمد بن علی علیه السلام امام بودند. کسی که این مطلب را نپذیرد مانند کسی است که معرفت خدا و رسول او را نپذیرفته باشد.

بعد راوی خودش متوجه می شود که امام زمان او حضرت صادق علیه السلام است و این مطلب را سه بار سخدمت ایشان عرضه می دارد.

معنای دقیق «هدایت» و «ضلالت» در قرآن

در این جا منظور از «هدایت» برای ما روشن می شود و این که تا شخص اقرار به ولایت ائمه علیهم السلام نکند، اهل هدایت نیست و آن چه مقبول خدای متعال می باشد، توحید بدن نبوت و نبوت بدون امامت نیست.

باید هر سه با هم جمع شوند تا «هدایت» تحقق پیدا کند، و گرنه شخص از «ضلالت» و گمراهی خارج نشده است. در قرآن کریم چنین آمده است:

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ (1)

یعنی مغفرت خدا شامل کسانی می شود که غیر از توبه و ایمان و عمل صالح، هدایت هم یافته باشند. بنابراین با وجود آن سه، هنوز هدایت محقق نشده است. پس هدایت چیست و چگونه محقق

می شود؟ امام باقر علیه السلام در توضیح همین آیه، این سؤال را پاسخ داده اند:

والله لو انه تاب و آمن و عمل صالحاً و لم يهتد الى ولايتنا و مودتنا و معرفة فضلنا، ما اغنى ذلك عنه. (1)

به خدا قسم اگر کسی توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح هم داشته باشد، اما به ولایت و محبت ما و شناخت و برتری ما هدایت نشده باشد، هیچ يك از آنها فايده ای به حالش نخواهد داشت.

پس منظور از ایمان و توبه و عمل صالح در آیه شریفه چیست؟ پاسخ این سؤال را نیز در گفتار امام باقر علیه السلام می بینیم.

اما التوبة فمن الشرك بالله. و اما الايمان فهو التوحيد لله. و اما العمل الصالح فهو اداء الفرائض. و اما الاهتداء فبولاة الامر و نحن هم. (2)

منظور از توبه، توبه از شرك به خداست. و منظور از ایمان، توحید نسبت به خداوند است. و عمل صالح هم منظور انجام واجبات می باشد. و اما هدایت شدن پس به وسیله صاحبان امر است که ما هستیم.

هم چنین در مورد معنای «اهتداء» در آیه شریفه، داود رقی می گوید:

خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و از ایشان پرسیدم: «فما هذا الهدى بعد التوبة و الايمان و العمل الصالح؟»: منظور از این هدایت پس از توبه و ایمان و عمل صالح چه چیزی است؟

1-1. تفسیر برهان، جلد 3، صفحه 40، حدیث 8.

2-2. تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، جلد 1، صفحه 257، حدیث 351.

ایشان فرمودند: معرفة الائمة - و الله - امام بعد امام. (1)

(منظور، از هدایت شدن) معرفت امامان عليهم السلام می باشد. به خدا قسم معرفت يك يك امامان مراد است.

1-1. بحار الانوار، جلد 27، صفحه 198، حدیث 64، از فضائل الشیعه.

درس دوازدهم: انکار امام علیه السلام انکار خداست

شرك منكر ولايت

مطابق آن چه گفتیم: اگر کسی خدا را بشناسد و به او ایمان آورد و احکام الهی را هم عمل کند، اما با ولایت و امامت همه امامان علیهم السلام آشنا نشده و تسلیم ایشان نگردیده باشد، هنوز از گمراهی خارج نشده و اهل نجات نیست. چنین شخصی چه بسا خود را هم مؤمن بداند، اما اگر حقانیت صاحبان امر برایش روشن شده و تسلیم آنها نشده است، در واقع مشرک می باشد نه موحد، هر چند خودش نمی داند که چطور مشرک شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

ان الله تبارك و تعالی اخبر العباد بطرق الهدی و شرع لهم فيها المنار و اخبرهم كيف يسلكون فقال: «وانى لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحاً ثم اهتدى». و قال «انما يتقبل الله

من المتقين» (1).

فمن اتقى الهل فيها امره، لقي الله مؤمناً بما جاء به محمد صلى الله عليه وآله هيهات! هيهات! فات قوم و ماتوا قبل ان يهتدوا و ظنوا انهم آمنوا و اشركوا من حيث لا يعلمون.

انه من اتى البيوت من ابوابها اهتدى. و من اخذ فى غيرها سلك طريق الردى. و صل الله طاعة ولى امره بطاعة رسوله، و طاعة رسوله بطاعته. فمن ترك طاعة ولاة الامر، لم يطع الله و لا رسوله و هو الاقرار بما انزل من عند الله عزوجل (2).

خداوند متعال به بندگان راههای هدایت را نشان داده و وسیله روشنائی را در مسیر آنها قرار داده و به ایشان چگونگی طی مسیر را آموخته و فرموده است: «و من نسبت به کسانی که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح انجام داده سپس هدایت یافته اند، بسیار بخشاینده هستیم». و فرموده است: «خداوند تنها از تقوا پیشگان می پذیرد». بنابراین کسی که نسبت به اوامر الهی، تقوای او را حفظ کند، خداوند را با ایمان به آن چه حضرت محمد صلی الله علیه و آله آورده، ملاقات خواهد کرد. افسوس! افسوس که مردمی از دست رفتند و پیش از آن که هدایت یابند از دنیا رفتند و گمان داشتند که اهل ایمان هستند ولی بدون آن که خودشان بفهمند، مشرک شدند.

واقعیت این است که هر کس از درهای خانه ها وارد شود، اهل هدایت است و آن که از غیر در بیاید راه هلاکت پیموده است.

1-1. مائده، 27.

2-2. اصول کافی، کتاب الحجة، باب معرفة الامام و الرد الیه، حدیث 6.

خداوند اطاعت از ولی امر خود را با اطاعت از رسول خود پیوند زده و اطاعت از رسول خود را با اطاعت از خود پیوند زده است.

بنابراین هر کس اطاعت از صاحبان امر را ترك کند، نه خدا را اطاعت کرده و نه رسولش را. و این است اقرار به آن چه از جانب خدای عزوجل فرو فرستاده شده است.

مشرك بودن این گونه افراد از آن جهت است که وظیفه آنها به عنوان موحد این بوده که فقط تسلیم خدا باشند و در بندگی و عبادت او غیر خدا را با او شریک نگردانند. اما در عمل به جای آن که از همان خدایی که شناخته و پذیرفته بودند اطاعت کرده و راهی را که او قرار داده طی کنند، از پیش خود و با سلیقه شخصی به مسیری غیر از آن چه خداوند مقرر فرموده رفته اند و در واقع خواسته اند از غیر در وارد خانه شوند. این، در حقیقت شرك است، هر چند خود به شرك بودنش توجه نداشته اند. چنین نبود که آنها وظیفه خود را که اطاعت از رسول صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است ندانند، خیر، آن را می دانستند ولی به عمق این مطلب پی نبرده بودند که سر باز زدن از تسلیم در مقابل حجت خدا، انسان را از وادی توحید خارج کرده، به شرك می کشاند. به همین خاطر از جهتی که نمی دانستند و نمی فهمیدند، مشرك شدند. کسی که مشرك می شود لازم نیست خود، توجه به لوازم اعتقادش داشته باشد. همین که وظیفه اش را می دانسته، حجت برایش تمام بوده، در پیشگاه عدل الهی معذور نیست.

بت پرستان صریحاً خدای متعال را انکار می کنند و منکران ائمه علیهم السلام نیز کسی را انکار می کنند که به صریح احادیث - مطابق آن چه گذشت - انکارش، انکار خداست. خداوند انکار حجت خود را در

حکم انکار خود دانسته و بنابراین می توان گفت که منکر امامت و ولایت ائمه علیهم السلام در حقیقت منکر خداوند می باشد، هر چند که روی مصلحت‌هایی برخی احکام دنیوی این دو گروه با یکدیگر متفاوت است.

مراتب انکار امامت

انکار امامت دارای مراتبی است که برخی از آن مراتب شدیدتر و بعضی خفیف تر است. کسی که ائمه علیهم السلام را به عنوان پیشوایان معصوم خدا و حجت‌های الهی شناخته است، اگر تسلیم امامت ایشان نشود، منکر آنان می باشد، اعم از این که صریحاً امامت ایشان را نفی کند. یا این که نفی نکند اما قبول هم نکند. این حالت هم نوعی انکار ورد محسوب می شود. مرتبه شدیدتر این است که با ایشان دشمنی بورزد و تبری از ایشان را وسیله تقرب به سوی خداوند بداند!

همه این حالتها انکار امامت ائمه علیهم السلام است که به فرموده خدای متعال در حکم انکار خود خداست. البته چون این مراتب انکار با یکدیگر تفاوت دارند، بعضی از احکام آنها هم با یکدیگر متفاوت است. مثلاً دشمنی با ائمه علیهم السلام باعث می شود که فرد در دنیا حکم مسلمان نداشته باشد، بدنش هم چون بت پرستان پاك نباشد و خوردن ذبیحه اش برای مسلمانان مجاز نباشد و ... اما در مراتب پایین تر چنین احکامی نیست. به هر حال منکران امامت ائمه علیهم السلام با وجود تفاوت‌هایی که در درجه انکارشان وجود دارد، در يك مرتبه مشترك هستند و آن این است که تسلیم امامت امامان علیهم السلام نشده اند و از همین جهت کافر و مشرک می باشند. البته تأکید می شود که ممکن است خودشان به این که

انکار امامت ائمه علیهم السلام در واقع انکار خداست، علم و توجه نداشته باشند، اما جهل یا غفلت ایشان تأثیری در کفر و شرک آنها ندارد (اشرکوا من حیث لا یعلمون) خدای متعال می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ (1)

بنابراین مهمترین مسئله در دین، همین «امامت» و «ولایت» است که تضمین کننده همه چیز است و بدون آن همه چیز حتی توحید که اصل و پایه و روح دین است نیز ضمانت کافی برای تحقق یافتن، پیدا نمی کند. اگر تعالیم اهل بیت علیهم السلام در باب توحید نبود، هرگز مردم خداشناس در مسیر صحیح خداشناسی باقی نمی ماندند و همگان تحت تأثیر القانات شیطانی، به گمراهی و تشبیه خالق متعال می افتادند.

اکنون که جوامع حدیثی پر از خطب توحیدی ائمه علیهم السلام است و در قرون گذشته در اختیار بسیاری از متفکران مسلمان قرار گرفته است، باز هم مشاهده می کنیم که پیروان راستین ایشان که همان موحدان واقعی هستند، تعدادشان به نسبت دیگران بسیار کم است، چه رسد به این که فرض کنیم اهل بیت علیهم السلام نبودند و این سخنان را نفرموده بودند. در آن صورت می توان گفت که دیگر موحد واقعی باقی نمی ماند.

به هر حال انکار امامت و ولایت، انکار اصل و اساس دین است و انسان را از دایره توحید خارج ساخته، به وادی شرک می راند.

البته همان طور است که گفته شد هیچ اشکالی ندارد که خدای متعال بر

اساس مصالحی برای این گروه از مشرکان در دنیا از لحاظ ظاهر دین احکامی را وضع می کند که از بعضی جهات با احکام مؤمنان مشترک و یکسان باشد. مانند این که منکران ولایت اگر با اهل بیت علیهم السلام دشمنی نداشته باشند، بدنهایشان پاک است، ولی مشرکان غیر مسلمان که علناً خدا را انکار می کنند، چنین حکمی برایشان نیست. این حکم آنها را از کافر و مشرک بودن خارج نمی سازد و صرفاً به خاطر مصلحتهایی در دنیا قرار داده شده و با مرگ آنها از بین می رود و در آخرت هیچ اثری بر این حکم مترتب نیست.

منکر امام علیه السلام مسلمان کافر است

با این وصف نمی توان گفت که «چون شیعیان، منکران ائمه علیهم السلام و ناقضان اقوالشان را کافر و غیر مسلمان نمی دانند، پس ولایت و امامت جزئی از اجزای قطعی ایمان محسوب نمی شود و الا انکار آن به الحاد و ارتداد می کشید».

آری، شیعیان، منکران ائمه علیهم السلام را مسلمان می دانند ولی در عین حال ایشان را کافر می شمارند. این کفر در برابر ایمان است نه اسلام. کفری که ضد اسلام باشد، باعث الحاد و ارتداد می شود، ولی کفری که ضد ایمان است می تواند با اسلام جمع شود.

بنابراین مسلمان ممکن است کافر باشد ولی این کفر موجب الحاد و ارتداد نمی شود. پس در عین حال که امامت، جزئی از اجزای قطعی ایمان - بلکه اصل و روح آن - است، اما انکار آن، اگر با حفظ ظاهر اسلام باشد، فرد را از شمول احکام اسلام خارج نمی سازد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

حدثنی جبرئیل عن رب العزة جل جلاله انه قال:

من علم ان لا اله الا انا وحدي و ان محمداً عبدي ورسولي و ان علي بن ابيطالب خليفتي و ان الائمة من ولده حججی، ادخله الجنة برحمتی، و نجیته من النار بعفوی، و ابحت له جواری، و اوجبت له كرامتی، و اتممت علیه نعمتی، و جعلته من خاصتی و خالصتی. ان نادانی، لیبته. و ان دعانی، اجبته. و ان سالنی اعطیته. و ان سكت، ابتداته. و ان اساء رحمته. و ان فر منی، دعوته. و ان رجع الی، قبلته و ان قرع بابی، فتحتہ.

و من لم یشهد ان لا اله الا انا وحدي، او شهد بذلك و لم یشهد ان محمداً عبدي ورسولي، او شهد بذلك و لم یشهد ان علي بن ابيطالب خليفتي، او شهد بذلك و لم یشهد ان الائمة من ولده حججی، فقد جحد نعمتی، و صغر فر بآياتی و كتبی. ان قصدنی، حجبتہ و ان سالنی، حرمتہ. و ان نادانی، لم اسمع نداءه. و ان دعانی، لم استجب دعاه. و ان رجانی، خیبته. و ذلك جزاؤه منی. و ما انا بظالم للعبید. (1)

جبرئیل از طرف پروردگار عزت برایم حدیث کرد که خدا فرمود: کسی که تنها مرا شایسته بندگی بداند و محمد را بنده و رسول من بداند و علی بن ابیطالب را خلیفه من بداند و پیشوایان از

فرزندان او را حجت‌های من بدانند، او را به سبب رحمت خویش وارد بهشت می‌سازم، و به سبب عفو و بخشایش خود از آتش نجاتش می‌دهم، و به او اجازه می‌دهم تا در جوارم باشد، و کرامت خود را برایش حتمی می‌سازم، و نعمت خود را بر او به اتمام می‌رسانم، و او را از خواص و برگزیدگانم قرار می‌دهم.

(به طوری که) اگر مرا صدا زند، جوابش را می‌دهم. و اگر مرا بخواند، اجابتش می‌کنم. و اگر از من درخواستی نماید، خواسته‌اش را روا می‌دارم. و اگر سکوت کند (و نخواهد)، خودم ابتدا به نعمت می‌کنم، و اگر بدی کند او را مورد رحمتش قرار می‌دهم. و اگر از نزد من فرار کند، خودم او را صدا می‌زنم. و اگر به سویم برگردد، او را می‌پذیرم. و اگر در مرا بکوبد، آن را به رویش می‌گشایم.

و کسی در الوهیت من قائل به توحید نباشد، یا توحید را قبول داشته باشد ولی به این که محمد بنده و رسول من است شهادت ندهد، یا به این هم شهادت دهد اما به این که علی بن ابیطالب خلیفه من است شهادت ندهد، یا به این هم شهادت دهد اما به این که پیشوایان از فرزندان او حجت‌های من هستند شهادت ندهد، چنین کسی نعمت مرا انکار کرده، و عظمت مرا کوچک شمرده، و به آیات و کتاب‌های من کفر ورزیده است، (بنابراین) اگر مرا قصد کند، او را از خود حجب می‌کنم. و اگر از من درخواست کند، محرومش می‌سازم. و اگر مرا صدا زند، صدایش را نشنیده می‌گیرم. و اگر مرا بخواند، پاسخش را نمی‌دهم. و اگر به من امید بندد، امیدش را ناامید می‌کنم. و این سزای اوست از جانب من. و من ظلم کننده به بندگان نیستم.

ملاحظه می شود که منکر ولایت ائمه علیهم السلام هیچ شأن و منزلتی در پیشگاه خدای متعال ندارد و اعتقاد به توحید و نبوت و حتی امامت امیر مؤمنان علیه السلام اگر با انکار سایر ائمه علیهم السلام همراه باشد، سبب جلب عنایت الهی نمی شود و مطابق آن چه گذشت، همه خیرات و برکات فقط و فقط با قبول ولایت همه امامان علیهم السلام به دست می آید و حدیث فوق گوشه ای از نعمات الهی را برای اهل ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام بیان می کند.

ولایت، شرط ضروری توحید

در همین مورد، حدیث مشهوری است که به نام حدیث «سلسله الذهب» معروف است، چون در سلسله سند آن، هشت معصوم قرار دارند. حدیث مربوط به وقتی است که حضرت رضا علیه السلام در حرکت خود از مدینه به سوی مرو، به نیشابور رسیدند. در هنگام خروج، اصحاب حدیث خدمت ایشان رسیده و عرض کردند: از نزد ما می روی و حدیثی برای ما نمی فرمایی تا از آن بهره مند شویم؟ و حضرتش در حالی که روی کجاوه نشسته بودند، سر مبارك را از آن بیرون کرده فرمودند:

سمعت ابی موسی بن جعفر یقول: سمعت ابی جعفر بن محمد یقول: سمعت ابی محمد بن علی یقول: سمعت ابی علی بن الحسین یقول: سمعت ابی الحسین بن علی یقول: سمعت ابی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیهم السلام یقول: سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول: سمعت لله عزوجل یقول: لا اله

لا الله حصنی. فمن دخل حصنی، امن من عذابی (فلما مرت الراحلة نادانا): بشروطها وانا من شروطها. (1)

... (امام رضا علیه السلام) از پدران شان نقل کردند که: «لا اله الا الله» پناهگاه من است. هر کس داخل پناهگاه من گردد، از عذاب من در امان است. (و وقتی مرکب ایشان دور شد، با صدای بلند به ما فرمود:) اما با شرایطی. من هم جزء آن شرایط هستم. س

پس کلمه توحید وقتی نجات دهنده از عذاب الهی خواهد بود که همراه با ولایت ائمه علیهم السلام باشد و در واقع توحید خالص فقط در این صورت محقق می گردد. لذا ولایت امیر المؤمنین علیه السلام همان اثری را دارد که کلمه توحید دارد:

عن الرضا، عن ابیه، عن آبائه عن علی بن ابيطالب علیهم السلام، عن النبی صلی الله علیه و آله عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل، عن اللوح، عن القلم قال: يقول الله عزوجل: ولایة علی بن ابی طالب حصنی، فمن دخل حصنی، امن من عذابی. (2)

امام رضا از پدران اش علیهم السلام از جبرئیل، از میکائیل، از اسرافیل، از لوح، از قلم، نقل کردند که خدای عزوجل فرمود: ولایت حضرت علی بن ابیطالب، پناهگاه من است. هر کس داخل پناهگاه من گردد، از عذاب من در امان است.

1-1 عیون اخبار الرضا علیه السلام، باب 37، حدیث 4.

2-2 عیون اخبار الرضا علیه السلام، باب 38، حدیث 1.

دو حدیث فوق کاملاً با یکدیگر تطبیق می کنند. زیرا ولایت امیر المؤمنین علیه السلام روح توحید خدای متعال و تضمین کننده آن است.

ممکن است کسی ظاهراً اهل توحید باشد ولی اگر اهل ولایت نباشد توحیدش پذیرفته نیست. ولی اگر کسی به راستی اهل ولایت امیر المؤمنین علیه السلام باشد، هم توحیدش پذیرفته است و هم به نبوت و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقرار کرده است. زیرا ولایت امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام روح و اساس توحید و نبوت می باشد. لذا به قول شاعر معاصر:

توحید و نبوت و امامت هر سه = در گفتن يك على ولى الله است (1)

البته منظور از گفتن در این جا اعتقاد و باور قلبی است نه تنها به زبان آوردن بدون اعتقاد قلبی.

معرفی امیر المؤمنین علیه السلام از زبان خودشان

انا الهادی. انا المهتدی. و انا ابو الیتامی و المساکین و زوج الارامل. و انا ملجأ کل ضعیف و مأمّن کل خائف. و انا قائد المؤمنین [الی الجنة] و انا جبل الله المتین. و انا عروة الله الوثقی و كلمة التقوی. و انا عین الله و لسانه الصادق و یده. و انا جنب الله الذی یقول: «ان تقول نفس یا حسرتی

علی ما فرطت فی جنب الله» (1).

و انا ید الله المبسوطة علی عباده بالرحمة و المغفرة و انا باب حطة. من عرفنی و عرف حقی، فقد عرف ربه لانی وصی نبیه فی ارضه و حجته علی خلقه لا ینکر هذا الا راد علی الله و علی رسوله (2).

من هدایت کننده هستم. من هدایت شده هستم. و من پدر یتیمان و بیچارگان و شوهر بیوه زنان هستم. و من پناه هر ناتوان و آرامگاه هر ترسانی هستم. و من راهبر مؤمنان (به سوی بهشت) هستم. و من ریسمان محکم خداوند هستم. و من دستگیره مطمئن خدا و کلمه تقوای خدا هستم. و من چشم خدا و زبان راستگوی او و دست او هستم. و من پهلوی خدا هستم که فرمود: «تا این که کسی نگوید: افسوس بر کوتاهی کردن من نسبت به پهلوی خدا!» و من دست خدا هستم که بر سر بندگانش سایه رحمت و مغفرت را گسترده است. و من در آمرزش گناهان هستم. هر کس مرا و حق مرا بشناسد، پروردگارش را شناخته است. زیرا من وصی پیامبر خدا در زمین او و حجت او بر خلقش هستم. این حقیقت را جز کسی که خدا و رسولش را رد می کند، انکار نمی کند.

«جنب» به معنای پهلوی انسان است و لذا وقتی چیزی بسیار بسیار به انسان نزدیک باشد، می گویند پهلوی اوست. امیر المؤمنین علیه السلام که بنده و مخلوق خداست، به اعتبار تقرب زیاد به خدای متعال به نام

1-1. زم، 56.

2-2. معانی الاخبار، صفحه 17 و 18.

«جنب الله» خوانده شده و کوتاهی در حق او، کوتاهی در حق خداوند محسوب می شود. بقیه تعابیری که در حدیث فوق به کار رفته پیشتر توضیح داده شده است. نکته مهمی که از این حدیث استفاده می کنیم همان است که معرفت پروردگار بدون معرفت امام علیه السلام و حق ایشان امکان ندارد. زیرا انکار امام علیه السلام و حق ایشان در حقیقت انکار خدا و رسول اوست.

فصل 3 : نقش تولی و تبری در دین داری

درس سیزدهم: حقیقت ایمان: حب و بغض به خاطر خدا

اشاره

در مباحث گذشته روشن شد که حقیقت دین و روح اسلام، تعبد و تسلیم به پیشگاه پروردگار متعال است. بنابراین اعمال عبادی اگر بخواهد اثر مطلوب خود را داشته باشد، باید همین حالت را در عبادت کننده به وجود آورد. از همین جهت می توان گفت که عبادات مانند نماز، روزه، حج، زکات و ... همگی برای آن وضع شده اند تا بنده را آن چنان که خدا خواسته، تسلیم و عبد او گردانند و در صورتی که چنین اثری را نداشته باشد، فاقد روح بوده، صرفاً نمایشی هستند، درست مانند عروسکهایی که به شکل انسان هستند ولی بهره ای از انسانیت ندارند. انسان بودن آدمی به شکل ظاهری او مربوط نمی شود، این روح انسان است که ارزش انسانیت را به کالبد او می دهد.

روح عبادت: کوچکی در برابر خداوند

با این ترتیب روح عبادات، تسلیم و تعبد نسبت به خدای متعال می باشد و اعمالی که از روی تسلیم به پروردگار نباشد، کالبدی بدون روح و جسمی بدون جان است. لذا اگر در عبادت کننده حالت «عُجَب» پیدا شود باعث تباهی همه اعمالش می گردد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

من دخله العجب هلك. (1)

هر کس مبتلا به خود پسندی شود، (ایمانش) تباه می گردد.

چه بسیارند انسانهایی که با انجام همین اعمال عبادی از خدا دور شده اند در حالی که به گمان خود تقرب به خدا پیدا کرده اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

قال الله عزوجل: ... ان من عبادى المؤمنین لمن یجتهد فى عبادتى فیقوم من رقاده و لذیذ و ساده فیتهجد لى اللیالی ففتعب نفسه فى عبادتى، فاضربه بالنعاس اللیلة و اللیلتین، نظراً منى له و ابقاء علیه. فینام حتى یصبح فیقوم و هو ماقت لنفسه سزاری علیها. و لو اخلی بینة و بین ما یرید من عبادتى، لدخله العجب من ذلك فیصیره العجب الی الفتنة باعماله فیاتیه من ذلك ما فیه هلاکه لعجبه باعماله و رضاه عن نفسه حتى یظن انه قد فاق العابدین و جاز فی عبادته حد التقصیر

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب العجب، حدیث 2.

فیتباعد منی عند ذلك و هو یظن انه یتقرب الی. (1)

خدای عزوجل فرمود: ... از بندگان مؤمن من وجود دارد کسی که در راه بندگی من کوشش زیاد می کند، از خواب و بستر دلپذیر خود برمی خیزد و شبها را به بیداری و شب زنده داری سپری می کند تا آن حد که در راه عبادت من خسته و رنجور می گردد.

من به خاطر لطف به او و باقی نگه داشتن او در مسیر بندگی، یکی دو شب او را به خواب می برم. در نتیجه تا صبح می خوابد و وقتی بر می خیزد از خودش ناراحت است و خود را سرزنش می کند. ولی (حقیقت این است که) اگر او را به حال خودش واگذارم تا مطابق میلش مرا بندگی کند، به خاطر همان عبادتها مبتلا به عجب می شود و عجب باعث فریفته شدن او نسبت به اعمالش می گردد و در اثر این فریفته شدن (ایمانش) تباه می شود. زیرا نسبت به اعمالش خوشحال و از خودش خشنود است تا آن جا که گمان می کند بر همه عبادت کنندگان برتری یافته و در بندگی اش هیچ کوتاه نکرده است. و در این صورت از من دور می شود در حالی که به گمان خود به من تقرب پیدا می کند.

اگر اعمال عبادی، انسان را در مسیر عبودیت خدا به تسلیم بیشتر در نیاورد، به جای آن که باعث تقرب انسان به پیشگاه پروردگار گردد، سبب دوری او از رضای خدا می شود. اینجاست که گاهی يك گناه نزد خدا از يك کار خوب بهتر می شود! امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الرضا بالقضاء، حدیث 4.

سینة تسوؤك خير عندالله من حسنة تعجبك. (1)

کار زشتی که تو را ناراحت و غمگین کند، نزد خداوند بهتر است از کار خوبی که باعث خشنودی تو (از خودت) گردد.

کار زشتی که انسان از انجام دادنش ناراحت شود، او را به توبه و تضرع به پیشگاه خدا می اندازد، تا از سر تقصیرش بگذرد و همین حالت، مصداق بندگی و تسلیم در برابر خدای متعال است. ولی کار خوب که انسان را به عجب آورد و از خود راضی و مسرور سازد، در او روح انسانیت را زنده می کند و هر قدر انسان نزد خود بزرگ جلوه کند، دیگر در برابر خداوند خود را کوچک و خوار نمی بیند و این او را از حقیقت بندگی دور می نماید.

پس معیار و ملاک بندگی خدا، انجام دادن اعمال عبادی نیست، اینها وقتی عبادت است که انسان را تسلیم خدا و مطیع فرمان او گرداند.

به همین جهت است که خدا بنده مؤمن خود را از انجام کار خوبی که روح بندگی را در او از بین می برد، باز می دارد. این کار خدا از آن جهت است که خیر بنده مؤمن خود را می خواهد و لذا کاری می کن که او مبتلا به عجب نگردد. البته این عنایت خداوند فقط شامل مؤمنان می شود، و اینها کسانی هستند که خود را تحت ولایت و سرپرستی پروردگار قرار داده، اختیار و صلاح خویش را به دست او سپرده اند، آنها یقین دارند که خداوند بهتر از هر کسی مصلحت آنها را می داند و کاری جز به خیر و صلاحشان انجام نمی دهد. اینجاست که مسئله راضی بودن به قضای خدای اهمیت خاصی پیدا می کند. بنده مؤمن

می داند که اگر ولایت و سرپرستی پروردگارش را بپذیرد، هر خوشی یا ناخوشی که ببیند به خیر اوست و شری در آن نیست. امام صادق علیه السلام می فرماید:

فیما اوحی الله عزوجل الی موسی عمران علیه السلام: یا موسی بن عمران، ما خلقت خلقاً أحب الی من عبدی المؤمن فانی انما ابتلیه لما هو خیر له. و اعافیة لما هو خیر له. و ازوی عنه ما هو شر له لما هو خیر له. و انا اعلم بما یصلح علیه عبدی. فلیصبر علی بلائی، و لیشکر نعمائی، و لیرض بقضائی، اکتبه فی الصدیقین عندی اذا عمل برضائی و اطاع امری. (1)

در آن چه خدای عزوجل به حضرت موسی بن عمران وحی کرد، چنین آمده است: ای موسی بن عمران، من مخلوقی که نزد من محبوبتر از بنده مؤمن من باشد، خلق نکرده ام. بنابراین جز این نیست که او را مبتلا و گرفتار می سازم به جهت آن چه خیر او در آن است، و معاف می دارم به جهت آن چه خیر او در آن است. و آن چه را به ضرر اوست، به جهت آن چه خیر او در آن است. از وی دور می دارم. و من بهتر از هر کسی، صلاح حال بنده خود را می دانم. حال که چنین است، پس باید بر گرفتاریهایی که برایش پیش می آورم، صبر کند و نعمتهای مرا شکر گزارد و به حکم من راضی باشد تا او را از جمله صدیقین در نزد خود بنویسم، اگر به آن چه من می پسندم عمل کند و از فرمان من اطاعت کند.

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الرضا بالقضاء، حدیث 7.

این است مصداق اعمال «ولایت» و سرپرستی خداوند در حق بنده با ایمانش که او را به بهترین نحو اداره می کند و اجازه نمی دهد در مسیری که صلاحش نیست قرار بگیرد، هر چند که ظاهر آن مسیر، انجام اعمال عبادی و کارهای خوب باشد.

اعمال ولایت الهی در حق بنده مؤمن

بنابراین بندگی خدا خلاصه می شود در این که انسان تسلیم پیشگاه او باشد و به آن چه او برایش پسندیده - چه مطابق میلش باشد و چه مخالف - راضی و خشنود باشد. چنین کسی واقعاً «ولایة الله» را پذیرفته است و مؤمن بودن شخص نیز از همین ویژگی مشخص می گردد.

... عن ذكره عن ابي عبدالله عليه السلام قال: قلت له: بای شیء يعلم المؤمن من بانه مؤمن؟ قال عليه السلام: بالتسليم لله و الرضا فيما ورد عليه من سرور او سخط. (1)

... راوی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مؤمن از کجا بداند که مؤمن است؟ فرمود: از تسلیم بودن نسبت به خداوند و خشنودی نسبت به آن چه برایش پیش می آید چه مطابق میلش باشد و چه مخالف.

اینجاست که برای انسان مشخص می شود همه عبادات، اگر واقعاً عبادت خدا باشند، باید چنین اثری در روح عبادت کننده داشته باشند.

نماز و روزه و حج و ... اگر آن گونه که مورد رضای خداست انجام شوند، شخص را به سوی این که راضی به رضای خدا و ناراضی از

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الرضا بالقضاء، حدیث 12.

نارضایتی او باشد، سوق می دهند. بنده با ایمان در برابر رضا و سخط الهی از پیش خود رضا و سخطی ندارد، آن چه را خدایش می پسندد، دوست دارد و از آن چه خدا برایش کراهت دارد، متنفر است. هر قدر حب و بغض انسان منطبق بر حب و بغض الهی باشد، به همان اندازه از ایمان بهره مند شده است. این مطلب در احادیث ما تحت عنوان «الحب فی الله و البغض فی الله» آمده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

یا عبدالله، احب فی الله. و ابغض فی الله. و وال فی الله. و عاد فی الله. فانه لا تنال ولاية الله الا بذلك. و لا یجد رجل طعم الايمان، و ان کثرت صلاته و صیامه، حتی یكون كذلك... (1)

ای بنده خدا، در راه خدا و به خاطر او دوست داشته باش، و به خاطر او تنفر داشته باش. و دوستی و دشمنی ات در راه خدا باشد.

زیرا ولایت خدا جز از این راه به دست نمی آید. و هیچ انسانی هر چند نماز و روزه اش زیاد باشد، طعم ایمان را نمی چشد مگر آن که چنین باشد.

حب و بغض برای خداوند، معیار درجه ایمان

«الحب فی الله» یعنی این که انسان در راه خدا و به خاطر او دوست داشته باشد، همه دوستیهایش به خاطر خدا باشد، کسی و چیزی را که خدا دوست دارد، به این دلیل که محبوب خداست، دوست داشته باشد،

1-1. بحار الانوار جلد 69، صفحه 236، حدیث 1، از علل الشرایع، عیون اخبار الرضا علیه السلام، امالی صدوق.

و هم چنین از آن چه مبعوض خداست، به خاطر این که مبعوض خداست، بدش بیاید، دوستی و دشمنی او در همه موارد به خاطر خدا باشد. چنین کسی در واقع خدا را ولی و سرپرست خود دانسته و از پیش خود در برابر او اراده ای ندارد، خواست خود را درخواست خدا فانی کرده و جز آن چه او می خواهد، نمی خواهد. این روح ایمان است. اگر کسی از این حالت هیچ بهره ای نداشته باشد، مزه ایمان را نمی چشد، هر چند که اهل نماز و روزه و سایر عبادات باشد. انجام هر عبادتی، اگر چنین حالتی را در انسان به وجود آورد، طعم ایمان را خواهد چشید و در غیر این صورت، ایمان در ذائقه روحش بی مزه جلوه می کند. درجه ایمان هر کس به اندازه «حب فی الله» و «بغض فی الله» در اوست. بنابراین حب و بغض در راه خدا معیار درجه ایمان می باشد. به همین جهت است که وقتی از امام صادق علیه السلام سؤال شد که آیا حب و بغض جزء ایمان می باشد، فرمودند:

و هل الايمان الا الحب و البغض؟! (1)

آیا ایمان چیزی جز حب و بغض می باشد؟!

روح همه اعمال، علاقه یا نفرت انسان است نسبت به کسی که اطاعت یا نافرمانی او را می کند. روح طاعت این است که از روی علاقه به خداوند و به خاطر امثال امر او انجام شود. این که عبادت باید به قصد «قربة الی الله» صورت پذیرد، نشان دهنده همین حقیقت است.

روح معصیت هم نفرت و بغض نسبت به خداوند است. پس ارزش مثبت یا منفی داشتن اعمال به همین حب و بغض بر می گردد.

1-1. اصول کافی، کتاب الايمان و الکفر، باب الحب فی الله و البغض فی الله، حدیث 5.

ملاك ديندارى در نزد ائمه عليهم السلام همين «حب» و «بغض» براساس دين است. پس اگر چنين حب و بغضى در انسان نباشد، هيچ بهره اى از دين ندارد. امام صادق عليه السلام مى فرمايند:

كل من لم يحب على الدين و لم يبغض على الدين فلا دين له. (1)

هر كس حب و بغض براساس دين نداشته باشد، دين ندارد.

ميزان ديندارى در هر كس به اندازه حب و بغض دينى اوست.

1-1. اصول كافى، كتاب الايمان و الكفر، باب الحب فى الله و البغض فى الله، حديث 16.

درس چهاردهم: تجلی حب و بغض فی الله در حب و بغض به خاطر اهل بیت علیهم السلام

دوستی با دوست خدا و دشمنی با دشمن او

حال که چنین است، باید دید چه چیزی محبوب خداست و چه چیزی مبغوض او و چه کسانی محبوب خدا یا مبغوض او هستند، تا انسان محور حب و بغضهای الهی را بشناسد و بتوان ایمان خود را به آن وسیله محک بزند. همین سؤال را کسی که در حدیث قبلی مخاطب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، از ایشان پرسید. سؤالش این بود: از کجا بدانم که دوستی و دشمنی ام در راه خدا بوده؟ و دوست خدا کیست تا با او دوستی کنم؟ و دشمن او کیست تا با او دشمنی کنم؟ حضرت در پاسخ، به امیر المؤمنین علیه السلام اشاره کرده، فرمودند:

ولی هذا ولی الله، فواله. و عدو هذا عدو الله، فعاده، وال ولی هذا، و لو انه قاتل ابيك و ولدك. و عاد عدو هذا، و لو انه

ابوك او ولدك. (1)

دوست امير المؤمنين عليه السلام دوست خداست، پس با او دوستی کن، و دشمن ایشان دشمن خداست، پس با او دشمن باش، با دوست امير المؤمنين عليه السلام دوستی کن هر چند که کشنده پدر و فرزندان باشد و با دشمن ایشان دشمنی کن، هر چند که پدرت یا فرزندت باشد.

این است محور حب و بغض الهی، انسان می تواند ایمان خود را به وسیله درجه محبت خود به امير المؤمنين عليه السلام و دوستان ایشان و بغض نسبت به دشمنان ایشان بشناسد.

اهل بیت عليهم السلام، محبوب بالذات خداوند

کسی که می خواهد دوستیها و دشمنیهایش برای خدا و در راه او باشد، باید به این مطلب توجه داشته باشد که مطابق روایات فراوانی که شیعه و سنی نقل کرده اند، حبیب خدا شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و همین عنوان نشان می دهد که محبوبترین خلق خدا از نظر خدا ایشان است که لقب «حبیب الله» را اختصاص به خود داده است. به دنبال ایشان اهل بیت آن حضرت هستند که در این ویژگی از ایشان جدا نیستند. همان طور که پیشتر بیان شد، این چهارده معصوم عليهم السلام برگزیده برگزیدگان الهی هستند و در حقیقت اینها تنها محبوبهای خدا هستند.

به این معنا که اگر کسی یا چیزی دیگر محبوب خداست، به خاطر

1-1. بحار الانوار جلد 69، صفحه 236، حدیث 1، از علل الشرایع، عیون اخبار الرضا علیه السلام، امالی صدوق.

ارتباط و اتصالش با ایشان است، و گرنه صرف نظر از انتسابش به اهل بیت علیهم السلام نزد خدا محبوب نیست. در زیارت «آل یس»- منقول از امام عصر عجلال الله فرجه - چنین می خوانیم:

اشهدك يا مولای انی اشهد... ان محمداً صلى الله عليه وآله عبده ورسوله، لا حبيب الا هو و اهله. (1)

تو را شاهد می گیرم ای مولای من که من شهادت می دهم... به این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، محبوبی جز او و اهل بیت او نیست.

خدای متعال همه چیزهای دیگر را به خاطر محبت به ایشان آفریده است. این حقیقت در حدیث شریف کساء به این تعبیر آمده است.

فقال عزوجل: يا ملائكتی و یا سكان سمواتی، انی ما خلقت سماء مبنیة و لا ارضاً مدحیة و لا قمراً منیراً و لا شمساً مضیئة و لا فلکاً یدور و لا فلکاً تسری و لا بحراً یجری، الا لمحبة هولاء الخمسة الذین هم تحت الكساء. فقال الامین جبرئیل: یا رب و من تحت الكساء؟ فقال الله عزوجل: هم اهل بیت النبوة و معدن الرسالة. و هم فاطمة و ابوها و بعلها و بنوها. (2)

خدای عزوجل فرمود: ای فرشتگان من و ای ساکنان آسمانهای من، من آسمان ساخته شده ای، و زمین گسترده شده ای و ماه

1-1. احتجاج طبرسی، جلد 2، صفحه 317.

2-2. احقاق الحق، جلد 2، صفحه 556، به نقل از عوالم.

روشنی و خورشید درخشنده ای و فلک چرخنده ای و کشتی در حرکتی و دریای جاری خلق نکردم مگر به خاطر محبت به این پنج نفر که زیر کساء هستند. جبرئیل پرسید: ای پروردگار من، زیر کساء چه کسانی هستند؟ خدای عزوجل فرمود: اینها اهل بیت نبوت و سرچشمه رسالت هستند. و اینها عبارتند از: فاطمه و پدرش و شوهرش و فرزندانش.

پس می توان گفت تنها محبوبهای خدا اهل بیت علیهم السلام هستند و مخلوقات دیگر به خاطر محبت به ایشان خلق شده اند. بنابراین محور حب فی الله و بغض فی الله، حب و بغض به خاطر اهل بیت علیهم السلام می شود.

این همان است که به عنوان اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن کریم معرفی شده است.

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ (1)

«مؤدت به دوست داشتنی که آثار عملی و خارجی داشته باشد، اطلاق می شود، بر خلاف «محبت» که بر امر قلبی صرف نظر از آثار خارجی اش هم صدق می کند. منظور از «قربی» اهل بیت علیهم السلام هستند و تعبیر «فی القربی» در آیه شریفه نظیر «فی الله» است. بنابراین مفاد آیه این می شود که اجر رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، دوستی کردن بر محور اهل بیت علیهم السلام و به خاطر ایشان است. اگر محبت را دوست داشتن بدانیم، مؤدت دوستی کردن می شود که هم يك امر قلبی است و هم در

خارج اظهار می گردد.

ناگفته نماند که تعبیر «فی القربی» معنایی اعم از «للقربی» دارد. اگر اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله مؤدت «للقربی» بود، معنایش دوستی کردن با اهل بیت علیهم السلام بود، اما «فی القربی» شامل همه اظهار محبتها می شود که باید به خاطر اهل بیت علیهم السلام باشد. هم چنین بغض دشمنان آنها را هم شامل می گردد. به هر حال آن چه مهم است این که دوستیها باید بر محور اهل بیت علیهم السلام و به خاطر ایشان باشد، چرا که دوستی بر محور اهل بیت علیهم السلام در حقیقت دوستی بر محور خدای متعال می باشد.

مؤدت فی القربی، روح بندگی خداوند

بنابراین حب فی الله و بغض فی الله در مقام تحقق به حب و بغض فی القربی بر می گردد و این همان است که اصل و روح بندگی خدا را تشکیل می دهد. یعنی تنها کسی بندگی خدا را می کند که اهل بیت علیهم السلام را دوست بدارد و دشمن ایشان را دشمن بدارد و با دوستان ایشان به خاطر دوستی با اهل بیت علیهم السلام دوستی کند و با دشمنان ایشان هم به خاطر دشمنی با ایشان، دشمن باشد و به طور کلی همه حب و بغضهایش به خاطر اهل بیت علیهم السلام باشد، چنانچه آن چه آنها را می پسندند، نپسندد و جز از آن چه آنها از آن کراهت دارند، ناخشنود نباشد. این، حقیقت ایمان و روح بندگی خداست و کسی که راهی به سوی قرب خدا و رضای او می جوید، باید صرفاً از این طریق حرکت نماید:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (1)

راهی که خدا در پیش روی چنین کسی نهاده است، «مؤدت فی القربی» است. بنابراین هر چند تعبیر «اجر» در این جا به کار رفته است، ولی در واقع از طریق مؤدت فی القربی، خود انسان است که بهره مند می گردد و اهل بیت علیهم السلام نیازی به این مؤدت ندارند:

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ (1)

با توجه به مباحث فوق سر این همه تأکیدی که در روایات ما بر مسئله «محبت» اهل بیت علیهم السلام و بغض دشمنان ایشان شده است. روشن می گردد. یکی از تعبیری که در این خصوص به کار رفته این است که ولایت ایشان و بغض نسبت به دشمنان ایشان، محکمترین دستگیره های ایمان است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله لأصحابه: أي عرى الإيمان أوثق؟ فقالوا: الله ورسوله أعلم. وقال بعضهم: الصلاة. وقال بعضهم: الزكاة وقال بعضهم: الصيام. وقال بعضهم: الحج والعمرة. وقال بعضهم: الجهاد.

فقال رسول الله: لكل ما قلتم فضل وليس به ولكن أوثق عرى الإيمان: الحب في الله والبغض في الله وتوالتى أولياء الله

والتبری من اعداء الله. (1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمودند: کدام يك از دستگیره های ایمان محکتر است؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش بهتر می دانند. و برخی گفتند: نماز. و برخی گفتند: زکات.

و برخی دیگر گفتند: روزه، و برخی گفتند: حج و عمره. و بعضی گفتند: جهاد.

آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر يك از مواردی که گفتید فضیلت دارد ولی هیچ يك محکم ترین پایه ایمان نیست.

محکم ترین پایه ایمان عبارت است از: حب به خاطر خدا و بغض به خاطر خدا، و دوستی کردن با اولیای خدا و بیزاری جستن از دشمنان خدا.

اولیای خدا کسانی هستند که خداوند در حدیث کساء، ایشان را معرفی فرموده و دشمنان خدا، دشمنان آنها هستند. دوستی و دشمنی به خاطر خدا عبارت است از این که آن چه محبوب اولیای خداست، دوست بداریم و آن چه مبغوض ایشان است، دشمن داشته باشیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

ولایة علی بن ابیطالب ولایة الله عزوجل. و حبه عبادة الله. و اتباعه فریضة الله. و اولیاءه اولیاء الله. و اعداؤه اعداء الله. و حربته حرب الله. و سلمه سلم الله عزوجل. (2)

ولایت علی بن ابیطالب ولایت خدای عزوجل است. و دوست

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الحب فی الله و البغض فی الله، حدیث 6.

2-2. بحار الانوار جلد 38، صفحه 31 و 32، حدیث 9، از بشارة المصطفی.

داشتن او عبادت خداست، و پیروی کردن از او از طرف خدا واجب است. و دوستان او دوستان خدا، و دشمنان او دشمنان خدا هستند. جنگ با او جنگ با خداست. و تسلیم بودن نسبت به او، تسلیم بودن نسبت به خدای عزوجل است.

با این ترتیب «تبری» از دشمنان خدا، به معنای بیزاری جستن از دشمنان اهل بیت علیهم السلام است. این تبری لازمه قبول ولایت ائمه علیهم السلام می باشد و از آن جدا شدنی نیست.

پرسشهای مفهومی از درسهای 11 تا 14

1. تعریف خداشناسی صحیح در پرتو فرمایشهای اهل بیت علیهم السلام چیست؟ توضیح دهید.
2. با توجه به آیه شریفه: «وانی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحاً ثم اهتدی» و روایات ذیل آن، چه شروطی برای مغفرت الهی بیان شده است؟
3. چگونه سر باز زدن از تسلیم در مقابل حجت خدا انسان را از وادی توحید، خارج کرده، به شرك می کشاند؟ آیا تسلیم نشدن در برابر هر يك از احکام فرعی دین نیز منجر به شرك می شود؟ توضیح دهید.
4. معنای ساین که منکر امام علیه السلام مسلمان کافر است، چیست؟
5. «جنب الله» بودن امیر المؤمنین علیه السلام به چه معناست؟
6. توضیح دهید که چرا ایمان هر کس به اندازه «حب فی الله» و «بغض فی الله» در اوست؟
7. چرا تجلی حب و بغض فی الله در حب و بغض به خاطر اهل

بیت علیهم السلام است؟

8. اجر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با توجه به آیات 23 شوری، 57 فرقان و 47 سبأ توضیح دهید.

درس پانزدهم: موضوعیت و طریقت تبری

عبادت بودن تبری از دشمنان خدا

برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام خودش فی نفسه عبادت و مقرب الی الله است و به اصطلاح، موضوعیت دارد. این معنا از جمالاتی از زیارت عاشورا فهمیده می شود:

یا ابا عبدالله، انی اتقرب الی الله و الی رسوله و الی امیر المؤمنین و الی فاطمة و الی الحسن و الیک بمولاتک بالبراءة ممن قاتلک و نصب لک الحرب و بالبراءة ممن اسس اساس الظلم و الجور علیکم... و اتقرب الی الله ثم الیک بمولاتکم و موالاة ولیکم و بالبراءة من اعدائکم و الناصبین لکم الحرب و بالبراءة من اشیاعهم و اتباعهم. (1)

ای ابا عبدالله، من به سوی خدا و رسولش و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و به سوی تو تقرب می جویم به وسیله دوستی با تو و بیزاری جستن از آنان که با تو جنگیدند و جنگ با تو را به پا کردند و به وسیله تبری از آنان که اساس ظلم و جور بر شما را بنا نهادند... و تقرب می جویم به سوی خدا، سپس به سوی شما، به وسیله دوستی با شما و دوستی با دوستان شما و به وسیله تبری از دشمنان شما و آنان که جنگ با تو را به پا کردند و به وسیله تبری از پیروان آنان و دنبال کنندگان راهشان.

پس ما همان طور که به وسیله ولایت ائمه علیهم السلام، به سوی خدای متعال تقرب می جویم، به وسیله برائت از دشمنانشان نیز به او تقرب می طلبیم. چنان که در جملات دیگری از زیارت عاشورا می خوانیم، برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام نعمت ارزشمندی است که خدا روزی افراد می کند:

فاسأل الله الذی... رزقنی البراءة من اعدائکم ان يجعلنی معکم فی الدنیا و الآخرة. (1)

پس از خداوندی که بیزاری از دشمنان شما را روزی من گردانید، صرف نظر از این جهت، درباره ضرورت تبری از دشمنان ائمه علیهم السلام از چند طریق می توان سخن گفت.

طریقت تبری برای تحقق دینداری

برای آشنایی با دین صحیح و راه درست بندگی خداوند، برائت از دشمنان آل الله علیهم السلام ضروری است ما اگر بخواهیم دین را به عنوان روش صحیح بندگی خدا به دست آوریم و بدان عمل کنیم، ناگزیر باید دشمنان دین را بشناسیم و کارهایی را که در جهت منحرف کردن آن، انجام داده اند، بدانیم. دین توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان، بیان می گردد و ما هم موظفیم سرپرستی از اولیای الهی را بپذیریم و به دلالت آنان قدم در راه بندگی بگذاریم. به همین شکل، وظیفه داریم دشمنان اهل بیت علیهم السلام را در حدی که وادی ضلالت را تشخیص داده، در امر دین به اشتباه نیفتیم، بشناسیم. در واقع آن چه لازم است شناخت گمراهیها و انحرافات از اصل دین می باشد و آشنا شدن با پیشوایان ضلالت از این جهت که ما را از بدعتها و کجرویهای ایشان آگاه می کند، ضرورت دارد. این معنا را امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ای که در محلی به نام «ذی قار» ادا فرموده اند، چنین تبیین کرده اند:

واعلموا انکم لن تعرفوا الرشید حتی تعرفوا الذی ترکہ و لم تاخذوا بميثاق الكتاب حتی تعرفوا الذی نقصه و لن تمسکوا به حتی تعرفوا الذی نبذہ ... و لن تعرفوا التقوی حتی تعرفوا الذی تعدی. فاذا عرفتم ذلك عرفتم البدع و التکلف و رأیتم الفریة علی الله و علی رسوله... و رأیتم کیف هدی الله من هدی. (1)

بدانید که هرگز مسیر رشد و هدایت را نخواهید شناخت مگر آن که کسی را که آن را ترك کرده بشناسید. و پیمان قرآن را ادا نخواهید کرد مگر آن که کسی را که پیمان شکنی کرده بشناسید. و هرگز متمسك به قرآن نخواهید شد مگر آن که کسی را که آن را کنار گذاشته بشناسید... و هرگز راه تقوا را نخواهید شناخت مگر آن که کسی را که از مسیر تقوا تجاوز کرده بشناسید. پس هرگاه چنین معرفتی پیدا کنید، بدعتها و تحمیل نمودن (بر دین) را خواهید شناخت و تهمتها و افتراهایی را که بر خدا و رسولش بسته اند... خواهید دید و مشاهده خواهید کرد که خدا چگونه اهل هدایت را هدایت کرده است.

از این فرمایش امیر المؤمنین علیه لاسلام به روشنی فهمیده می شود که برای شناخته هدایت، ناگزیر باید ضلالت و اهل آن را شناخت. هم بدعتگزاران را باید شناخت و هم با بدعتها باید آشنا بود تا بتوان حساب دین را از غیر دین جدا کرد. امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه دیگری چنین می فرماید:

و انما بدء وقوع الفتن من اهواء تتبع و احكام تبتدع بخالف فيها حكم الله يتولى فيها رجال رجلاً. الا ان الحق لو خالص، لم يكن اختلاف. و لو ان الباطل خالص، لم يخلف على ذى حجى. لکنه يؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيمزجان فيجلان معاً. فهنا لك يستولى الشيطان على اوليائه و نجا الذين سبقت لهم من الله الحسنی. انى سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: كيف انتم اذا لبستكم فتنة يربو فيها الصغير و

يهزم فيها الكبير يجرى الناس عليها و يتخذونها سنة فاذا غير منها شىء قيل قد غيرت السنة.

و جز این نیست که آغاز وقوع فتنه ها از هواهایی نفسانی است که مورد پیروی قرار می گیرد و از احکامی که بدعت گذاشته می شود.

در این احکام بدعت آمیز با حکم خدا مخالفت می شود و گروهی ولایت گروه دیگر را می پذیرند. آگاه باشید! همانا اگر حق، خالص می بود، اختلافی پدید نمی آمد. و اگر باطل، خالص می بود، بر هیچ عاقلی مخفی نمی ماند. ولی مشتی از حق و تکه ای از باطل گرفته می شود و به هم آمیخته می گردد و بدین شکل، هر دو پوشیده می مانند. در آن حال است که شیطان بر اولیای خود تسلط می یابد و کسانی نجات پیدا می کنند که از قبل مورد احسان خداوند قرار گرفته اند. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: چگونه خواهید بود آن گاه که فتنه ای طولانی رخ نماید که در آن، خردسالان بزرگ شوند و بزرگسالان پیر گردند و مردم براساس آن، عمل کنند و آن را به عنوان سنت برگیرند سو اگر چیزی از آن تغییر کند، گفته شود که سنت تغییر کرد!

بدعت گذاشتن عمدی خلفا در دین

سپس امیر المؤمنین علیه السلام روی خود را به سمت اطرافیان خود از خانواده و شیعیان و نزدیکانشان می کنند و خطاب به آنان می فرمایند:

قد عملت الولاية قبلي اعمالاً خالفوا فيها رسول الله صلى الله عليه وآله متعمدين لخلافه، ناقضين لعهد، مغيرين لسنته. و لو حملت الناس على تركها و حولتها الى مواضعها و الى ما

كانت في عهد رسول الله صلى الله عليه وآله سلتفرق عني جندی حتى ابقى وحدي او قليل من شيعتي الذين عرفوا فضلي و فرض امامتي من كتاب الله عزوجل و سنة رسول الله صلى الله عليه وآله.

حاکمان پیش از من، اعمالی انجام دادند که در آن با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت ورزیده اند در حالی که در این مخالفت تعمد داشتند، پیمان او را شکستند و سنت او را تغییر دادند. و من اگر مردم را مجبور به ترك آن اعمال می کردم و آنها را به جای اصلی خود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود باز می گرداندم، سپاهیانم از گرد من متفرق می شدند تا آن جا که خود تنها می ماندم یا فقط عده کمی از شیعیانم باقی می ماندند که برتری و وجوب امامت مرا از کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته بودند.

آن گاه حضرت حدود بیست مورد از مواردی را مثال می زنند که خلفای گذشت بدعت گذاشته اند و ایشان نتوانسته اند تعبیری در آنها ایجاد کنند. سپس می فرمایند:

والله امرت الناس ان لا يجتمعوا في شهر رمضان الا في فريضة واعلمتهم ان اجتماعهم في النوافل بدعة، فتنادى بعض اهل عسكري ممن يقاتل معي: يا اهل الاسلام، غيرت سنة عمر! ينهانا عن الصلاة في شهر رمضان تطوعاً! ولقد خفت ان يثوروا في ناحية جانب عسكري. ما لقيت من هذه الامة من الفرقة و طاعة ائمة الضلالة و الدعاة الى النار! (1)

به خدا قسم به مردم دستور دادم که در ماه رمضان جز نماز واجب را به جماعت نخوانند و به آنان اعلام کردم که به جماعت خواندن نماز نافله بدعت است، اما یکی از افراد لشکر، از همان کسانی که در کنار من می جنگیدند، فریاد زد: ای اهل اسلام، سنت عمر تغییر پیدا کرد! (علی) ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان باز می دارد! و من ترسیدم که در گوشه ای از لشکر شورش به پا کنند، چه ها دیدم من از این امت، از جدایی شان و از اطاعتشان در برابر پیشوایان ضلالت و کسانی که به سوی آتش (جهنم) می خوانند!

این نمونه ای از بدعتهایی است که امیر المؤمنین علیه السلام با آن مواجه بودند و می بینیم که آنان که این بدعتها را نمی شناختند بلکه آن را سنت می شمردند، چگونه در مقابل امیر المؤمنین علیه السلام ایستادند و با امام هدایت مخالفت ورزیدند.

پیروی از شیعیان ضلالت

در فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام تعبیر «امامان ضلالت و دعوت کننده به آتش» وجود داشت. باید بدانیم که این بحث ریشه قرآنی دارد و در کتاب شریف اصول کافی، بابی با این عنوان وجود دارد: «باب ان الائمة فی کتاب الله امامان: امام یدعو الی الله و امام یدعو الی النار». یعنی: «امامان در کتاب خدا بر دو قسمند: امامی که به سوی خدا دعوت می کند و امامی که به سوی آتش فرا می خواند».

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ان الائمة فی کتاب الله عزوجل امامان. قال الله تبارک و

تعالی:

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِ نَا (1)

لا بامر الناس، يقدمون امر الله قبل امرهم و حكم الله قبل حكمهم. قال:

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ (2)

يقدمون امرهم قبل امر الله. و حكمهم قبل حكم الله و يأخذون باهوائهم خلاف ما في كتاب الله عزوجل. (3)

همانا امامان در كتاب خداى عزوجل دو قسمند. خداى متعال مى فرمايد: «و ما آنها را امامانى قرار داديم كه به امر ما هدايت مى كنند» نه به امر مردم. آنان امر خدا را بر امر خویش و حكم خدا را بر حكم خویشش مقدم مى كنند. و مى فرمايد: «و ما آنها را امامانى قرار داديم كه به سوى آتش دعوت مى كنند». آنان امر خویش را بر امر خدا و حكم خویش را بر حكم خدا مقدم مى كنند و براساس هواهاى نفسانى خویشش، خلاف آن چه را در كتاب خداى عزوجل مى باشد، بر مى گیرند.

بايد توجه داشت جعل الهی در مورد ائمه هدی عليهم السلام با جعل او درباره ائمه ضلالت متفاوت است. جعل امامان گمراهی، همراه با رضا و اذن تشريع نسبت به آن چه انجام مى دهند، نيست، بلکه اين جعل به معنای اذن تکوينی مى باشد و مراد اين است كه خداوند مانع عمل آنان نمى شود.

در حديث ديگرى امام باقر عليه السلام مى فرمايند:

1-1. انبياء، 73.

2-2. قصص، 41.

3-3. اصول كافى، كتاب الحجّة، باب ان الائمة فى كتاب الله امامان، حديث 2.

لما نزلت هذه الآية:

يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ (1)

قال المسلمون: يا رسول الله، الست امام الناس كلهم اجمعين؟ قال: فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: انا رسول الله الى الناس اجمعين، ولكن سيكون من بعدى ائمة على الناس من اهل بيتي، يقومون في الناس فيكذبون و يظلمهم ائمة الكافر و الضلال و اشياعهم. فمن والاهم و اتبعهم و صدقهم، فهو مني و معي و سيلقاني الا و من ظلمهم و كذبهم، فليس مني و لا معي و انا منه بريء. (2)

وقتی این آیه نازل شد: «روزی که هر گروهی از مردم را با امامشان می خوانیم» مسلمانان گفتند: ای رسول خدا، مگر شما امام همه مردم نیستید؟ فرمودند: من فرستاده خدا به سوی همه مردم هستم، ولی پس از من امامانی (از جانب خداوند) بر مردم خواهند بود که از اهل بیت من هستند، در میان مردم به پا می خیزند ولی مورد انکار قرار می گیرند و امامان کفر و گمراهی و پیروانشان به آنها ستم می کنند. هر کس که این امامان را دوست بدارد و از آنها تبعیت کند و آنها را تصدیق نماید، از من است و با من است و مرا ملاقات خواهد نمود. آگاه باشید! هر کس به این امامان ظلم روا دارد و تکذیبشان کند، از من نیست و با من نیست و من از او بیزارم.

پس همان گونه که راه هدایت، امامانی دارد، وادی ضلالت نیز

1-1. اسراء، 71.

2-2. اصول کافی، کتاب الحجة باب ان الائمة في كتاب الله امامان، حدیث 1.

پیشوایانی دارد که پیروان خود را نهایتاً به آتش می برند.

ائمه کفر، ریشه هر شر

امامان کفر با گشودن راه ضلالت، مردم را از قدم نهادن در راه هدایت باز داشتند و به این وسیله، آنان را از همه خیرات محروم ساختند. در این جا برای آن که بدانیم آنان با دین خدا چه کردند، به دعایی که از امام صادق علیه السلام نقل شده، استناد می کنیم. آن حضرت فرموده اند که: از حقوق ما بر شیعیان و دوستانمان این است که پیش از آن که این دعا را بخوانند، محل نماز خود را ترك نکنند. در قسمتی از این دعا می خوانیم:

اللهم وضاعف لعنتك و باسك و نکالك و عذابك علی اللذین کفرا نعمتك و خونا رسولك و اتهما نبيك و بايناه و حلا عقده في وصيه و نبذا عهده في خليفته من بعده و ادعيا مقامه و غير احكامه و بدلا سنته و قلباً دينه و صغرا قدر حججك و بدءا بظلمهم و طرقا طريق الغدر عليهم و الخلف عن امرهم و القتل لهم و ارهاج الحروب عليهم و منع خليفتك من سد الثلم و تقويم العوج و تثقيف الاود و امضاء الاحكام و اظهار دين الاسلام و اقامة حدود القرآن. (1)

خدایا، لعنت و شدت و عقوبت و عذابت را دو چندان کن بر آن دو نفر که به نعمت کفر ورزیدند و رسولت را خائن دانستند و به او

تهمت زدند و راه خود را از او جدا کردند و پیمان او را در مورد وصیش گسستند و عهد او را در مورد جانشین بعد از خودش زیر پا گذاشتند و مدعی مقام او شدند و احکامش را تغییر دادند و سنتش را مبدل ساختند (بدعتها را به جای سنتها نشانند) و دینش را وارونه کردند و قدر و منزلت حجت‌های تو را کوچک شمردند و آغاز کننده ظلم و ستم بر آنان بودند و راه خیانت به ایشان را هموار ساختند و باب مخالفت با امر ایشان و کشتن ایشان و به پا کردن جنگ با ایشان را گشودند و خلیفه تو را از پر کردن شکافها و راست کردن کژیها و تصحیح انحرافات و اجرای احکام و آشکار نمودن دین اسلام و بر پا داشتن حدود قرآن باز داشتند.

کاری که امامان ضلالت انجام دادند، سبب شد که باب ظلم بر اهل بیت علیهم السلام گشوده شود و راه خیانت به آنان هموار گردد. از همین جهت، آنان پیشوایان گمراهی هستند و سایرین به دنبال آنها رفته اند و می روند و راهی را که آنان باز کرده اند، می پیمایند. از این رو پیشه و اصل هر گونه بدی و انحراف و فساد به آنان بازگشت می کند. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

عدونا اصل کل شر و من فروعهم کل قبیح و فاحشة. (1)

دشمنان ما ریشه هر بدی هستند و هر کار زشت و ناپسندی از شاخه های (درخت) آنهاست.

هرکار زشتی از امامان کفر سرچشمه می گیرد، زیرا آنان مسیری را

که خدای متعال برای بندگی انسانها معین فرموده بود، منحرف کردند و اهل بیت علیهم السلام را که مریبان توحید و عبودیت برای بشریت هستند، خانه نشین ساختند و خود را به جای آنها معرفی نمودند. نتیجه این شد که مردم به دست مریبان الهی پرورش نیافتند و در مکتب اهل بیت علیهم السلام تربیت نشدند و به همین دلیل، باب انجام همه کارهای زشت و ناپسند بر ایشان باز شد. کسی که نیاز به دستگیری و تربیت يك مربی الهی دارد، اگر از این نعمت محروم شود و به انواع انحرافات و معاصی گرفتار آید، بیش از هر کس، آن کسانی مقصر هستند که باعث محرومیت او از نعمت وجود آن مربی شده اند. البته این امر از گناه و تقصیر خود او - اگر مستضعف نباشد - چیزی کم نمی کند.

به طور کلی از کسانی که خود را تحت ولایت دشمنان ائمه علیهم السلام قرار می دهند، نمی توان انتظار داشت که اهل طاعت و ورع گردند. خوبیها، میوه هایی هستند که بر شجره طیبه ولایت ائمه هدی علیهم السلام می رویند و بدیها، حنظلهای شجره خبیثه ولایت ائمه کفر و ضلالت هستند. هر قدر اتصال با اهل بیت علیهم السلام در فرد قویتر باشد، به همان اندازه بیشتر اهل انجام خوبیهاست و در مقابل هر کس از ولایت ائمه هدی دور گردد و تحت سرپرستی دشمنان ایشان که ائمه کفر و ضلالت هستند، باشد، به اندازه اتصال و ارتباطش با آنان، با ارتکاب بدیها سنخیت پیدا می کند و اهل معصیت می گردد.

در این جا بحث دقیق و مهمی درباره بعضی از پیروان ائمه کفر که ظاهراً اهل طاعت و تقوا هستند، مطرح می شود. کارهای خوب این گونه افراد در حقیقت بر درخت وجودشان نرویده و جنبه عاریه و

مصنوعی دارد، مانند میوه سیبی که بر درخت حنظل باشد. این میوه، ثمره آن درخت نیست بلکه از جای دیگر روییده و اکنون به این مفصل و دقیقی است که فعلاً درصدد طرح آن نیستیم.

شريك بودن ائمه كفر در همه جنایات

آن چه اکنون مورد نظر می باشد، این واقعیت است که خدای متعال مریانی برای بشریت فرا داد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم آنان را معرفی فرمود، ولی پیشوایان ضلالت، راه را بر این سرچشمه زلال بستند و آب گل آلود را در اختیار مردم قرار دادند. بنابراین وزر و وبال گناهان انسانها به طور غیر مستقیم بر عهده آنان می باشد.

کمیت شاعر می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: به من از حال آن دو نفر خبر دهید. فرمودند:

والله يا كميت ما اهل طريق محجمة من دم ولا اخذ مال من غير حله ولا قلب حجر عن حجر الا ذاك في اعناقهما. (1)

به خدا قسم ای کمیت، هیچ خونی - هر چند ناچیز - ریخته نمی شود و هیچ مالی به حرام گرفته نمی شود و هیچ سنگی از روی سنگی واژگون نمی شود مگر آن که گناهش بر گردن آن دو می باشد.

هر جنایاتی که صورت می گیرد و هر کار حرامی که انجام می شود، علاوه بر آن که فاعل آن، شایسته مؤاخذه است، گناهش بر گردن امامان

ضلالت خواهد بود. چرا که آنان مانع شدند از این که مردم در مکتب اهل البیت علیهم السلام تربیت شوند و تقوا و پاکی بیاموزند.

ما اهرقت محجمة دم الا و كان وزرها في اعناقهما الى يوم القيامة من غير ان ينتقص من وزر العاملين شيء. (1)

هیچ خونی - هر چند ناچیز - ریخته نمی شود مگر آن گناه آن تا روز قیامت به گردن آن دو نفر است بدون این که از گناه انجام دهندگان آن چیزی کاسته شود.

1-1. بحار الانوار، جلد 85، صفحه 264، از بلد الامین.

درس شانزدهم: طریقت تبری برای قبول شدن اعمال

اشاره

در درس گذشته يك جهت طریقت تبری را توضیح دادیم. در این درس به جهت دیگر می پردازیم.

تولی و تبری، شرط قبولی و رد اعمال

جهت دیگری که باید برای تبیین ضرورت تبری از دشمنان خداوند مورد توجه قرار گیرد، این است که این تبری در کنار «تولی» نسبت به اهل بیت علیهم السلام سشرط مردود یا مقبول شدن همه اعمال و عبادات می باشد. با توجه به مطالبی که در اهمیت «حب فی الله» و «بغض فی الله» گذشت، روشن می شود که معرفت به ولایت امام علیه السلام حقیقت و روح هر عمل عبادی است. بنابراین کسی همه عبادات را انجام دهد اما اهل ولایت خداندان رسالت و عداوت نسبت به دشمنان ایشان نباشد، هیچ يك از آنها دارای روح نبوده، صرفاً نمایشی از عبادت خداوند به شمار می آید. به همین جهت، چنین عملی مقبول درگاه الهی قرار

نمی گیرد ورد می شود.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

من عرف الامام من آل محمد صلى الله عليه وآله ويتولاكم ثم عمل لنفسه بما شاء من عمل الخير، قبل منه ذلك وضوعف له اضعافاً كثيرة فانتفع باعمال الخير مع المعرفة... وكذلك لا يقبل الله من العباد الاعمال الصالحة التي يعملونها اذا تولوا الامام الجائر الذي ليس من الله تعالى.

فقال له عبدالله بن ابي يعفور: اليس الله تعالى قال:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِّنْ فَرَعٍ يُؤْمِنُونَ (1)

فكيف لا ينفع العمل الصالح ممن تولى ائمة الجور؟ فقال له ابو عبدالله عليه السلام: وهل تدري ما الحسنه التي عناها الله تعالى في هذه الاية؟ هي معرفة الامام وطاعته. وقد قال الله عزوجل:

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (2)

و انما اراد بالسيئة انكار الامام الذي هو من الله تعالى.

ثم قال ابو عبدالله عليه السلام: من جاء يوم القيامة بولاية امام جائر ليس من الله و جاءه منكراً لحقنا، جاحداً لولايتنا، اكبه الله تعالى يوم القيامة في النار. (3)

1-1. نمل، 89.

2-2. نمل، 90.

3-3. بحار الانوار، جلد 27، صفحه 170، حديث 11، از امالي طوسی.

هر کس امام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را بشناسد و ولایتش را بپذیرد، اگر کار خیری برای خود انجام دهد، از او پذیرفته است و پاداشی چند برابر برای او قرار داده می شود. چنین کسی از اعمال خیر خود با معرفتی که دارد، سود می برد... هم چنین خدا از بندگان - در صورتی که ولایت امام ستمگری که از جانب سخدای متعال نیست، پذیرفته باشند - اعمال خیر را نمی پذیرد.

عبدالله بن ابی یعفر به آن حضرت عرض کرد: مگر خدای متعال نفرموده: «هر کس حسنه بیاورد (پاداشی) بهتر از آن برای اوست و در روز قیامت از بیم و هراس در امان است»؟ پس چگونه عمل صالح برای کسی که ولایت پیشوایان ظلم را پذیرفته باشد، سودی نمی بخشد؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا می دانی آن «حسنة» ای که خدای متعال در این آیه می فرماید چیست؟ آن حسنه، معرفت امام و اطاعت از اوست. و خدای عزوجل فرمود: «و کسانی که سیئه را بیاورند با رو در آتش افکنده می شوند. آیا کیفری جز اعمال خویش را می بینند؟» و جز این نیست که مراد خدا از «سیئه» انکار امامی است که از جانب خدای متعال باشد.

هر کس در روز قیامت، ولایت امام ستمگری را که از جانب خدا نیست بیاورد و با انکار حق ما و ولایت ما در پیشگاه الهی حاضر شود، خدای متعال او را روز قیامت با رو در آتش می افکند.

پس ملائک و اصل دینداری، قبول ولایت اهل بیت علیهم السلام است که بدون آن هیچ عملی نفعی نمی بخشد. حال اگر کسی با وجود شناخت ائمه هدی علیهم السلام بنا بر دشمنی و مخالفت با ایشان بگذارد و نسبت به آنها اظهار بغض و کینه توزی نماید، چنین کسی به کلی از مسیر دین

خارج است و هیچ کار خویش - با وجود دشمنی و بغض نسبت به اهل بیت علیهم السلام برای او سودی ندارد. این فرد اصلاً زیر بار بندگی خدا نرفته و با محور عبودیت و طاعت خدا مخالفت ورزیده است. بنابراین اگر کار خوبی هم انجام دهد، در حقیقت خدا را به مسخره و استهزاء گرفته است. به همین جهت از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

سواء علی من خالف هذا الامر، صلی او زنی. (1)

برای کسی که مخالف این امر (ولایت) است یکسان است که نماز بخواند یا زنا کند.

و امام صادق علیه السلام فرموده اند:

ان الناصب لنا اهل البيت لا يبالي صام ام صلی، زنی ام سرق. انه فی النار. فی النار. (2)

همانا دشمن ما اهل بیت تفاوتی نمی کند که نماز بخواند و روزه بگیرد یا زنا و دزدی کند. او در آتش است. او در آتش است.

اصل دینداری، در مسیر بندگی خدا بودن است و این منحصرأ با قبول ولایت و امامت ائمه علیهم السلام و برائت از دشمنانشان محقق می شود و آن چه ارزش عمل را تعیین می کند، همین است. بنابراین آن که چنین ولایتی را نپذیرفته، اعمالش او را نجات نخواهد داد و از این جهت که در آتش خواهد بود، عمل خیر و گناه برای او یکسان است. البته گناه هیچ گاه از

1-1. عقاب الاعمال، صفحه 452، حدیث 17.

2-2. عقاب الاعمال، صفحه 452، حدیث 18.

گناه بودن نمی افتد و ارتکاب گناه برای چنین شخصی سبب افزایش عذاب خواهد بود ولی کارهای خویش از این جهت که او را سعادتمند نمی کند، با اعمال زشت او تفاوتی ندارد.

اهمیت قالب و ظاهر عبادت

پس روح هر عبادتی «تولی» نسبت به اهل بیت علیهم السلام و «تبری» نسبت به دشمنان ایشان است. اما باید توجه داشت که شکل و قالب اعمال هم مهم است. نباید پنداشت که چون ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام روح همه اعمال است، ما به همین روح اکتفا می کنیم و به جسم و کالبد آنها کاری نداریم. این طرز فکر کاملاً نادرست است. زیرا اعمال همان طور که روح می خواهد، ظاهر و جسد آن هم باید دقیقاً مطابق آن چه خداوند مقرر فرموده، انجام شود و ذره ای کوتاهی کردن در این زمینه قابل قبول نیست.

در زمان حضرت ائمه علیهم السلام هم گاهی کسانی می خواستند از آن همه تأکید ایشان درباره ولایت و معرفت، سوء استفاده کنند و به همین جهت مطالبی را به طور ناقص و تحریف شده به ایشان نسبت می دادند که با واکنش شدید خود ائمه علیهم السلام مواجه می شدند که اجازه سوء برداشت از سخنان خود را به افراد منحرف نمی دادند. مثلاً يك بار به حضرت صادق علیه السلام خبر دادند که شخصی به نام «ابوالخطاب» از قول ایشان نقل کرده است که: «اذا عرف الحق فاعمل ما شئت» یعنی: «وقتی حقیقت را شناختی (پذیرفتی) هر کاری که می خواهی انجام بده». ایشان در پاسخ فرمودند:

لعن الله يا ابا الخطاب! و الله ما قلت له هكذا. و لكنني قلت له: اذا عرفت الحق فاعمل ما شئت من خير يقبل منك. (1)

خدا ابوالخطاب را لعنت کند! به خدا قسم من به او چنین نگفتم، بلکه این گونه گفتم: وقتی حقیقت را شناختی (پذیرفتی) هر کار خوبی که می خواهی انجام بده که از تو پذیرفته می شود.

منظور از شناخت حق در این جا همان پذیرفتن امر امامت و ولایت ائمه علیهم السلام است که ملاک و معیار ایمان می باشد. کسی که اهل معرفت ایشان است، در واقع شرط قبولی اعمال را احراز کرده و بنابراین هر کار خوبی که انجام دهد، از او پذیرفته می شود. کار خوب آن عملی است که ظاهر و باطنش مطابق فرموده خدای متعال باشد و چنین عملی فقط از اهل ایمان پذیرفته است.

ایمان و عمل صالح، دو شرط لازم برای سعادت

پس به طور کلی پذیرفته شدن اعمال دو شرط دارد: یکی این که طبق آن چه خداوند مقرر فرموده باشد. دوم آن که انجام دهنده اهل ایمان و معرفت امامان علیهم السلام باشد.

این هر دو شرط برای پذیرفته شدن اعمال از انسان لازم است. ساگر کاری فی حد نفسه خوب باشد، مانند نماز، اما انجام دهنده اهل ولایت و معرفت نباشد، انجام آن هیچ فایده ای ندارد و مانند آن است که شخص اصلاً نمازی نخوانده باشد. همان طور که اگر کسی بدون وضو نماز گزارد، آن عمل در واقع نماز نیست. منکر امام علیه السلام هم اگر يك سری

1-1. بحار الانوار، جلد 27، صفحه 173، حدیث 18، از معانی الاخبار.

اعمال خارجی شبیه نماز انجام دهد، در واقع عبادت نماز را به جا نیاورده است. چون همان طور که بیان شد، ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام روح هر عمل عبادی و حقیقت ایمان است که بدون آن هیچ عمل خوب و شایسته ای برای انسان، مفید فائده نیست. لذا امام صادق علیه السلام در ادامه فرمایش خود درباره سخن ابواخطاب چنین فرمودند:

ان الله عزوجل يقول:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ (1)

و يقول تبارك و تعالی:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً (2)

عمل شایسته، کاری است که با نظر به خود عمل، نیکو و خوب است. اما فاعل و انجام دهنده عمل صالح نیز در این که آن عمل فایده داشته باشد و مقبول درگاه الهی قرار گیرد، کاملاً مؤثر است. اگر فاعل آن، اهل ایمان باشد، عمل، مقبول است و گرنه، در جهت عاقبت به خیری و سعادت اخروی او فایده ای ندارد. هر چند چنین عملی ممکن است در دنیا منشأ خیرات و برکاتی گردد، یا حتی در آخرت سبب

1-1 غافر، 43.

2-2. نحل، 97.

بعضی تخفیفها در عذاب شود، ولی مطابق سنت الهی موجب سعادت اخروی نمی گردد.

اصولاً تفاوت بین اسلام به معنای ظاهری آن و ایمان در همین امر خلاصه می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

الاسلام هو الظاهر الذي عليه الناس: شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمداً عبده و رسوله و اقام الصلاة و ايتاء الزكاة و حج البيت و صيام شهر رمضان. فهذا الاسلام. و الايمان معرفة هذا الامر مع هذا فان اقربها و لم يعرف هذا الامر، كان مسلماً و كان ضالاً. (1)

اسلام همین صورت ظاهری است که مردم دارند، شهادت به این که شایسته پرستشی جز خدای یگانه بی شریک نیست، و این که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، و گزاردن نماز و دادن زکات و به جا آوردن حج خانه خدا و روزه گرفتن ماه رمضان، این اسلام است. و ایمان عبارت است از شناخت این امر (امامت و ولایت) علاوه بر این (اسلام). پس اگر به اسلام اقرار نماید، ولی معرفت نسبت به امر امامت و ولایت نداشته باشد، مسلمان هست ولی در عین حال گمراه می باشد.

اسلام بدون ایمان، يك صورت ظاهرس بیش نیست. عمل در صورتی واقعاً عبادت خداست که برخاسته و نشأت گرفته از باور قلبی و تسلیم شخص نسبت به پروردگار متعال باشد. آن چنان که در احادیث تعبیر

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ان الاسلام یحن به الدم...، حدیث 4.

شده مؤمن کسی است که عمل او نشان دهنده یقین و باور قلبی اش باشد.

ارزش عبادت در حقیقت به همان یقین قلبی مربوط است. اما وقتی چنین باور و یقینی در کار نباشد، عمل، یک صورت ظاهری بدون محتواست و هیچ ارزشی ندارد. با این ترتیب ممکن است شخص، مسلمان باشد و آثار فقهی اسلام در دنیا بر او مترتب گردد، اما در واقع گمراه باشد زیرا هدایت، به تحقق ایمان، محقق می شود نه اسلام بدون ایمان.

درس هفدهم: ولایت اهل بیت علیهم السلام روح همه عبادات

دلالت ولی خدا در همه اعمال

در حدیثی از امام باقر علیه السلام که مبنای اسلام را پنج چیز دانسته اند - نماز، زکات، حج، روزه و ولایت - در مقام مقایسه ولایت با چهار پایه قبلی چنین فرموده اند:

ذروة الامر و سنامه و مفتاحه و باب الاشياء و رضا الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته. ان الله عزوجل يقول:

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ - وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (1)

اما لو ان رجلاً قام ليله و صام نهاره و تصدق بجميع ماله و حج جميع دهره و لم يعرف ولاية ولى الله فيو اليه و يكون جميع اعماله بدلالته اليه. ما كان له على الله

جل و عز حق فی ثوابه و لا کان من اهل الایمان. (1)

بالاترین نقطه و قله دین و کلید آن و در همه چیزها و مایه خشنودی خدای مهربان، عبارت است از اطاعت از امام پس از معرفت نسبت به ایشان. خدای عزوجل می فرماید: «کسی که پیامبر را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است. و هر کس زیر بار اطاعت از ایشان نرود، پس (ای پیامبر) ما تو را برای حفظ و نگهبانی از او نفرستاده ایم». توجه داشته باشید که اگر شخصی شبهای خود را به عبادت و روزهایش را به روزه بگذراند و همه دارایی خود را صدقه بدهد و در تمام دوران عمرش به حج رود، اما اهل معرفت و ولایت ولی خدا نباشد تا او را دوست داشته باشد و همراهی کند و همه اعمالش بر طبق راهنمایی و نظر او باشد، چنین کسی بر خدای عزوجل حقی پیدا نمی کند تا او را پاداش دهد و اصلاً از ایمان آورندگان نیست.

آن چه خداوند می خواهد این است که اعمال انسانها تحت هدایت و راهنمایی کسانی باشد که او خود، ایشان را به عنوان ولی و سرپرست و صاحب اختیار مؤمنان قرار داده است. وقتی ولایت ایشان را پذیرفتند، باید همه کارهای خود را بدون استثنا تحت ولایت و سرپرستی آنها قرار دهند. هیچ کاری در این امر استثنا نشده است. چه اعمال جوارحی سو چه افعال قلبی و چه افکار انسان، همه و همه باید زیر چتر ولایت و هدایت ائمه علیهم السلام قرار گیرد. تنها در این حالت است که می توان گفت شخص بنده خداست. اگر فقط در مسائلی که خودش می پسندد، به

ائمه عليهم السلام رجوع کند و در آن چه نمی پسندد، به میل و تشخیص خود، عمل نماید، او فقط بنده خدا نیست بلکه در بندگی، خود را و رأی تشخیص خود را شریک خدا قرار داده است و لذا مؤمن نیست و ثوابها و پاداشهایی که به مؤمنان وعده داده شده، شامل حال او نمی گردد.

مأجور نبودن مستضعفان نیکوکار

امام باقر علیه السلام در ادامه فرمایش خود، درباره همین افراد به مطلبی اشاره فرموده اند که برای برخی منحرفان مورد سوء برداشت قرار گرفته است. ایشان فرموده اند:

اولئك المحسن منهم يدخله الله الجنة بفضل رحمته. (1)

خداوند افراد نیکوکار از ایشان را به سبب زیادی رحمت خود وارد بهشت می کند.

مرحوم علامه مجلسی در توضیح این فرمایش دو احتمال را مطرح کرده اند که یکی از آنها را اظهر دانسته اند. (2)

احتمالی که ایشان ترجیح داده اند این است که «اولئك» اشاره به مستضعفان از منکران ولایت باشد. یعنی کسانی که بدون هیچ گونه تقصیری از نعمت معرفت ائمه عليهم السلام محروم شده اند، اینها - همان طور که در حلقه اول کتاب بیان شد - «مرجون لامر الله» هستند. یعنی سرنوشت ایشان به امر خداوند موکول شده است. امر الهی - مطابق فرمایش امام باقر علیه السلام - این است که اگر اهل ظلم و جنایت نباشند بلکه اهل عمل به نیکیها و خیرات باشند،

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام، حدیث 5.

2-2. مرآة العقول، جلد 7، صفحه 108.

خداوند به سبب زیادی رحمت خود، آنان را به بهشت می برد، تعبیر «فضل رحمته» دلالت می کند بر این که بهشتی شدن این افراد به خاطر وعده الهی به آنان نیست. چنان که قبل از این عبارت فرمودند: «ما کان له علی الله جل و عز حق فی ثوابه». یعنی اینها مشمول وعده پاداشی که خداوند به مؤمنان داده است نمی شوند.

اهل ایمان به خاطر وعده خداوند، استحقاق بهشت را پیدا می کنند، ولی به مستضعفان نیکوکار هیچ وعده ای از جانب پروردگار تعلق نگرفته است. پس اگر اهل بهشت شوند، نظیر مؤمنان بهشتی نخواهند بود. آری، هر ند وعده خداوند به مؤمنان از روی فضل اوست و هیچ کس به خاطر اطاعت از پروردگار استحقاق این را که مشمول وعده پاداش الهی شود پیدا نمی کند، ولی پس از ابلاغ این وعده، اهل ایمان حقی بر خدای خود پیدا می کنند. اما غیر مؤمنان (اعم از نیکوکار و جنایتکار) هیچ حقی بر خداوند ندارند. بنابراین بهشتی شدن خوبان غیر مؤمن به فضل زائد خداوند نسبت به ایشان است، نه این که - به خاطر وعده الهی - حقی پیدا کرده باشند.

نکته دیگری که از عبارات امام علیه السلام - «بفضل رحمته» و «ما کان له علی الله جل و عز حق فی ثوابه» - فهمیده می شود این است که بهشتی شدن مستضعفان نیکوکار به معنای پذیرفته شدن اعمال ایشان در پیشگاه الهی نیست. بنابراین اگر ایشان را به خاطر استضعاف و عدم تقصیرشان «معذور» بدانیم، ولی این معذوریت، دلیل «مأجور» بودن آنها نیست. مأجور به کسی می توان گفت که عملش مطابق با خواست خدای متعال بوده، مشمول وعده پاداش او گردد، در حالی که این گروه

به تصریح امام باقر علیه السلام هیچ حقی در گرفتن پاداش از خداوند ندارند. به تعبیر دقیق تر بهشت رفتن ایشان اجر اعمال خوبشان نیست. خداوند برای مقبول شدن اعمال، شرایطی را معتبر دانسته است که در رأس همه آنها «ایمان» می باشد و اینها چون ایمان ندارند، مشمول وعده قبولی اعمال نمی گردند. بنابراین با وجود کارهای خودشان، اگر بهشتی نشوند هم ظلمی به آنها روا نشده است، چون حقی بر خداوند نداشته اند. این است که می گوئیم نمی توان ایشان را مأجور دانست.

هم چنین اعمال نیک این مستضعفان را به اصطلاح فقهی نمی توان «مجزی» دانست. مجزی به عملی گفته می شود که مطابق با تکلیف الهی انجام شده و از همین جهت، وظیفه انسان را از عهده اش ساقط می کند.

اینها به تکالیف الهی خود پی نبرده اند اما چون مستضعف می باشند، در عمل نکردن به تکالیف معذور هستند. این معذوریت، دلیل بر مجزی بودن اعمال خوبشان در عمل به تکالیف نیست. با این توضیحات، نادانی - اگر نگوییم غرض ورزی - نویسنده عبارات ذیل درباره حدیث امام باقر علیه السلام به خوبی روشن و آشکار می شود:

«می بینیم امام محمد باقر علیه السلام کسانی را که احکام اسلام را از راهی غیر از راه امامی که در نظر شیعه حجت خداست فهمیده و به آنها عمل کرده اند، در صورتی که محسن باشند نه ظالم، اهل بهشت می داند. و از اینجا معلوم می شود اعمال آنان اگر مخالف حکم واقعی خدا هم باشد، مجزی و موجب اجر است»⁽¹⁾.

1-1. نعمت الله صالحی نجف آبادی، مجموعه مقالات، مقاله وحدت اسلامی، صفحه 177.

این نویسنده به خاطر همین اشتباهی که - آگاهانه یا ناآگاهانه - مرتکب شده، اشتباه فاحش دیگری را در برداشت از فرمایش امام باقر علیه السلام مطرح کرده است. می گوید:

«معرفت امام طریقت دارد نه موضوعیت، چون فقط راه شناختن احکام دین است و نظیر اعتقاد به خدا و معاد نیست که موضوعیت داشته باشد»⁽¹⁾.

بسیار عجیب است که از فرمایش امام علیه السلام درست عکس این مطلب به صراحت استفاده می شود. ایشان تأکید فرموده اند که اگر کسی مه عبادات - اعم از نماز و روزه و زکات و حج - را انجام دهد، اما همه اینها را بدون ولایت وی خدا به جا آورد، اعمالش هیچ اجر و پاداشی ندارد.

با چه تعبیری رساتر از این می توان موضوعیت داشتن معرفت امام علیه السلام را بیان کرد؟! آیا اگر نویسنده سوء غرضی نداشت، این مطلب صریح و روشن را نمی فهمید؟!

ولایت اهل بیت علیهم السلام وسیله امتحان خلائق در دنیا و قبل از آن

از مطالب گذشته دانستیم که اصل ایمان، معرفت امام علیه السلام و قبول ولایت ایشان است. این يك سنت قطعی الهی است که در کل خلقت جریان داشته و دارد و بر همه اهل آسمانها و زمینهایی که خداوند خلق فرموده، حاکم است و اختصاص به انسانهای روی کره زمین در منظومه شمسی و اختصاص به امت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله ندارد. قبل از خلقت

1-1. نعمت الله صالحی نجف آبادی، مجموعه مقالات، مقاله وحدت اسلامی، صفحه 176.

خاکی انسانها و از هنگام آفرینش نور وجودی اهل بیت علیهم السلام این سنت جریان داشته است. در یکی از احادیث مربوط به معراج، پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله چنین فرموده اند:

ليلة اسرى بي الى الجليل جل جلاله، اوحى الى... يا محمد، انى خلقتك و خلقت علياً و فاطمة و الحسن و الحسين و الائمة من ولده من سنخ نور من نوري. و عرضت ولايتكم على اهل السموات و اهل الارضين. فمن قبلها كان عندى من المؤمنين. و من بعدها كان عندى من الكافرين.

يا محمد، لو ان عبداً من عبیدی عبدنی حتى ينقطع و يصير كالشن البالی، ثم اتانی جاحداً لولايتکم، ما غفرت له حتى یقر بولايتکم. (1)

شبی که من به سوی پروردگار جلیل - جل جلاله - سیر داده شدم (شب معراج) به من چنین وحی فرمود: ... ای محمد، من تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان او از اصل نور خود آفریدم. و ولایت شما را بر اهل آسمانها و اهل زمینها عرضه داشتم. پس هر کس آن را پذیرفت، نزد من از مؤمنان گردید. و هر که آن را انکار کرد، از نظر من جزء کافران شد.

ای محمد، اگر یکی از بندگان من آن قدر مرا عبادت کند تا آن که قطعه قطعه شود و هم چون مشک پوسیده گردد، سپس با انکار

1-1. بحار الانوار، جلد 27، صفحه 200، حدیث 67، از کتاب مناقب محمد بن احمد بن شاذان.

ولایت شما نزد من آید، من از او نمی گذرم تا آن که به ولایت شما اقرار و اعتراف نماید.

آری، ملائک ایمان همانا اقرار به ولایت اهل بیت علیهم السلام است. انسانها قبل از آن که به عالم دنیا آیند، با اختیار و حریتی که داشتند مورد امتحان الهی قرار گرفتند و ماده امتحان، ولایت اهل بیت علیهم السلام بود. همان طور که در دنیا نیز به وسیله امتحان خدا همین امر است و نشانه ولایت ایشان، محبت به آن ذوات مقدسه علیهم السلام است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

لو ان عبداً عبدالله بين الصفا و المروة الف عام ثم الف عام ثم الف عام حتى يصير كالشن البالي، ثم لم يدرك محبتنا، كبه الله على منخرية في النار. ثم تلا: «قل لا اسألکم عليه اجراً الا المودة في القربى». (1)

اگر بنده ای در بین صفا و مروه هزار سال خدا را عبادت کند، آن گاه هزار سال دیگر و پس از آن نیز هزار سال دیگر، تا آن که هم چون مشک پوسیده شود، اما محبت ما اهل بیت را نداشته باشد، خداوند او را با بینی اش در آتش می افکند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «ای پیامبر! بگو: من به خاطر انجام رسالتم، مزدی جز مؤدت در راه نزدیکان نمی خواهم».

معرفت امام علیه السلام ابتدا و انتهای هر عبادتی

به هر حال اصل و روح همه عبادات، معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام است. اگر نماز و روزه و حج و زکات را بندگان خدا

1-1. تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه 23 سوره شوری.

آموخته اند، به برکت شناخت خاندان رسالت بوده است. اگر آنها نبودند کسی با نماز و روزه و ... آشنا نبود و اگر این عبادات، آثار خود را داشته باشد، عبادت کننده را در معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام استوارتر و محکم تر می سازند. بنابراین می توان گفت اول و آخر هر عبادتی، معرفت و ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

ما من شیء بعد المعرفة يعدل هذه الصلاة. ولا بعد المعرفة و الصلاة شیء يعدل الزكاة ولا بعد ذلك شیء يعدل الصوم. ولا بعد ذلك شیء يعدل الحج. و فاتحة ذلك كله معرفتنا و خاتمة معرفتنا. (1)

هیچ چیز (از لحاظ اهمیت و ارزش) پس از معرفت، با این نماز برابری نمی کند. و پس از معرفت و نماز، هیچ چیز با زکات برابری نمی کند. و پس از اینها هیچ چیز با روزه برابری نمی کند. و پس از اینها هیچ چیز با حج برابری نمی کند و آغاز و ابتدای همه اینها معرفت ما (اهل بیت علیهم السلام) است و پایان و انتهای آنها هم معرفت ما.

اصل در «معرفت» معرفت خدای متعال است که روح و حقیقت بندگی اوست. اما همان طور که بیان شد، لازمه معرفت خدا معرفت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت اوست، به طوری که قبل از هر عبادتی باید تسلیم ولایت چهارده معصوم علیهم السلام شد، و آن گاه از آنها اعمال عبادی را فرا

1-1. بحار الانوار، جلد 27، صفحه 202، حدیث 71، از امالی طوسی.

گرفت. پس رتبه معرفت امام علیه السلام بر هر عبادتی مقدم است. از طرف دیگر نتیجه هر عبادتی معرفت بیشتر نسبت به خداوند است که این هم اثرش در معرفت بیشتر نسبت به اهل بیت علیهم السلام آشکار می گردد.

بنابراین معرفت امام علیه السلام عصاره و چکیده همه عبادات است و چون روح همه آنهاست، از هیچ عبادتی جدا نیست.

و جوب ولایت در هر حال

به همین جهت است که می بینیم همه عبادات، ممکن است در شرایطی از عهده انسان ساقط شود، ولی ولایت اهل بیت علیهم السلام این طور نیست و یک امر قلبی می باشد که در هیچ شرایطی وجودش ساقط نمی گردد. این مطلب را ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام چنین نقل کرده است.

بنی الاسلام علی خمس: اقام الصلاة و ایتاء الزکاة و حج البیت و صوم شهر رمضان و الولاية لنا اهل البیت. فجعل فی اربع منها رخصة، و لم يجعل فی الولاية رخصة. من لم یکن له مال، لم یکن علیه الزکاة. و من لم یکن له مال، لم یکن علیه الزکاة. و من لم یکن عنده مال، فلیس علیه حج. و من کان مریضاً، صلی قاعداً، و افطر شهر رمضان. و الولاية صحیحاً کان او مریضاً، او ذا مال او لا مال له، فهی لازمة [واجبة].⁽¹⁾

اسلام بر پنج چیز استوار است: به پاداشتن نماز و پرداخت زکات

و حج خانه خدا و روزه ماه رمضان و ولایت ما اهل بیت. پس چهار تا از اینها در شرایط خاصی ساقط می شوند، ولی ولایت در هیچ شرایطی ساقط نمی گردد. کسی که دارایی ندارد، پرداخت زکات بر او واجب نیست. و کسی که مریض باشد، نشسته نماز می خواند و ماه رمضان را روزه نمی گیرد. ولی ولایت برای شخص سالم یا مریض و برای دارا و فقیر در هر شرایطی لازم و ضروری است.

نماز مهمترین فرع دین است، اما در شرایطی برای خانمها به طور کلی ساقط می گردد بدون آن که قضا داشته باشد. در مواقعی هم چون بیماری، ایستاده خواندن آن و در صورت عجز، نشسته خواندن آن هم ساقط می گردد تا آن جا که به حد ایماء و اشاره و حتی خطور دادن قلبی اجزای نماز می رسد. سایر فروع دین مانند حج و زکات و روزه نیز هر يك در شرایط خاصی واجب نیستند. تنها ولایت اهل بیت علیهم السلام است که هیچ گونه تخفیفی نسبت به آن برای هیچ کس و در هر شرایطی داده نشده است. تا وقتی شخص زنده و مکلف است. در برابر این امر قلبی و وظیفه اش ساقط نمی گردد. البته این حداقل وظیفه ای است که انسان نسبت به قبول ولایت اهل بیت علیهم السلام دارد. اظهار این امر قلبی نیز در شرایط خاص خود به صورتهای مختلف و خوب پیدا می کند.

پرسشهای مفهومی از درسهای 15 تا 17

1. موضوعیت داشتن «تبری» و دو جهت طریقت داشتن آن را به اختصار توضیح دهید.
2. دو قسم امامی که قرآن معرفی می کند با توجه به فرمایش امام صادق علیه السلام چه ویژگی ای دارند؟ جعل الهی در مورد هر يك به چه معناست؟
3. چرا هر کار زشتی که صورت می گیرد، گناهش بر گردن امامان ضلالت خواهد بود؟
4. چرا کسی که دشمن اهل بیت علیهم السلام است، عمل خیر و گناه برایش یکسان است؟
5. دو شرط کلی برای پذیرفته شدن اعمال چیست؟
6. آیا عمل نیک مستضعفان را می توان مجزی دانست؟ چرا؟ آیا معذور بودن آنها دلیل مأجور بودن آنهاست؟
7. چرا آغاز و پایان هر عبادتی، معرفت و ولایت

اهل بیت علیهم السلام می باشد؟

8. این که فرموده اند: خدا در نماز و زکات و حج و روزه، رخصت قرار داد ولی در ولایت، رخصت قرار نداد، به چه معناست.

درس هجدهم: معرفت و انکار امام علیه السلام، معیار ایمان و کفر

معدور نبودن مردم در نشاختن امام علیه السلام

با توجه به اهمیت معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام و این که روح و اصل همه اعمال و عبادات می باشد، می توانیم وجود و عدم آن را ملاک ایمان و کفر بدانیم که در احادیث بر این امر تأکید شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

نحن الذين فرض الله طاعتنا. لا- يسع الناس الا معرفتنا. ولا يعذر الناس بجهالتنا. من عرفنا كان مؤمناً. و من انكرنا كان كافراً. و من لم يعرفنا ولم ينكرنا، كان ضالاً حتى يرجع الى الهدى الذي افترض الله عليه من طاعتنا الواجبة. فان يمت على ضلالتة، يفعل الله به ما يشاء. (1)

1-1. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فرض طاعة الائمة، حدیث 11.

ما آن کسانی هستیم که خدا اطاعت از ما را واجب فرموده. مردم راهی جز معرفت ما ندارند و به خاطر نشناختن ما معذور نیستند.

هر کس معرفت ما را داشته باشد، مؤمن، و هر که ما را انکار نماید، کافر است. و کسی که نه اقرار به معرفت ما دارد و نه انکار می کند، گمراه است، مگر این که به سوی اطاعت لازم از ما همان هدایتی که خداوند بر او واجب ساخته - باز گردد. پس اگر در حال گمراهی اش بمیرد، خدا هر گونه که بخواهد با او رفتار می کند.

معرفت امام عبارت است از پذیرفتن و ادای حق امام علیه السلام پس از شناخت ایشان. با این ترتیب معرفت در مقابل انکار قرار می گیرد. آگ گاهی به «شناخت» ترجمه می شود، باید توجه کرد که منظور از آن صرف اطلاع و دانستن حق امام علیه السلام نیست، بلکه پذیرفتن قلبی و تسلیم نسبت به آن است که به «باور» و «اعتقاد» تعبیر می شود. امام شناس یعنی کسی که امام علیه السلام را به امامت قبول دارد و تسلیم ایشان است. منکر امام علیه السلام هم یعنی کسی که پس از دانستن حق ایشان، زیر بار آن نرود و تسلیم نگردد.

مستضعف با ضال

بنابراین، کسانی که اصلاً اطلاعی از ائمه علیهم السلام و مقام و منصب الهی آنها ندارند و در این ندانستن مقصر نبوده اند، اصطلاحاً «مستضعف» یا «ضال» نامیده می شوند. اینها کسانی هستند که به مسیر صحیح هدایت نشده اند. البته بر خدا هم واجب نبوده که همه بندگان خود را با صراط مستقیم ولایت ائمه علیهم السلام آشنا سازد. نسبت به این گونه افراد در حدی که

بر ایشان اتمام حجت شده است، استحقاق مؤاخذه و کیفر وجود دارد اما تعیین سرنوشت ایشان به امر الهی موکول شده است. ممکن است خدا با عدل یا فضل خود، با ایشان رفتار نماید، در هر صورت دست او باز است و هر کار بخواهد، انجام می دهد. البته قدر مسلم این است که به آنها ظلم نمی کند.

پس انسانها در پیشگاه خداوند سه دسته هستند: مؤمن، کافر و مستضعف.

منکر امام علیه السلام هم کافر است و هم مشرک

معیار این دسته بندی، معرفت، انکار و عدم آشنایی با امام علیه السلام است که در حقیقت معیار ایمان با کفر نسبت به خدای متعال نیز همین امر می باشد. خداوند وجود امام علیه السلام را نشانه و شاخص ایمان و کفر و استضعاف و شرک قرار داده است. امام باقر علیه السلام می فرماید:

ان الله عزوجل نصب علیاً علیه السلام علماً بینه و بین خلقه. فمن عرفه كان مؤمناً. و من انكره كان كافراً. و من جهلة كان ضالاً و من نصب معه شيئاً كان مشرکاً. و من جاء بولایته دخل الجنة. و من جاء بعداوته دخل النار. (1)

خدای عزوجل علی علیه السلام را پرچم و نشانه میان خود و آفریدگانش قرار داده است. به طوری که هر کس معرفت او را داشته باشد مؤمن، و هر کس او را انکار نماید، کافر است. و هر کس نسبت به او نادان باشد گمراه، و هر کس برای دیگری در کنار او مقامی

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الکفر، حدیث 20.

قائل شود، مشرك است. و هر کس ولایت او را بیاورد وارد بهشت، و هر کس دشمن او باشد، وارد جهنم می گردد.

شرك نسبت به خداوند این است که در برابر آن مسیری که او برای بندگی خودش قرار داده، راه دیگری را از پیش خود برگزینند. خدای متعال تنها راه بندگی خود را معرفت ائمه علیهم السلا قرار داده و صرفاً کسی را می پذیرد که از این طریق او را عبادت کند. پس اگر کسی فرد با افراد دیگری را با ائمه عیهم السلام در مقامات الهی آنها شريك گرداند، در حقیقت راه دیگری غیر از صراط مستقیم الهی برای بندگی پیش گرفته و دیگری را با خدا شريك قرار داده است. چنین کسی در واقع مشرك است و هر چند که ظاهراً مسلمان است و روی مصالحی احکام اسلام در دنیا بر او بار می شود، ولی این احکام دنیوی واقعیت و عاقبت او را تغییر نمی دهد.

پس منکر امام علیه السلام از جهتی کافر و از جهت دیگر مشرك می باشد.

بنابراین، همان طور که معرفت امام، هم طریق توحید است و هم نشانه و میوه آن، دشمنی با امام نیز، هم طریق شرك و هم نشانه و میوه آن است.

بت بودن ائمه کفر برای پیروانشان

به همین جهت، از پیشوایان ضلالت در دشمنی با اهل بیت علیهم السلام تعبیر به «بت» شده است، زیرا آنان کسانی هستند که بندگان را از طریق توحید منحرف می کنند. ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

یا ابا حمزه، انما یعبد الله من عرف الله. و اما من لا یعرف الله،

كانما يعبد غيره هكذا ضالاً.

قلت: اصلحك الله، و ما معرفة الله؟

قال: يصدق الله و يصدق محمداً رسول الله صلى الله عليه و آله في موالاته على عليه السلام و الائتمام به و بائمة الهدى من بعده و البراءة الى الله من عدوهم. و كذلك عرفان الله.

قال: قلت: اصلحك الله، اى شىء اذا عملته انا استكملت حقيقة الايمان؟ قال: توالى اولياء الله، و تعادى اعداء الله، و تكون مع الصادقين كما امرك الله.

قال: قلت: و من اولياء الله؟ فقال: اولياء الله محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و على و الحسن و الحسين و على بن الحسين عليهم السلام، ثم انتهى الامر الينا، ثم ابني جعفر و او ما الى جعفر و هو جالس. فمن والى هولاء، فقد والى اولياء الله و كان مع الصادقين كما امره الله.

قلت: و من اعداء الله اصلحك الله؟ قال: الاوثان الاربعة. قال: من هم؟ قال: ابوالفصيل و رمع و نعثل و معاوية و من دان دينهم فمن عادى هولاء فقد عادى اعداء الله.(1)

1-1. تفسير عياشى، جلد 2، صفحه 16، بحار الانوار، جلد 27، صفحه 57، حديث 16.

ای ابو حمزه، همانا فقط کسی خدا را عبادت می کند که او را شناخته باشد. ولی آن کس که خدا را شناخته، گویی غیر خدا را گمراهانه این چنین عبادت می کند.

عرض کردم: خدا امرتان را اصلاح فرماید، معرفت خدا چیست؟ فرمود: این که خدا و محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مورد دوستی با علی علیه السلام و پذیرفتن امامت او و امامان هدایت پس از او و بیزاری جستن از دشمنانشان به سوی خدا تصدیق نماید، و شناخت خدا این گونه است.

عرض کردم: خدا امرتان را اصلاح فرماید، چه کاری است که اگر من انجامش دهم، حقیقت ایمان را به طور کامل به دست آورده ام؟ فرمود: اولیای خدا را دوست بداری، و دشمنان خدا را دشمن بداری، و همراه با صادقان باشی چنان که خداوند به تو دستور داده است.

عرض کردم: اولیای خدا کیانند؟ فرمود: اولیای خدا محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین علیهما السلام هستند، سپس این امر به ما منتهی شده، سپس فرزندانم جعفر. و به جعفر علیه السلام که نشسته بود اشاره فرمود. پس هر کس اینان را دوست بدارد، اولیای خدا را دوست داشته و همراه با صادقان بوده چنان که خدایش دستور داده است.

عرض کردم: خدا امرتان را اصلاح فرماید، دشمنان خدا کیانند؟ فرمود: بتهای چهارگانه.

عرض کردم: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: ابوالفضیل و رمع و نعثل و معاویه و هر کس به دین آنان باشد. پس هر که آنان را دشمن بدارد، با دشمنان خدا دشمنی کرده است.

معنای عبادت در برابر مخلوق

همان طور که ائمه علیهم السلام فرموده اند: اگر کسی مخلوقی را در معصیت خالق، اطاعت کند، در واقع او را عبادت کرده است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

ليست العبادة هي السجود ولا الركوع. وإنما هي طاعة الرجال من اطاع مخلوقاً في معصية الخالق. فقد عبده. (1)

عبادت سجده و رکوع کردن نیست، بلکه عبارت است از: اطاعت از افراد، کسی که مخلوقی را در معصیت خالق اطاعت کند، در واقع او را عبادت کرده است.

هم چنین قرآن کریم می فرماید:

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُؤَسَاءَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (2)

در ذیل این آیه، روایات متعددی از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است

1-1. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، جلد 2، صفحه 29.

2-2. توبه، 31.

مبنی بر این که عبادت کردن افراد و رب دانستن آنها به این صورت نبوده است که در پیشگاه آنها سجده و رکوع به جا آورند.

شرك ناگاهانه منكران ولايت

اصولاً اگر کسانی مردم را به عبادت خودشان می خواندند، کسی از ایشان نمی پذیرفت، بلکه آنها حلال خدا را بر مردم حرام و حرام الهی را حلال می کردند (یعنی در دین بدعت می گذاشتند) و مردم هم در این احکام از آنها پیروی می کردند و بدین ترتیب بدون آن که خودشان بفهمند، به عبادت غیر خدا و شرك مبتلا می شدند.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که درباره همین آیه شریفه فرمودند:

اما والله ما دعوهم الى عبادة انفسهم، ولو دعوهم لما اجابوهم، ولكن احلوا لهم حراماً و حرموا لهم حلالاً فعبدوهم من حيث لا يشعرون. (1)

بدانید، قسم به خدا، اینها مردم را به سوی عبادت کردن خودشان نخواندند و اگر چنین می کردند، کسی دعوت ایشان را نمی پذیرفت، ولی حرامی را بر ایشان حلال و حلالی را حرام کردند (و آنها هم پذیرفتند) پس آنها را بدون آن که خودشان بفهمند، عبادت نمودند.

نکته مهم در این بحث همان قید «من حيث لا يشعرون» است که نشان می دهد اگر کسی در عبادت مشرك شود و غیر خدا را عبادت کند،

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الشرك، حدیث 7.

لزوماً خود به این امر آگاه نیست. البته چون می داند که نباید دنبال بدعتگذار برود، حجت بر او تمام است و مسئول کوتاهی کردنش می باشد، ولی ممکن است نداند که تبعیت او از بدعت گذار، او را مشرک می کند. این ندانستن، حقیقت مسئله را تغییر نمی دهد و او واقعاً مشرک می شود، هر چند خودش به این امر توجه نداشته باشد. از این رو دشمنان اهل بیت علیهم السلام که از ناحیه پیروانشان اطاعت می شوند، در حقیقت، معبود آنان هستند و هر معبودی جز خدا در حقیقت «بت» است بنابراین پیروانشان در واقع بت پرست هستند. در لسان ائمه علیهم السلام هم در مورد ائمه کفر تعابیری هم چون «وثن»، «صنم»، (1)

«لات» و «عزی» (2)

«جبت» و «طاغوت» (3)

1-1. بحار الانوار، جلد 85، حدیث 5، از بلد الامین دعای معروف صنمی قریش.

2-2. کمال الدین، باب 36، حدیث 2.

3-3. اقبال الاعمال، صفحه 473، در اعمال روز عید غدیر. به کار رفته است.

درس نوزدهم: آثار و لوازم «ولایت» و «برائت»

ادعای گزاف محبت

ولایت و برائت دو شاخه تنومند درخت توحیدند. میوه ای که از شاخه ولایت می روید، محبت اولیای خداست و میوه شاخه برائت، بغض دشمنان خدا. هیچ کس نمی تواند ولایت اهل بیت علیهم السلام را داشته باشد، ولی از برائت نسبت به دشمنان آنان بی بهره باشد. کسی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فلان کس موالات شما را دارد اما نسبت به برائت از دشمنان شما ضعیف است. آن حضرت فرمودند:

هیئات! کذب من ادعی محبتنا و لم یتبرا من عدونا. (1)

هرگز چنین نیست! دروغ گفته است آن کس که ادعای محبت ما را دارد در حالی که از دشمنان ما بیزار نیست.

مگر می شود کسی را دوست داشت اما نسبت به دشمن او بی تفاوت

1-1. بحار الانوار، جلد 27، صفحه 58، حدیث 18، از سرائر.

بود؟! ولایت و برائت و ثمرات آنها، یعنی حب و بغض، لازم و ملزوم یکدیگرند و ایمان در همین حب و بغض خلاصه می شود: «و اهل الایمان الا الحب و البغض».(1)

اهمیت صلوات بر اهل بیت علیهم السلام

محبت ما نسبت به اهل بیت علیهم السلام در اعمالی ظهور و بروز پیدا می کند که از جمله آن اعمال، صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد علیهم السلام است که در احادیث، سفارشهای اکیدی نسبت به آن صورت گرفته است.

ما فی المیزان شیء اثقل من الصلاة علی محمد و آل محمد.(2)

چیزی در میزان اعمال، سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام نیست.

البته صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله باید همیشه همراه با صلوات بر اهل بیت ایشان باشد و صلوات کامل چنین صلواتی است. امام باقر علیه السلام شنیدند که مردی به پرده کبه آویخته بود و می گفت: اللهم صلی علی محمد. به او فرمودند:

یا عبدالله، لا تبترها. لا تظلمنا حقنا. قل: اللهم صلی علی محمد و اهل بیته.(3)

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الحب فی الله و البغض فی الله، حدیث 5.

2-2. اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله...، حدیث 15.

3-3. اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله...، حدیث 21.

ای بنده خدا، صلوات را ناقص مکن، در حق ما ستم روا مدار.

چنین بگو: خدایا بر محمد و اهل بیت او صلوات فرست.

اهمیت صلوات فرستادن تا آنجاست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

من ذكرت عند فئسی الصلاة علی، خطی به طریق الجنة. (1)

هر کس که نزد او نام من برده شود و صلوات بر من را ترک نماید، راه بهشت را گم می کند.

لعن خداوند بر دشمنانش

همان گونه که صلوات فرستادن، علامت محبت به اهل بیت علیهم السلام است نشانه بغض نسبت به دشمنان ایشان نیز لعنت کردن آنهاست.

«لعن» در لغت به «الابعاد و الطرد من الخیر» یعنی «دور کردن و طرد نمودن از خیر» معنا شده و معنای «لعنت» را «الدعاء علیه» یعنی نفرین کردن، دانسته اند. (2)

پس همان طور که صلوات، دعای خیر و طلب رحمت و درود است، لعنت، دعای به ضرر کسی و درخواست دور شدن او از خیرات دنیوی و اخروی است. وقتی خدا کسی را لعن می کند، در واقع او را از خیرات خود دور می سازد. در قرآن کریم پس از آیه ای که دستور به درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله را می دهد، خدای متعال، آنان را که پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار دهند، مورد لعن خود قرار داده است:

ان الذین

1-1. اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله...، حدیث 19.

2-2. لسان العرب، جلد 13، صفحه 208.

أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا (1)

لعن بر دشمنان اهل بيت عليهم السلام

1-1. احزاب، 57.

باری اهل بیت علیهم السلام از طریق لعن بر دشمنان ایشان

جهت دیگری که اهمیت لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام را بیش از پیش روشن می کند، این است که لعن بر آنها از مصادیق یاری کردن اهل بیت دانسته شده است. کسی به امام صادق علیه السلام عرض می کند:

یا بن رسول الله انی عاجز بیدنی عن نصرتکم و لست املك الا البراءة من اعدائکم و اللعن فکیف حالی؟ فقال له الصادق علیه السلام: حدثنی ابی عن ابیه عن جده عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال: من ضعف عن نصرتنا اهل البيت فلعن فی خلواته اعداءنا، بلغ الله صوته جمیع الاملاک من الثری الی العرش. فکلما لعن هذا الرجل اعداءنا لعناً، ساعدوه و لعنوا من یلعنه، ثم ثنوا فقالوا: اللهم صلی علی عبدک هذا الذی قد بذل ما فی وسعه و لو قدر علی اکثر منه لفعل. فاذا النداء من قبل الله عزوجل: قد اجبت دعاءکم و سمعت بداءکم و صلیت علی روحه فی الارواح و جعلته عندی من المصطفین الاخیار. (1)

1-1. بحار الانوار، جلد 27، صفحه 222، حدیث 11، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.

ای فرزند رسول خدا من توانایی یاری کردن شما را با بدنم ندارم و جز برائت حسین از دشمنان شما و لعن بر آنان کاری از من بر نمی آید. حال من چگونه است؟ امام صادق علیه السلام به او فرمودند: پدرم از پدرش از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث فرمود که فرمودند: هر کس از یاری کردن ما اهل بیت علیهم السلام ناتوان باشد ولی در اوقات تنهایی خود دشمنان ما را لعن کند، خدا صدای او را به همه صاحبان قدرت از زمین تا عرش می رساند. پس هرگاه این شخص دشمنان ما را لعن کند، آنها نیز او را کمک می کنند و همان کسانی را که به او لعن کرده، لعن می کنند. سپس کار دومی انجام می دهند و می گویند: خدایا بر این بنده ات صلوات فرست که آن چه در توانش بود انجام داد و اگر می توانست، بیش از این انجام می داد. آن گاه از جانب خدای عزوجل ندا می رسد، دعای شما را اجابت کردم و صدایتان را شنیدم و بر روح او - در میان ارواح - صلوات فرستادم و او را نزد خود از برگزیدگان و نیکان قرار دادم.

بنابر آن چه گفته شد، لعن کردن دشمنان اهل بیت علیهم السلام از آثار و لوازم برائت است. و یکی از فواید زنده ماندن این سنت آن است که دشمنان خدا شناخته می شوند و نسلهای مختلف با شناخت دشمنان خدا و برائت از آنان، از منحرف شدن در راه دین، مصون می مانند. علاوه بر آن که از این طریق خدا و اهل بیت علیهم السلام تقرب می جویند.

درس بیستم: رضا و سخط اهل بیت علیهم السلام، معیار حق و باطل

علی علیه السلام مدار حق

با توجه به مطالبی که گذشت، این نتیجه مهم حاصل می شود که حق یا باطل بودن هر چیز، از طریق خشنودی و ناخشنودی اهل بیت علیهم السلام از آن چیز شناخته می شود. علت این امر آن است که نه حق از اهل بیت علیهم السلام جدا می شود و نه اهل بیت علیهم السلام از حق، بلکه نشانه حق بودن چیزی رضای اهل بیت علیهم السلام نسبت به آن می باشد. این حدیث را شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند:

الحق مع علی و علی مع الحق. لا یفترقان حتی یردا علی الحوض. (1)

1-1. بحار الانوار، جلد 38، از صفحه 26 تا 40 مدارك این حدیث از شیعه و سنی آمده است.

حق با علی است. و علی با حق همراه است. این دو از هم جدا نمی شوند تا آن که در (کنار) حوض کوثر بر من وارد شوند.

آن چه در این روایات اهمیت دارد این است که امیر المؤمنین علیه السلام به عنوان معیار حق و حقیقت معرفی شده اند نه این که برای شناخت حق، معیاری خارج از آن حضرت موجود باشد و سپس ادعا شود که ایشان هیچ گاه از آن میزان تخطی نمی کنند. چنین نیست به آن شناخته می شود و ناحق بودن آن هم از طریق ناخشنودی ایشان نسبت به آن معلوم می گردد. در حدیثی که اهل سنت هم آن را نقل کرده اند، چنین آمده است:

رحم الله علیاً. اللهم ادر الحق معه حیث دار. (1)

خدا علی را رحمت کند. خدایا حق را هر کجا که او می گردد، همراهش بگردان.

بنابراین اصولاً معیار حق و باطل، خشنودی و ناخشنود اهل بیت علیهم السلام است. در زیارت آل یس چنین می خوانیم:

فالحق ما رضیتموه. و الباطل ما سخطتموه. و المعروف ما امرتم به. و المنکر ما نهیتم عنه. (2)

حق آن چیزی است که مورد خشنودی شما بوده و باطل آن است که شما از آن ناخشنود باشید. و معروف آن است که شما به آن فرمان داده اید. و منکر آن چیزی است که شما از آن نهی کرده اید.

1-1. بحار الانوار، جلد 38، صفحه 38، حدیث 14، از طرائف به نقل از صحیح بخاری.

2-2. احتجاج طبرسی، جلد 2، صفحه 317.

معنای رضا و سخط الهی

رضا و سخط مفاهیمی هستند که در مخلوقات صدق می کنند و ما حق نداریم معنایی را که از آنها می فهمیم، به خدای متعال نسبت بدهیم.

اگر چنین تعابیری به خداوند نسبت داده شوند، هیچ تعینی را نباید در ذات ربوبی ایجاد کنند. بنابراین وقتی گفته می شود که خداوند از چیزی یا کسی خشنود است و از چیز دیگری ناخشنود است، معنایش این نیست که هم چون انسانها خوشحال یا ناراحت می شود، بلکه صرفاً می فهمیم که برای اولی ثواب و برای دومی عقاب قرار داده است. حالا- از کجا معلوم می شود که چه چیز متعلق رضا و چه چیز مورد سخط اوست؟ این از رضا و سخط اولیای خدا که برگزیدگان او هستند، روشن می گردد. شخصی درباره آیه شریفه «فلما آسفونا انتقمنا منهم» (1).

«چون ما را به افسوس آوردند از ایشان انتقام گرفتیم» سؤال کرد، حضرت صادق علیه السلام چنین پاسخ دادند:

ان الله عزوجل لا یأسف کاسفنا. ولکنه خلق اولیاء لنفسه یاسفون و یرضون و هم مخلوقون مربوبون، فجعل رضاهم رضا نفسه و سخطهم سخط نفسه. لانه جعلهم الدعاء الیه و الادلاء علیه. فلذلك صاروا كذلك. و لیس ان ذلك یصل الی الله کما یصل الی خلقه، لکن هذا معنی ما قال من ذلك. و قد قال: «من اهان لی ولیاً، فقد بارزنی بالمحاربة و دعانی الیها». و قال: «من یطع الرسول فقد اطاع الله» (2).

و قال «ان»

1-1. زخرف، 55.

2-2. نساء، 80.

الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ - يَدُ اللَّهِ - وَفَوْقَ أَيْدِيهِمْ (1)

فكل هذا و شبهة على ما ذكرت لك. و هكذا و الغضب و غيرهما من الاشياء مما يشاكل ذلك. (2)

خدای عزوجل افسوس نمی خورد. افسوس خوردن برای ماست.

ولی او دوستانی برای خودش آفریده است که آنها افسوس می خورند و خشنود می گردند و آنها مخلوق هستند و به وسیله پروردگار اداره می شوند. آن گاه خداوند خشنودی ایشان را خشنودی خود و ناخشنودی آنها را ناخشنودی خود قرار داده است. زیرا خودش آنها را دعوت کندگان به سوی خود و دلالت کنندگان بر خود قرار داده است، پس به همین جهت چنان مقامی را دارند. و منظور این نیست که رضا و سخط به خداوند می رسد آن چنان که به خلق او می رسد. بلکه منظور از رضا و سخط که فرموده همین است که اولیای او خشنود و ناخشنود می گردند. (و شاهد بر این معنا آن که) خداوند فرموده: «هر کس به یکی از دوستان من اهانت کند آشکارا با من به جنگ برخاسته و مرا به جنگ دعوت کرده است». و نیز فرمود: «کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند. دست خدا بالای دستهای ایشان است». پس همه اینها و نظیر اینها به همان معنایی هستند که برایت بیان کردم. و هم چنین است خشنودی و خشم و هر چه غیر از اینها که شیه اینهاست.

1-1. فتح، 10.

2-2. اصول کافی، کتاب التوحید، باب النوادر، حدیث 6.

خداوند منزّه از آن است که بتوان صفات مخلوقات را به او نسبت داد. چون آن چه از مخلوقات انتزاع شده، هر چقدر هم که قیود مختلف آن سلب شود، باز هم ناقص است و خداوند منزّه از هر نقصی است.

بنابراین نسبت دادن این صفات به او، لازمه اش تشبیه ذات مقدس ربوبی است.

پس آن چه از صفات مخلوقات در قرآن یا احادیث به خداوند نسبت داده شده، به همان معنایی است که در حدیث فوق بیان گردید و خلاصه اش این است که: اولیای خدا مظهر رضا و سخط او هستند.

آن چه آنها می پسندند، همان است که خدای متعال ثواب و پاداش برایش قرار داده و آن چه آنها ناپسند دارند، همان است که منشأ عقاب و دوزخ الهی است. دل‌های ایشان محل قرار گرفتن مشیت خداست و جز آن چه خدا خواسته، در آنها جای ندارد. این است که ملائک بهشتی و جهنمی شدن افراد، رضا و سخط ایشان می باشد. اطاعت از اینها اطاعت از خداست. بیعت با اینها بیعت با خداست. ناراحت کردن اینها ناراحت کردن خداست. جنگ با اینها جنگ با خداست. دوست داشتن اینها دوست داشتن خداست و ... خلاصه اینها همان کسانی هستند که به حق «خلیفه الله» نامیده شده اند که درباره این تعبیر بیشتر توضیح داده شد.

خلقت تکوینی و تشریحی براساس محبت اهل بیت علیهم السلام

در این جا می توان گفت که اساس و محور خلقت خداوند - چه در تکوین و چه در تشریح - محبت به اهل بیت علیهم السلام بوده است. در یکی از احادیث معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است:

قال لي الجليل جل جلاله: يا محمد، من تحب من خلقى؟ قلت: احب الذى تحبه انت يا ربى. فقال لي جل جلاله: فاحب علياً. فانى احبه و احب من يحبه و احب من احب من يحبه... .

پروردگار بزرگ به من فرمود: ای محمد، چه کسی از مخلوقات مرا دوست داری؟ گفتم: هر کسی را که تو ای پروردگار من دوست داشته باشی. پس به من فرمود: بنابراین علی را دوست داشته باش. زیرا من او را دوست دارم و دوستدار او را دوست دارم و دوستدار دوستدارش را هم دوست دارم... .

يا محمد، انى اطلعت على قلوب عبادى فوجدت علياً انصح خلقى لك و اطوعهم لك. فاتخذته اخاً و خليفة و وصياً و زوجة ابنتك. فانى ساهب لهما غلامين طيبين طاهرين تقيين تقيين. فى خلقت و على نفسى حتمت انه لايتولين علياً و زوجته و ذريتهما احد من خلقى الا رفعت لواءه الى قائمة عرشى و جنت و بحبوحة كرامتى و سقيته من حظيرة قدسى. و لا يعاديهم احد او يعدل عن ولايتهم - يا محمد - الا سلبته ودى و باعدته من قبرى و ضاعفت عليهم عذابي و لعنتى.

ای محمد، من بر قلبهای بندگانم آگاهی یافتم و علی را خیر خواه ترین و مطیع ترین مخلوقاتم نسبت به تو یافتم. پس او را برادر و جانشین و وصی قرار بده. و دخترت را به همسری او

در آور. من به ایشان دو پسر بچه پاك و پاكيزه و منزّه از هر آلودگى خوهم بخشيد. پس به خودم قسم ياد كردم و بر خود واجب ساختم كه هر كس از مخلوقاتم ولايت على و همسرش و فرزندان اين دورا به گردن بگيرد، پرچم او را تا پايه عرش خود و بهشت خویش و كرامت خاص خود بالا مى برم و از (نعمتهاى) بهشت خود او را سيراب مى سازم. و هر كس - اى محمد - با ایشان دشمنى كند، يا از قبول ولايت آنها سر باز زند، مودت خود را از او سلب مى كنم و از قرب خویش دورش مى سازم و عذاب و لعنت خود را بر او مضاعف مى نمايم.

يا محمد، انك رسولى الى جميع خلقى. و ان علياً و لى و امير المؤمنين. و على ذلك اخذت ميثاق ملائكتى و انبيائى و جميع خلقى و هم ارواح من قبل ان اخلق خلقاً فى سمائى و ارضى، محبة منى لك - يا محمد - و لعلى و لولدكما و لمن احبكما و كان من شيعتكما و لذلك خلقتهم من طينتكما.

اى محمد، تو فرستاده من به سوى همه مخلوقاتم هستى، و على و لى من و امير مؤمنان است. و من هنگامى كه هنوز در آسمان و زمينم مخلوقى نيافريده بودم و لى ارواح اينها خلق شده بود، از همه فرشتگان و پيامبران و مخلوقاتم درباره اين امر پيمان گرفتم، اين پيمان گرفتن به خاطر محبتى بود كه من به تو - اى محمد - و به على و فرزندان شما و دوستان و شيعيان شما داشتم و به همين خاطر آنها را از طينت شما دو نفر خلق كردم.

يا محمد... انى جعلتكم محنة لخلقى امتحن بكم جميع

عبادی و خلقی فی سمائی و ارضی و ما فیهن لا کمل الثواب لمن اطاعنی فیکم و احل عذابی و لعنتی علی من خالفنی فیکم و عصانی. و بکم امیز الخبیث من الطیب.

ای محمد... من شما را وسیله آزمون خلق خود قرار داده، همه بندگانم و مخلوقاتم در آسمان و زمینم و هر چه را در آنهاست، به وسیله شما امتحان می کنم تا آن که پاداش را در حق کسانی که مرا در مورد شما اطاعت می کنند، کامل گردانم و عذاب و لعنت خود را بر کسانی که در مورد شما با من مخالفت کرده و معصیت مرا می کنند، حلال گردانم. و به وسیله شما بین پاك و ناپاك فرق می گذارم.

یا محمد، و عزتی و جلالی، لولاك ما خلقت آدم. و لولا علی ما خلقت الجنة. لانی بکم اجزی العباد یوم المعاد بالثواب و العقاب... فلا یدخل الجنة لكما عدو. و لا یدخل النار لكما ولی. و بذلك اقسمت علی نفسی. (1)

ای محمد، قسم به عزت و جلال خود، اگر تو نبودی، آدم را نمی آفریدم. و اگر علی نبود، بهشت را نمی آفریدم. زیرا من تنها به واسطه شما بندگان را در روز قیامت پاداش و جزا خواهم داد... پس هیچ يك از دشمنان شما دو نفر وارد بهشت نمی شوند، و هیچ يك از دوستان شما هم وارد جهنم نمی گردد. و من به انجام این امر به ذات خود قسم یاد کرده ام.

ملاحظه می شود که حب و بغض نسبت به خاندان رسالت و اهل بیت وحی علیهم السلام محور حب و بغض الهی است و در قیامت نیز همین حب و بغض منشأ ثواب و عقاب خداوند می باشد. با توجه به مطالب ذکر شده، می توانیم به راحتی مضمون این حدیث را تصدیق نماییم که امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لكل شیء اساس و اساس الاسلام حبنا اهل البيت. (1)

هر چیزی پایه و اساسی دارد، و پایه اساس محبت ما اهل بیت است.

درجات بهشت و جهنم بر مبنای حب و بغض

نسبت به اهل بیت علیهم السلام

فراموش نشود که بغض نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم السلام لازمه لاینفک محبت به ایشان است و درجات بهشت و درکات جهنم نیز به تناسب میزان حب و بغض به اهل بیت علیهم السلام شکل می گیرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

فی الجنة ثلاث درجات. و فی النار ثلاث درکات. فاعلی درجات الجنة لمن احبنا بقلبه و نصرنا بلسانه و یده. و فی الدرجة الثانية من احبنا بقلبه و نصرنا بلسانه. و من الدرجة الثالثة من احبنا بقلبه.

و فی اسفل الدرك من النار من ابغضنا بقلبه و اعان علينا

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب نسبة الاسلام، حدیث 2.

بلسانه ویده. وفي الدرک الثانية من النار من ابغضنا بقلبه و اعان علينا بلسانه وفي الدرک الثالثة من النار من ابغضنا بقلبه. (1)

در بهشت سه طبقه (که طبقه بالاتر بهتر از پایینی است) و در جهنم سه طبقه (که طبقه پایین تر بدتر از بالایی است) وجود دارد. بالاترین طبقه بهشت برای کسانی است که ما را قلباً دوست داشته و با زبان و دست خ ویش یاری کرده اند. در طبقه دوم کسانی هستند که ما را قلباً دوست داشته و با زبان یساری رسانیده اند. و در طبقه سوم (پایین ترین طبقه) کسانی هستند که ما را (فقط) قلباً دوست داشته اند.

و در پایین ترین طبقه آتش کسانی هستند که در دل ما با ما دشمنی داشته و با زبان و دست خویش دشمنان ما را یاری کرده اند. و در طبقه دوم کسانی هستند که در دل با ما دشمن بوده و با زبان خود دشمنان ما را حمایت کرده اند. و در طبقه سوم (بالاترین طبقه) آتش کسانی هستند که (فقط) در دل با ما دشمنی داشته اند.

«دست» در این حدیث به عنوان مظهر قدرت آدمی است. کسی که قدرت و امکانات خود را برای یاری رساندن به اهل بیت علیهم السلام به کار می برد، در بالاترین درجه دوستی با ایشان است. بر عکس آن که قدرت و امکانات خود را در جهت دشمنی با ایشان به کار می برد، دشمن ترین دشمن آنان شناخته می شود و لذا در پایین ترین درکات جهنم جای می گیرد.

1-1. بحار الانوار، جلد 27، صفحه 93، حدیث 53 از محاسن برقی.

1. در مورد معرفت ائمه علیهم السلام به چه کسی «ضال» گفته می شود؟ عاقبت چنین کسی چگونه است؟
2. چرا در روایات در مورد پیشوایان ضلالت، تعبیر «بت» به کار رفته است؟
3. هر يك از «ولایت» و «برائت» در چه اعمالی تجلی پیدا می کنند؟
4. چگونه با استفاده از قرآن کریم و منابع معتبر اهل سنت می توان جواز لعن دشمنان اهل بیت علیهم السلام را ثابت کرد؟
5. چرا علاوه بر ابوسفیان و زیاد و مروان، خاندان آنها هم مورد لعن قرار می گیرند؟
6. با توجه به این که «رضا» و «سخط» مفاهیمی هستند که در مخلوقات صدق می کنند، معنای رضا و سخط الهی را توضیح دهید.
7. منظور از این که «اساس و محور خلقت خدا چه در تکوین و چه

در تشریح، محبت اهل بیت علیهم السلام است» چیست؟

8. بالاترین طبقه بهشت و پایین ترین طبقه جهنم از آن چه کسانی است؟

فهرست منابع

- 1- قرآن کریم
- 2- الاحتجاج، احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، دار النعمان، نجف، 1386 هـ. ق.
- 3- احقاق الحق وازهاق الباطل، نور الله حسینی مرعشی شوشتری، با تعلیقات سید شهاب الدین حسینی مرعشی نجفی، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، 1377 هـ. ق.
- 4- اصول کافی محمد بن یعقوب، کلینی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، 1348.
- 5- اقبال الاعمال، سید رضی الدین علی بن موسی بن طاووس، دار الکتب الاسلامیة، تهران، 1367
- 6- الامالی، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، انتشارات کتابخانه اسلامیه، تهران 1362.
- 7- الامامة و السياسة، ابن قتیبه دینوری دار الاضواء، بیروت، 1410 هـ. ق.
- 8- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، المكتبة الاسلامیة، تهران 1397 هـ. ق.

- 9 - تفسير برهان، سيّد هاشم حسيني، بحراني، دار الكتب العلميّة قم، 1334.
- 10 - تفسير فرات كوفي، فرات بن ابراهيم بن فرات كوفي، مؤسّسة التّعمان، بيروت، 1412 هـ.ق.
- 11 - تفسير عيّاشي، محمّد بن مسعود عيّاشي المكتبة العلميّة الاسلاميّة تهران، 1380 هـ.ق.
- 12 - تفسير قمّي، عليّ بن ابراهيم قمّي مؤسّسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، 1412 هـ.ق.
- 13 - تفسير كنز الدقائق، محمّد بن محمّد رضا قمّي مشهدي، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، تهران، 1367 .
- 14 - تفسير مجمع البيان، فضل بن حسن، طبرسي، اسلاميّة، تهران، 1373 هـ.ق.
- 15 - تفسير نور الثقلين، عبد علي بن جمعه عروسي حويزي المطبعة العلميّة، قم، 1382 هـ.ق.
- 16 - الخرائج و الجرائح، قطب الدّين راوندي، مؤسّسة الامام المهدي، قم، 1414 هـ.ق.
- 17 - الخصال، محمد بن عليّ بن الحسين بن بابويه قمّي، جامعه مدرّسين حوزة علميّه، قم، 1414 هـ.ق.
- 18 - خلوتگاه، راز حبيب چايچيان، انتشارات علميّه اسلاميّة، تهران، 1365.
- 19 - روضه كافي، محمّد بن يعقوب كليني، دار الكتب الاسلاميّة، تهران، 1348.

- 20 - عقاب الاعمال، محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی انتشارات اخلاق، قم، 1377.
- 21 - عیون اخبار الرضاء علیه السلام، محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی انتشارات جهان، تهران، 1378 ه.ق.
- 22 - فروع کافی، محمد بن یعقوب کلینی، دار الکتب الاسلامیة، تهران 1348.
- 23 - فضائل الخمسة، سیّد مرتضی حسینی فیروزآبادی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، 1402 ه.ق.
- 24 - کمال الدین محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، دار الکتب الاسلامیة، تهران 1395 ه.ق.
- 25 - لسان العرب، ابن منظور، دار صادر، بیروت، 2000م.
- 26 - مجموعه مقالات، نعمت الله صالحی نجف آبادی، امید فردا تهران، 1382.
- 27 - مرآة العقول، محمّد باقر مجلسی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، 1369.
- 28 - معانی الاخبار، محمّد بن علی بن الحسین بابویه قمی، دار المعرفة، بیروت، 1399 ه.ق.
- 29 - مهج الدعوات، سیّد رضی الدین علی بن موسی بن طاووس، کتابخانه سنایی تهران افسست از چاپ سنگی (1323 ه-ق)
- 30 - نهج البلاغه، سیّد، رضی ترجمه و شرح فیض الاسلام، تهران، 1351 .

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

